

بازیگران عصر طلایی

نمایشنامه معاصر ایران ۱

ابراهیم خواجه نوری



بازیگران عصر طلائی

علی سهیلی

نوشتہ : ا. خواجہ نوری

بازیگران عصر طلایی

بازیگران عصر طلایی

(علی سهیلی)

۱. خواجه نوری



بازیگران عصر طلایی (علی سهیلی)
نوشته: ۱. خواجه نوری
چاپ دوم: پائیز ۲۵۳۶
چاپ: چاپخانه محمدحسن علمی
ناشر: انتشارات جاویدان
کلیه حقوق محفوظ

نهمین رجل

کشف حقایق تاریخی کار علم است، و کشف تجلیات
و خصوصیات اخلاقی اشخاص عمل آدمیست است -
آیا میشود این هردو کار را توأمًا انجام داد؟
(آنده مودوا)

* * *

بیش از یکسال و نیم است که از آخرین جزوی بازیگران عصر
طلائی میگذرد. در این مدت، تصادفات، مرا چندی از شما خواندنگان
عزیز دور کرد و در گوشها ای از صحنه نمایشگاه سیاستم انداخت،
ولی در عوض موفقم کرد که در مدت تصدی اداره تبلیغات و معاونت
نخست وزیر، عده زیادی از بازیگران را از نزدیکتر ببینم و قیافه‌های
متعدد و متلون آنها را بدون «گریم» مشاهده کنم و بخلافت خدا از ته
دل آفرین بگویم!

الله‌اکبر! عجب کار مشکلی است کشف رمز این وجود حیرت
انگیزی که نامش آدم است!

صرف نظر از تفاوت فاحشی که بین ماسک اجتماعی و قیافه
حقیقی رجال موجود است - صرف نظر از اینکه هر بازیگری چندین
ماسک مختلف و ضد و نقیض در چنته دارد - صرف نظر از شایعات
و قصه‌هایی که برخلاف حقیقت در اطراف بازیگران ساخته و منتشر

میشود، و ذهن روشن‌ترین بینندگان را منحرف مینماید...
حروف‌نظر از تمام اینها، مسئله بسیار مشکل، وجود چندین شخصیت متضاد
است دیگنفر.

در یکنفر آدم واحد می‌بینید یک شخص شقی آدمخواری وجود
دارد که از سر بریدن هزارهانفر لذت می‌برد – و در همین آدم، یک
مرد رئوف بسیار رقیق القلبی را مشاهده می‌کنید که حتی از رنجوری
یک گربه هم منقلب میشود و اشک عاطفه‌اش جاری می‌گردد.

مردیرا می‌بینید که بانهایت سخاوت و نظر بلندی از میلیونها
ثروت می‌گذرد ولی دو ساعت بعد برای دو ریال زنش را کتف
میزند...

بیو گرافی که «شلی» از ارد با یرون نوشته بهیچوجه شباهت با
کتابی که مثلاً «لیدی بلسینگتن» یا «کلمون» یا «اندره موروا» از او
نوشته ندارد، و معذلیک نمیشود گفت که این، یا آن دروغ گفته، یا
اشتباه کرده است و مسلماً هردو در استنباط و بیان خود صدیق و
بی‌غرض و درستکار بوده‌اند.

منتها هر یک، از این نویسندهان بیک جانب و یک قیافه «با یرون»
نظر و توجه کرده و فقط یکی از شخصیت‌های متعدد او را دیده و
طراحی کرده است....

از این اشکال عجیب که گذشتیم، بیک در بند طلسیم دار دیگری
میرسیم، و آن اینست که: بزدگ و کوچکی، یا خوبی و بدی تاییجی که از
اعمال اشخاص حاصل میشود غالباً هیچ تناسب و بطبی با بزدگ و کوچکی و
خوبی و بدی خود آن اشخاص ندارد.

چه بسا اشخاص فوق العاده با هوش و با عقل که با وجود
نقشه‌های بسیار صحیح و عالمانه‌شان، فقط بعلم یک تصادف بی‌اهمیت

و یک عامل ناچیزی، مفتضه‌حانه شکست میخورند و البته فوراً باران ملامت از هر طرف بر سر شان میبارد—در همان مورد یک ابله سربه‌وائی را می‌بینید که بدون نقشه و حساب، نظریه بمراد میرسد، و یکمرتبه صدای احسنت خلق با آسمان بلند میشود.

تکرار و اصرار آن ملامت‌ها و همچنین این احسنت‌ها، بطوری ذهن بی‌غرض ترین محققین را تحت تأثیر قرار میدهد که بکلی قیافه آن قهرمانان، عوضی و غیر طبیعی در نظرش جلوه گرمیشود. خوب حالا ملاحظه بفرمایید چه رستمی میخواهد که بتواند از تمام این دربندها گذشته و تمام این طلسه‌ها را شکسته و در جستجوی اصول شما ایل حقیقی این بتهاي سیاسی برآيد.

بنده که هرگز چنین ادعائی را ندارم، و همانطوری که در مقدمه شرح حال داور نوشتم، تنها کاریکه میتوانم بکنم این است: که شما را بودیده خود بنشانم، و از پشت عینک مخصوصم هرچه می‌بینم و استنباط میکنم صادقانه و بدون غرض بشما نشان دهم، و بخلاف قلم اندازان غیر مجبوب خودمانی، هرگز نگویم که حقیقت قطعی فقط همینست که من نوشتهم و بس....

اگر به همین قانعید طرح مختصری از نهادین رجل بازیگران عصر طلائی یعنی آقای علی سهیلی را ذیلا با مراعات نکات فوق و اغماض مطالعه فرمائید.

اولین ملاقات با شاه

شهرت و افتخارات فقط بکسانی
داده می‌شود که جداً طالب آن
بوده و (جستجویش باشد
(آذات‌گار فراز)

همین طور که شاه در دربار قدم می‌زد، از پشت عمارت که
پیچید، مرد سی و چهار پنج‌ساله خوش لباس و مرتبی را سینه بسینه
خود دید که تعظیم طولانی ولی موقری بجا آورد و مؤدب بدیوار
چسبید.

– تو کیستی، این جا چه می‌کنی؟

– قربان بنده علی سهیلی معاون وزارت راه. به بنده خبر داده‌اند
تابجای آفای کاظمی وزیر راه که مریض است در جلسه هیئت وزراء
تشریف حاصل کنم.

شاه سری تکان داد، و یک نگاه خریداری دقیق بسر اپای این
جوان خونسرد معقول انداخت و گفت: بسیار خوب برو.
تبسم موافق آمیزی لبهای نازک تو رفته سهیلی را بیشتر تو
برد و پیش‌آمد را کاملاً موافق تدبیر خود دید، زیرا با دقت تمام پیش
خود حساب کرده بود که امروز باید ازین فرصتی که مدتها انتظارش

را میکشیده حداکثر استفاده را بکند و پایهٔ محاکمی برای پله‌های بعدی آمال و آرزویش جا بگذارد پیش خود گفت...

«اگر ماموفق شویم که درین جلسه جلب نظر و اعتماد منحصر مرجع پخش مقامات عالی را بگنیم، تمام نقشه‌های بعدی مان انجام شده است.

اولین و ساده‌ترین شرط جلب توجه در این موقع این است که وجود من تنها و بطور غیر مترقبه در جلوی چشم شاه ظاهر شود – این همان بهترین راهی است که آگهی سازان متخصص آمریکا برای جلب نظر مشتریان احتمالی یافته‌اند و هر روز با انواع مختلف به آن عمل کرده و نتیجه میگیرند.

والا اگر من هم جزو دیگران گوشة میز هیئت وزرا بنشینم، بین آن عده مستهلک شده و شاید وجود من کوچکترین اثری هم در خاطره این کسی که تمام سرنوشت و انجام کلیه آرزوهای من به اشاره انگشت اوست باقی نگذارد.

همین که نظر او بیک طریقی بطرف من جلب شد و در ذهنش مجسم شدم، بقیه را به اتکاء شناسی که (بنا به مثال معروف) آبله‌های صور تم تاکنون برایم آورده درست خواهم کرد.

مگر مشاور الممالک و تقیزاده و تیمورتاش و خود کاظمی را همین‌طور جلب نکردم.

تقیزاده مشکل پسند را دیدی که چط‌ور هنگام مأموریتش بهسکو «در ۱۳۰۳» از منشی خوش خط و پسرکار و باهوش خودش کتبیاً و شفاهآً تعریف و تمجید کرد.

در آن مدت پانزده ماه که با او در مسکو بودم راستی خیلی کار کردم: اولاً زبان روسی را بقدر رفع احتیاج آموختم، ثانیاً خودم را سخت در دل این وجیه المله نمره ۲ ایران جا کردم، بحدی که بی اختیار چند نامه تقدیر راجع به خدمات من نوشته و کلام نافذ او پایه محکمی برای ترقیات آتیه من گذاشت...»

- سهیلی با ذکالت فطری که دارد، از همان اول ورودش با جتماع دو مطلب را خوب سمجیده و نصب العین خود کرده بود: یکی اینکه فعلاده‌ر شغل دولتش شرط هیم موقیت چلب محبت (ئیس است، نه خوب انجام دادن امود آن شغل.

دیگر اینکه برای جلب محبت (ئیس، حرف حق (دن و حقایق (احلاجی کردن، و هوش خود (آشکار ساختن و از روی حسیمه‌یت مانع خطاهای (ئیس شدن، و او (اهنماهی کردن ابدأ فایده‌ای نداد بلکه خرد هم داد.

او میدانست که رجال خود پسند ما تعصیب عجیبی در اثبات صحت حرفی که از دهانشان پریده دارند، و میدانستکه هر کس بگفته آنها ظاهراً یا باطنآ ایمان و اعتقاد نشان دهد، و هر مهملی میگویند تصدیق کند، و جنبه معلم و شاگردی با آنها بگیرد، فوری در دلشان جا کرده و آنها را باین طریق خود بخود وادر میکند که بهوش و فطاوتش ایمان بیاورند و کاغذ تقدیر بنویسند - زیرا بعقیده غالب ما خود پسندان، باهوش و خوب کسی است که فقط گفته مارا بپسند و تصدیق و تمجید کند والا در نظر مان احمقست و نالایق و دزد و جاسوس و جانی.

سهیلی چون درس «رجل شناسی» خود را از بسر میدانست،

مطمئن بود که اگر بحلب نظر شاه موفق شود بقیه آرزوهاش متدرجاً انجام خواهد گرفت.

این بود که وقتی از دربان شنید اعلیحضرت در با غ قدم میزند قدم‌های خود را طوری میزان گرفت که در سرپیچ عمارت سینه بسینه بشاه برخورد کند و او را باین طریق متوجه خود نماید.

نخستین امر مستقیم

هرکس صنعت بازی کردن با احساسات
بشر را بداند ادب مردم میشود.
(دکتر گوستاو لوین)

وقتی جلسه هیئت وزرا در حضور شاه تشکیل شد، در ضمن
مذاکرات جاری سهیلی معنای سری که اعلامی حضرت تکان داده بود
فهیمید:

کارل مهندس آمریکائی، که ساختمان راه آهن جنوب را بهده
داشت، شکایت بلند بالائی از وزارت راه بشاه فرستاده بود، مبنی بر
اینکه راه خراب است، ادارات وزارت راه در انجام تقاضاهای او
بجای همکاری اشکال تراشی میکنند، و این اشکالات موجب تأخیر
ساختمان راه آهن میشود و غیره و غیره...

سهیلی میدانست که شاه چه علاقه مفرطی به راه آهن «سر تاسری» ایران
دارد، و میدانست که هفته‌ها بلکه روزها را میشمارد، و با نهایت اشتیاق
انتظار روز افتتاح راه آهن ایران را میکشد، و میدانست که در نظر
شاه، بوجود آوردن یک چنین خط بسیار مشکلی، بسیار خود ملت
ایران، بزرگترین سند نبوغ منجی گری محسوب خواهد شد...

طبعیعتاً اگر تعلل یا اهمال وزارت‌خانه‌ای مانع پیشرفت این کار

شود، پیداست که تاچه اندازه بخاطر ملوکانه گران خواهد آمد.
این پیش آمد مافوق آرزوی سهیلی بود، آبا هیچ تصادفی بهتر
از این میشود:

در کاری که شاه بیش از هر چیز با آن علاقمند است، وزیری اشکال
کند، مهندسی شکایت نماید، و خود شاه او را شخصاً مأمور جبران
امر و رفع شکایت و نگرانی بفرماید...!

با اینکه در این قبیل موارد، شاید گاهی وزیر هیچ تقصیر یا
قصوری هم نداشت - ولی شیوه شاه این بود که برای کوچکترین
خطای کوچکترین عضو اداره‌ای، بزرگترین رئیس آن اداره را سخت
تبیه میکرد و باین طریق با و رؤسای دیگر نمونه میداد، که آنها نیز
با رؤسای زیر دست خود همان سخت گیری را بکنند - مثلاً اگر
بواسطه اهمال یک پاسبان، سید فرهادی از زندان میگریخت، شاه فوراً
رئیس کل شهربانی را عزل و حبس میکرد.

گرچه این شیوه غالباً دور از انصافست، و گاهی ممکنست
موجب دلسردی مأمورین حقیقتاً وظیفه دوست که هزار خدمت خود
را با یک خطای زیر دست شسته می‌بینند بشود، ولی شاه نتیجه‌های
مختلف و متعددی که ازین یک عمل تنها میخواست، باین طریق زودتر
حاصل میکرد (شرح این خصوصیات اخلاقی شاه در مورد بیوگرافی
سر بازیگر عصر طلائی انشاعالله بتفصیل خواهد آمد.)

شاه در جلسه بعدی هیئت وزیران خود سهیلی را با صوابدید
کاظمی مأمور رسیدگی با این شکایت و رفع آن نمود.
مهندس کارل آمریکائی در اهواز اقامت داشت و بواسطه وبای

سختی که در آنجا آمد بود عزیمت باهواز درست مساوی بود با رفتن به جنگ عذرائیل.

«مرد باهوش باید بتواند از هر پیش آمدی و لتو ناگوار باشد استفاده کند - اگر وبا اهواز را ویران کرده، چه بهتر - خود خطرناک بودن این مأموریت باهمیت آن می‌افزاید و خدمت من نمایان‌تر می‌شود - منتها باید قدری احتیاط کرد، و بهترین طریق سلامت جستن ازین مهلکه این است که «کارل» را در یکی از واگونهای ترن ملاقات کنم، و اشکالاتش را رفع نمایم، و هروعدهای که می‌خواهد باو بدhem تارضایت و محبت او را باشیوه‌هایی که بلدم بدست آورم».

چندروز بعد تلگراف رضایتی از آقای مهندس «کارل» به دربار رسید و سهیلی موفق و خوشحال برگشت و البته مورد لطف شاه واقع گردید.

* * *

در شمال یک متخصص ژاپونی موسوم به «سوذاکی» ساختمان راه‌آهن را بر عهده داشت و چون اتفاقاً «پینه دوز جن‌ها» نصیب ما شده بود کار ابدآ پیشرفت نمی‌کرد.

باز سهیلی مأمور رسیدگی باین امر شد، و او فوراً خودش بشمال رفت. و آقای «سوذاکی» را دید که از زلزله‌ها و زندگانی پر فعالیت و مشکل ژاپون در رفتہ و در فضای سبز و خرم و پر نعمت مازندران به بهشت موعود رسیده و وظیفه و مسئولیت خود را یکباره فراموش کرده و تقریباً تمام وقت خود را به مرغ بازی و ضمناً لجیازی

بامیرهادی مهندس میگذراند...

با اجازه مرکز او را عوض کرد و سرو صورتی به اینکار داد
و مراجعت نمود.

شاه پس از اینکه گزارش او را شنید گفت «حیف که موی
سفید در سرت نیست...»

لابد قصدش از این حرف این بود که میخواست اضافه کند
«... والا همین امروز وزیرت میگردم»

نخستین برخوردش با من

هرگز به احساساتی که در اولین
برخورد از کسی پیدا میکنید نسبت‌جذبه
اعتماد نکنید.

(آناتول فرانس)

ولی وزیرش که نکرد، که هیچ، وزیر نام واقعی هم برا او برگماشت - باین معنی که سهیلی در مراجعت، بطوری که منتظر بود، کاظمی را معزول یافت - اما بجای او رضای افشار را بر سر خود سوار دید. افشار کسی نبود که افسار خود را بدست معاونش بسپارد و او را بر خود چیره ببیند - او میدانست که چطور در موقع تحويل گرفتن بندر پهلوی از روسها با وجود اینکه سهیلی فقط عضوی در آن کمیسیون بیش نبود و ریاستش را صمصم‌الملک بیات داشت، معلم که موفق شده بود رابطه مستقیم و مفیدی با شخص تیمورتاش پیدا کند، و خود را در دل آن وزیر دربار مقندر جا نماید بطوریکه او مدال و فرمان برایش بگیرد و مورد تقدیسش قرار دهد.

او میدانست که سهیلی ید طولائی در تشخیص وزش باد دارد و شیوه مخصوصی برای نزدیک شدن به راکرز قدرت بلد است، که بهیچوجه باروش سفت و سخت آذربایجانی خودش سازگار نیست...

خلاصه میانشان هیچ جور نشد، و سهیلی که افشار را سد محکمی برای پیشرفت خود دید، با صورت بسیار حق بجانبی بتیمور تاش شکایت کرد – البته تمام اطراف و جوانب کار را برای حداکثر تأثیر شکایت خود مهیا نمود، و مناسب‌ترین موقع کیف تیمور تاش را برای اظهارات خود انتخاب کرد.

شکایت ماهرانه او در وزیر دربار مؤثر افتاد، و چون با آن زودی نمیشد (شر) افشار را از سرش بکند، بسهیلی وعده کرد که تاده پانزده روز دیگر شغل مناسبتری برایش در نظر بگیرد.

درست ۱۵ روز بعد، هیئت مدیره کمپانی شیلات رئیس جدیدی در شخص آقای سهیلی پیدا کرد.

این مأموریت متناسبی بود زیرا اثنایه شیلات را خودش تخمین زده و تحویل گرفته، و پایه شرکت ماهی ایران و شوروی را در شیلات خودش گذاشته و برای این کار یکسال تمام زحمت کشیده بود، تا شرکتی بوضع آنروز بوجود آورده بود.

در نتیجه همین حسن خدمت بود که او را در وزارت خارجه یک درجه ترقی داده و از «معاونت اداره دوم سیاسی» (کارهای شوروی و ترک) بریاست آن اداره بالا بردند.

سهیلی مدتی قریب یکسال هیئت مدیره شرکت شیلات ایران و شوروی را بازی و سیاست اداره کرد.

در همان موقع بود که برای اولین مرتبه با این «بازیگر خوش سلوک پنهاندار» تصادفاً ملاقات کردم.

در اوایل سال ۱۳۱۱ با تفاق سرشکر زاهدی، که در پاریس با

او آشناو دوست شده بودم سفری بگیلان کردم.
در بندر پهلوی روزی بشیلات رفتیم و در اطاق آقای رئیس
هیئت مدیره ما را پذیرائی کردند.

هنوز چای‌های بزرگ کم رنگی را که معمولاً در بشیلات میدهند
بهم نزد بودیم که در اطاق باز شد و جوان خوش لباس و خوب
خورده و خوب خوابیده‌ای وارد گردید.

با سر لشکر زاهدی که آنوقت مغضوب و ازارتش خارج بود خوش
وبش گرمی کرد، و پس از معرفی مهربانی که زاهدی تعارفًا از من
کرد سهیلی دست چاق و نرم و کلفت خود را در دست من گذاشت و
مرا در دست راست خودش جا داد.

در تمام مدت صحبت، که قریب یک ساعت طول کشید، من جز
تعارف ابدآ حرفی نزدم، و مثل موقعی که عادتاً در تراموای یا ترن
از روی قیافه و حرکات و کلمات مسافرین سعی در کشف رموز اخلاقی
آنها میکردم، در آن یک ساعت هم، بنا بر عادت، بتحلیل و تجزیه اخلاق
سهیلی خود را مشغول کردم، و قطعاً با آن سکوت طولانی بمنظور او
مرد تلحی آمدم.

ولی اور همان لحظه اول که مجپای چپ خود را روی زانوی
راستش گذاشت و جوراب ابریشمی و کفش برآق خوش دوختش را
بدون اراده بچشم من کشید، از طرز خمیده کردن پشتتش و بازی
کردن با بند کفش و طرز تکلم خودمانی و بی تکلفش حدس زدم که
مردی است بی تکبر و خوش سلوک.

کم کم بعبارت‌ها و عقایدش که گوش دادم، و چشمان نیم خفته

او را در موقعی که کلمات از لبهای نازک و تورفته اش بیرون میآمد مشاهده کردم، واثر کلی بیاناتش را با چانه جلو آمده و بینی برگشته اش قیاس نمودم روی هم رفته آن روز او را پسندیدم، و بنظرم مردی آمد جاه طلب، باهوش، از زندگی راضی، خود خواه و کم صمیمیت و مصمم...

ده سال بعد بتوجه به فهمیدم که عزم و تصمیمش تابع حس خود خواهی او بیشتر است تابع اراده منطقی عقلش.
وقتی سوار اتومبیل شدیم زاهدی از من پرسید چه عقیده‌ای راجع باقای سهیلی پیدا کردی؟

من چیزی شبیه آنچه در بالا ملاحظه فرمودید گفتم.
آن سرباز فوق العاده تیز هوش خنده و شوخی بعادت همیشه کرد و مخالفتی ابراز نداشت.

توجه عذرائیل به تقیزاده

وقتی کاظمی وزیر خارجه شد، سهیلی را با خوشوقتی بمعاونت خود پذیرفت - زیرا خوش خدمتی‌ها، و رئیس دوستی‌ها، و نرمی اخلاق معاون سابق وزارت راه خود را فراموش نکرده و بخصوص متوجه شده بود که هیچیک از آشنایان او «فنریت» طبع سهیلی را ندارد، و به آن سهولت استعداد خم شدن از هر طرف را دارانیست، و کمتر کسی مثل او میتواند با مهارت سر مطالب را به هم بیاورد و قضایا را درز بگیرد و شاه مشکل پسند را راضی نگهدارد.
هنوز چند صباحی از وزارت کاظمی نگذشته بود که خاصیت

فنری طبیعت و رفتار سهیلی اثر مفید خود را برای وجود کاظمی بخشدید، و او را از شر پاپوش خطرناکی که آیرم برایش دوخته بود تا اندازه‌ای خلاص کرد.

کاظمی که، مثل تمام پاک دامنان، بدرستکاری خود متکی و مغور را بود و بخطب آنها گرفتار، طبعش حاضر نمیشد بکسی مثل سر اشگر - آیرم با ج بددهد - تکبر و افاده‌های خشکه و خشونتهای قزاقی رئیس مقندر شهر بانی را نمی‌خرید، و مقام وزارت خارجه خود را حقا و قانوناً برتر از آیرم میدید، وبهمین جهت اشتباهآ وجود خود را نزدیک تر به شاه تصور می‌کرد.

آیرم هم که با مهارت شیطانی و مزورانه خود نقشه جانشینی تیمورتاش را قدم بقدم داشت انجام میداد، و نزدیکی هر شخصیت سیاسی را بشاه کاملاً مخالف نقشه خود میدید، با کمال شقاوت و خونسردی مقدمات خورد کردن گردن شق کاظمی را فراهم کرد، و دستگاه مهلك پاپوش دوزی خود را بر علیه او بفعالیت انداخت - سهیلی با یک صداقت و مهارتی خاصیت عجیب «سنبلگری» خود را بنفع کاظمی بکار برد، و در دفع شر آیرم کمک مؤثر نمود. هنوز چندی ازین قضیه نگذشته بود که مورد دیگری برای ابراز خدمتگزاری و صحبتمیت سهیلی پیدا شد.

در آن اوان تقیزاده بنمایندگی ایران در پاریس اقامت داشت، و بعضی از روزنامه‌های آزاد و بی‌قید و بند فرانسه، گاهی باشاره، و گاهی صریح، مقالات آب دارای نسبت به رفتار و کردار و طمع اطرافیان شاه منتشر می‌کردند، و بادمجان دور قاب چین‌های بی‌حد و

حصر عصر طلائی هم با ترجمه و تقدیم آن‌ها به شاه، مستهمسک خوبی برای خوش رقصی بدست می‌آوردند.

شاه ابتدا قرق کرد، و بعد ظنین شد، و کم کم آتش سوء ظن به مخزن مخفی کینه‌اش رسید و قصد تنبیه و انتقام سخت تقی‌زاده را در دل پخت.

کاظمی از علائم و قرائن خطر را برای هم قطار خود حس کرد.

شاه عادتاً هر گز این قبیل تصمیمات خود را افشا نمی‌کرد و تا دقیقه آخر در دل خود نگه میداشت، ولی کسانی که با او کار می‌کردند و نزدیک بودند، غالباً براهنماشی یک قسم غریزه حیوانی که برای دفاع جان در موجودات زنده وجود دارد، خطر را از علائم و قرائن «حس» می‌کردند — مثلاً هر وقت در موقع بردن اسم کسی یک چشممش تنگتر از دیگری می‌شد و گوشش لبش قدری بالا میرفت و قرینه دو سبیل بهم می‌خورد، فوراً نزدیکانش خطر را حس می‌کردند و برای شخص نامبرده طلب آمرزش مینمودند.

کاظمی هم از همین قبیل قرائن فهمید که، بقول زن‌ها، تقی‌زاده نامش مورد توجه حضرت عزraigیل واقع شده.

چه بگنیم چه نگنیم، دیکتاتور که توصیه بردار و شفاعت‌پذیر نیست. تنها کاریکه می‌شود کرد این است که خود تقی‌زاده را از قضیه آگاه کنیم.

آقای وزیر خارجه روزی سهیلی را در اطاوش خواست و در را بست و رمز مخصوص تقی‌زاده را گذاشت پیشش.

چند ساعت بعد تلگراف رمز نجات بخشی به لست تقیزاده
رسید و البته پس از خواندن آن تصمیم گرفت بهیچ عنوانی ~~تامکمله~~
زنده است با این قدم نگذارد...

جاسوسان خوش رقص شاه فوراً بدربار رسانیدند که تلگراف
رمزی بپاریس مخابره شده و احتمالاً سهیلی هم از موضوع آن مطلع است.
فردا آقای معاون وزارت امورخارجه بفوریت بدربار احضار
شد و با تلطیف و تقد شاهانه تحت استنطاق خصوصی ملوکانه قرار
گرفت. در ضمن صحبت‌های متفرق ازاو پرسید:
— تو مضمون تلگرافی را که دیروز کاظمی مخابره کرده به خاطر
داری یانه؟

دروغ مصلحت انگلیز

سهیلی از استعداد و قریحه غیر عادی که خدا برای تجاهل و کتمان حقیقت باو داده بنفع رئیسش استفاده بجائی کرد، و در مقابل سؤال ماهرانه شاه خود را بگیجی زد.

— کدام تلگراف را میفرمائید؟ اخیو! چند تلگراف بسفارتهای ایران در خارجه شده است: یکی راجع بحقوق فلان شخص، یکی راجع بخرید اثنایه و یکی راجع بخرید یک عمارت...

— نهنه، معلوم میشود تو ملتفت نیستی، قصدام اینها نیست، تو خبر نداری. اگر حرمت وزارت خارجه را مرا عات نمیکرم الان میفرستادم از تلگراف خانه عین تلگراف را بیاورند...

در این تجاهل اگر سهیلی با کمال مهارت رل خود را انجام نداده بود تمام آرزوهاش شاید در یکی از سلولهای قصر دفن شده و امروز نه من و نه دیگری اسم او را هم بزبان نمیآوردم.

ولی چنانکه گفتم غریزه دفاع نفس یک حس ششمی در معاشرین شاه بوجود آورده بود که حتی از فضای اطیاق هم گاهی خطر را درک میکردند، و تمام وجودشان حاضر به دفاع میشد — البته ساده — ترین طریق دفاع در این قبیل موارد دروغ گفتن است.

ولی این هنر بخصوص در مقابل فرمانده مقندری مثل رضا شاه از همه کس ساخته نیست، و کمتر کسی است که دست و پای خود را گم نکند، و خود را نبازد، و با کلمات ضد و نقیض خود را گیر نیندازد. در اینجا بیکی از برجسته‌ترین و مؤثرترین عوامل ترقی سهیلی بر می‌خوریم، و آن عبارت از همین استعداد و قریحه عجیب اوست در تظاهر حق بجانبی و خونسردی و آرامش فوق العاده‌ای که در موقع کتمان حقیقت می‌تواند نشان دهد – این هنر مفید بطور عجیبی بار وحیه سیاسی ایران دیروز و ایران امروز سازگار است.

طبیعت صنعتگر و عرفان باف ایرانی مثل اینستکه حرف راست شنیدن را یک نوع اهانت و یک قسم بی‌تریتی و یک سخن خشونت ناهنجاری می‌بیند و از زشتی و تلخی و سردی آن رنج می‌برد.

در اینکه حقیقت تلخ و سرد است، در اینکه حقیقت واقع و عریان غالباً زشت است – در اینکه تقریباً همیشه صنعت با مبالغه و اغراق توأم است، شکی نیست – و در اینکه اغلب شاهکارهای بزرگ صنعتی دنیا (چه در نقاشی، چه در موسیقی و چه در ادبیات) غالباً در نتیجه شعله‌های روح سرکش آرتیست‌های مبالغه پسند اغراق دوست بوجود آمده، هیچ تردیدی نداریم – ولی وقتی تمام ارکان مهم یک ملتی، ازین حیث بخصوص، آرتیست شوند، و طبع عالی و هنرپیشه‌شان نتوانند هیچ حقیقتی را مگر در لباس اغراق و مبالغه و غیر حقیقی نظاره کند، و نخواهند از آسمان‌های بلند عرفان و ادبیات و صنعت نزول کرده و برخاک ناهموار و ناهنجار زندگانی روزمره قدم گذارند، و باحتیاجات پست (ولی حقیقی ولی حتمی ولی غیر قابل احتراز) حیات

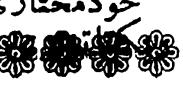
توجه نمایند ناچار «بآن ملت همان رسد که بر آن بوزینه رسید.» سهیلی کلید یکی از رموز روحیه ایرانی را پیدا کرده و به همین جهت عادتاً بهیچکس جواب رد و صریح نمیدهد و از دادن هیچ وعده‌ای هم تحاشی نمیکند و امید هیچ پرمدعای پرتقاضای کم حیائی رانیز مبدل بیأس نمینماید، و چون هیچگونه تعصی در انجام وعده‌های خود ندارد، و چون کاملاً بشرط حضور و ادب و تعارف و مجامله هم‌میهنان خود واقف است، بنابراین برایش هیچ اشکالی ندارد که خلف یک وعده را بادو وعده دیگر جبران کند، و آن دو وعده را با چهار وعده.. و باینطریق سفته معاملات سیاسی خود را همیشه بار بح بیشتری تجدید و تمدید نماید و روز خود را بشام بر سازد، فردا هم خدا بزرگست...

باینطریق و باین اصول اگر یک اصل دیگری را هم ضمیمه نماید اقلاً پنجاه درصد موافقیت خودتسان را در سیاست دوره‌ای شبیه بیست ساله گذشته میتوانید تأمین کنید و آن اصل عبارت از خضوع و خشوع و نداشتن هیچگونه تکبر، و ننمایاندن هیچ نوع برتری و جلوه دادن مظلومیت و محکومیت خود است.

سهیلی طبعاً فاقد حس تکبر است و با اینکه اصلاً آذربایجانی است تو انسنه است بقدرت عقل و اراده حس «منیت» و یک‌نگاری و خود ستائی خود را دهنۀ محکمی بزند و مؤبدانه از هرگونه تظاهر بقدرت و برتری خودداری نماید.

گمان نمیکنم کسی با او روبرو ووارد مکالمه شود و پس از خدا - حافظی خود را اقلاً از یک حیث معلم او نصور نکند، و پیش خود

نگوید «چه خوب شد این حقایق لازم را باین طفلك ساده دل گفتم و هدایتش کردم...»

لازم بتوضیح نیست که چنین صفاتی تا چه اندازه باسازمان خود مختاری  سازگار است - در قلب یک پادشاه بسیار بدگمانی که معتقد است باشندگان ای نشود، واضح است که مساعدة خود را از طرف هیچ جنبه‌ای نشود، و جمله و فرمابندهایی که مساعدة خود را از طرف هیچ کسی دارد.

و در ذهن اطرافیان خود خواه و غرور فروش وجاه طلب شاه، وجود یک سهیلی خوش سلوک مظلوم خوش وعده‌ای که دائم می‌شود درسشن داد و راهنماییش کرد، و بمیل خود هدایتش نمود، و با او افاده فروخت، البته یک وجود محبوب و ذی قیمتی بنظر می‌آید، و هیچ‌کس حتی آیرم هم در صدد سعایت و پاپوش دوزی برایش برنمی‌آید، و بنا بر این او میتواند بدون اینکه عزت نفس یاخود پسندی کسی را جریحه دار کند، یا توجهی را جلب نماید، یا خطری برای کسی داشته باشد، آهسته آهسته مرا حل آرزوهای خود را که فقط عبارت از مقام باشد طی نماید.

غیبیت‌های پی در پی و طولانی وزیر خارجه و مأموریت‌های سیاسیش بار و پا و هندوستان و غیره هم فرصت بهتر و بیشتری بسهیلی داد که بار و پی و اسلوبی که گفته شد خود را کاملا در دل شاه و در دل اطرافیانش جا کند.

از طرف دیگر زیاد اهل مطالعه و کتاب نبودن سهیلی هم بمحبو بیت‌ش در نزد دیکتاتور کمل مؤثری کرد - زیرا محال است کسی

اهل مطالعه و اهل مکالمه خاموش بانویستدگان و متفکرین بزرگ باشد، و از صحبت‌های خیلی ساده و عادیش هم لهجه تفکر و تعقل و لحن برتری عقلی و فضلی آشکار نگردد.

البته اگر کمترین آهنگ یک چنین صدا و لحنی از عرایض سهیلی در مقابل شاه یا اطرافیان هویدا میگشت، فوراً هر آهنگی بمنزله خنجری میشد که بقلب خودپسندی درباریان کم مایه پرگرور بزند - و همه میدانند که این جراحت از آن جراحت‌هایی نیست که هر گز در دل عامیان خودپسند التیام پذیرد، و ضارب را بشود بخشید. سهیلی از این حیث راحت بود و محتاج به تجاهل زیاد نمیگشت...

کماک کلاه

تازه چندروزی بیش از دستور تغییر کلاه و تعمیم شاپو نگذشته بود و مردم اداری که باعجله شاپو بسر شده بودند، غالباً قیافه بسیار مضحکی داشتند - عکس دسته جمعی و کلای مجلس که در آن تاریخ برداشته شده نشان می‌دهد که دو ثلث شاپوها باندازه سر و کلانیست و حقیقتاً آن روز هم مثل امروز شاپو برای سر اغلب شان گشاد بوده و هست!

وزرا هم غیر از آنهایی که اروپا رفته بودند، بقیه شاپوهای خود را اغلب بطرز نازیبائی میگذاشتند، بطوریکه از دور پیدا بود که آن کله‌ها برای آن شاپوها عاریتی و نچسب است.

در چنین موقعی یک ژنرال تازه وارد انگلیسی فرار بود با وزیر

مختار انگلیس بدر بار شرفیاب شوند و سهیلی مأمور هدایت و همراهی آنها بود.

قد مناسب و لباس خوش دوخت و کلاه سیلندر خوش فورم و موزون سهیلی از دور خیلی جلب توجه شاهرا کرد، و هیکل و سروضع معاون وزارت خارجه خود را هیچ کمتر از آن فرنگیان ندید، و از دیدن آن منظره و شباهت ظاهری شرفیاب شوندگان قلباً بخود بالید که حقیقتاً ایران را بپای فرنگ رسانیده - (بطوریکه مکرر در مقالات گذشته ذکر شده است، شاه سابق یک حسن صادقانه و طنپرستی داشت که از ته قلب بزرگی و جلال و ترقی ایران را «بشمیوه خودش» آرزومند بود و کوچکترین پیشرفت را بزرگ دیده و زیاد لذت میبرد).

منظرة شباهت لباس و برابری ظاهری هیکل سهیلی با نمایندگان سیاسی دولت انگلیس بطوری شاهزاد را محظوظ کرده بود که آنشب بمحض ورود در هیئت وزرا اول حرفی که زد این بود:

«...امروز سهیلی و آن دو نفر را که از پشت پنجره نگاه می کردم نتوانستم تشخیص دهم کدام ایرانی و کدام فرنگیست... و خوش آمد...، بسیار خوش آمد»

کسانیکه بر موز و اسرار عجیب «شعور باطن» انسان آگاهند میدانند که فقط همین یک تصادف هم ممکنست صد درصد سرنوشت یک رجل سیاسی و بلکه یک کشوری را تغییر دهد.

و از کجا که آن سیلندر مناسب کمک مؤثری بکله خوش شانس صاحبیش نکرده باشد...!

تاسال هزار و سیصد و شانزده سهیلی معاون وزارت خارجه ماند و در هر پیش آمدی خود را قادری جلوتر در دل شاه جا کرد - تا وقتی که کاظمی رفت و جم رفیق خود سمیعی را بوزارت خارجه رسانید و بعد از دو سه ماه سهیلی را برای وزیر مختاری به لندن فرستادند.

در آن دوازده ماهی که سهیلی در لندن بود واقعه‌ای عیناً نظیر کار تقی‌زاده و مطبوعات پاریس برای سهیلی اتفاق افتاد و پشت اورا بلرژه انداخت، باین معنی که روزی در برش‌های جرائد سفارت مقاله موهنه‌ی نسبت به رضا شاه دید.

ای داد و فریاد، چه بکنیم؟ این دفعه کاظمی رفیق نگهدار و باوفا هم وزیر خارجه نیست که جان خود را بخطر انداخته و مرا مثل تقی‌زاده از خشم شاه آگاه کند.

بهتر است فوری و قتی از «ایدن» وزیر خارجه انگلیس بخواهیم و از او چاره جوئی کنیم - قطعاً با اینهمه گرفتاری‌ها نیکه فعلاً بواسطه غائله ایتالیا و حبسه و سیاست بین‌المللی دارد مرا مسخره خواهد کرد و از اینکه وقت او را برای یک مقاله بی‌اهمیت یک روزنامه گمنام یکی از شهرهای غیر معروف انگلیسی تلف می‌کنیم سخت مکدر خواهد گردید - ولی چاره چیست؟

دو روز بعد در دفتر وزیر خارجه معروف انگلیس، آقای وزیر مختار ایران برای مذاکره در اطراف مطلب بسیار فوری و مهمی پذیرفته شد.

تعجب و تمسخر و تکدر ایدن، بهمانطوری که سهیلی پیش‌بینی کرده بود ظاهر گردید - ولی معدلك شیوه نرم و جلوه مظلومیت و قیافه شاگردانه و رفتار ماهرانه حق بجانب سهیلی باعث شد که هفته بعد آن مدیر روزنامه بازآکت و سیلندر بسفارت ایران رفته و رسماً معذرت خواست و گزارش تشریفات آن اقدام مهم سیاسی فوراً با آب و تاب بظهوران فرستاده شد و البته این واقعه هم دو سه پله ببالا رفتن مقام سهیلی درنظر شاه کمک کرد...

موقعیکه گزارش بدست سمیعی رسید، بی اختیار بیاد بیانات شاه افتاد که در موقع عزیمت سهیلی با او میگفت: «آقای وزیر - خارجه تویک معاون خوب را از دست میدهی، ولی پست لندن هم جای بسیار مهمیست...»

«عیب کار این جاست که جوانهای ماهمینه که چشمشان به رود تایمز و کشتی‌های بزرگ و جلال اروپا افتاد از ایران مأیوس میشوند. اما سهیلی تو که سابقاً هم فرنگ بوده‌ای و میدانم از آنها نیستی که دلسrd و مأیوس شوی...»

این حسن خدمت و مراقبت دقیقی که سهیلی در پیدا کردن سوراخ حقیقی دعا بخراج میداد، باعث شد که پس از یکسال تلگرافی از جم باو رسید و در ضمن احضار، صریحاً باو وعده داده شد که پست دیگری برایش درنظر خواهند گرفت.

آن پست دیگر وزارت امور خارجه ایران بود.

(نامه آقای سهیلی)

۱۳۲۳ آذر ۱۶

جناب آقای خواجه نوری

وقتی در روزنامه ندای عدالت دیدم منظور از نهمین بازیگران عصر - طلائی من بوده ام بی نهایت متعجب شدم و هرچه فکر کردم نتوانستم بفهمم چرا من باید در آن صف قرار گرفته باشم زیرا تصور من این بود این عنوان بیشتر بکسانی اطلاق میشود که در به وجود آوردن عصر طلائی نقش مهمی بازی کرده باشند. بهر صورت حالا که قرعه بنام من اصابت کرده و تیر را از کمان رها و گذشته و آینده مرا با اختیار قلم خود واگذاشته اید بمصدقاق «غیر تسلیم و رضا کوچاره ای» باید سکوت اختیار کنم ولی در عین حال امیدوارم مراقبت فرمائید اگر در موارد مهم اشتباہی برای جنابعالی روی داده باشد و یا در قضاوتی که میفرمائید نظری داشته باشم بتوانم توضیحاتی بدهم.

از جمله درمورد زیر است :

در شماره ۱۲۱ روزنامه ندای عدالت آنجائیکه اشاره فرموده اید اینجانب نصب العین خود قرار داده بودم «در هر شغل دولتی شرط مهم موفقیت جلب محبت رئیس است نه خوب انجام دادن امور آن شغل و برای جلب محبت نیس حرف حق زدن و حقایق را حل جی کردن و وو فایده ای ندارد بلکه ضرر هم دارد»

باید در این بابت توضیح دهم که اتفاقاً رویه من غیر این بوده است یعنی در عین اینکه معتقد بوده ام رضایت و محبت رئیس را باید جلب کرد و باین نکته خیلی اهمیت میداده ام ولی طریق نیل با آنرا فقط از راه خوب

انجام دادن امور محوله میدانسته‌ام نه کار نکردن. پرونده استخدامی من و رضایت‌نامه هائیکه رئس‌ای من داده بودند حاکی از این امر است و گمان می‌کنم آقای احمد اشتری-تقی‌زاده- پاکروان و کاظمی که بنوبه رئس‌ای من بوده‌اند و مدتی افتخار همکاری با آنها را داشته‌ام تصدیق این معنی را بگتنند. خمناً باید اعتراف بکنم که حرف حق زدن و حقایقرا حلچی کردن و از روی صمیمیت مانع خطاهای رئیس شدن و او را راهنمائی کردن وقتی فایده داشت که حقیقتاً رئیس هم طالب آن باشد و درغیر این صورت همان طور که تشخیص فرموده‌اید «چون رجال خودپسند ما تعصب عجیبی در اثبات صحیح حرفيکه از دهانشان پریده داشتند» اظهار عقیده و راهنمائی را حمل بر «جسارت» و «فضولی» کرده و وای بوقتی که یک عضو بیجا ره فضول معرفی می‌شد. اشخاصی را سراغ دارم که تحت همین عنوان بعواقب بدی چهار شدند در حالیکه در استعداد و ذکاوتشان تردیدی باقی نبود. با تجدید احترامات.

ماسک رفیق لو گانو سکی

ذوقتی خیلی قوی ذیستی خیلی
نرم باش.

در آن موقع، اختلاف سیاسی ظاهرآ کوچک ولی باطنآ مهمی بین وزارت خارجه ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع بهندسین و متخصصین آلمانی مستخدم ایران بوجود آمده بود - و سهیلی بمحض تصدی وزارت خارجه، خود را مأمور حل و تسویه آن دید - در بندر پهلوی عده‌ای متخصص آلمانی مشغول ساختن «سرسره» ای برای تعمیرات و کارهای فنی کشتی‌ها بودند، و شوروی‌ها طبق پیمان تحویل بندر پهلوی، دخالت خارجیها را در امور بندری خلاف مقررات دانسته و اخراج آن‌ها را جداً خواستار بودند. سهیلی با همان نرمی و حق بجانبی مخصوص خودش، با شوروی‌ها وارد مذاکره شد، و بالاخره باین نتیجه رسید که چون کارهای فنی «سرسره» بمتخصصین آلمانی مقاطعه داده شد، و این کارها نیمه تمام است، همانها بیکه در آنجا هستند فعلاً بمانند تاکارشان تمام شود، و پس از آن دیگر هیچ متخصص آلمانی به بندر فرستاده نشود - البته شوروی‌ها اصرار داشتند که همین ممنوعیت برای تبعه ایتالیا و زاپن هم صدر صد اجراء گردد،

ولی شاه سابق چندان روی خوشی به صلاح اندیشی سهیلی نشان نداد و حتی شنیدم که باوگفته بود «از تو دیگر منتظر نبودم یک چنین حرفی بزنی و تکرار هم بکنی..!»

گرچه در آنموقع جانبگیری از تقاضاهای همسایه شمالی ما خیلی مد نبود، و اظهار یک چنین عقیده‌ای از طرف سهیلی نپختگی جوانی، و جسارت سیاسی، و بی‌احتیاطی تهور، بنظر می‌آمد، ولی، اگر آنچه او از محاوره بارفیق لوگانوسکی و تیمورتاش در خاطر داشت ماهم داشتیم شاید این تصور را نمی‌کردیم.

محاوره بارفیق لوگانوسکی از آنهاست که، بقول خود سهیلی، بزرگترین رل را در زندگی او بازی کرده و حقیقتاً جریان سرنوشت او را تغییر داده است:

دراوایل سلطنت رضاشاه گویا عده‌ای مهاجر از خاک شوروی به آذربایجان آمده بودند و رفیق لوگانوسکی مأمور شده بود که برای پس گرفتن این مهاجرین پناهنده، بادولت ایران مذاکره کند. مرحوم تیمورتاش که وزیر دربار بود از جانب شاه معین گردید و او سهیلی را بعنوان منشی آن جلسه باخود بردا.

شاه مغروف و پیروزمندی که از سربازی بسلطنت رسیده، یک شخص وزیر دربار مغروف‌تری را که دوم کشور نام گرفته بود برای مذاکره بارفیق لوگانوسکی فرستاد و البته نباید فراموش کرد که شاه و وزیر دربار ما شاه و وزیر دربار کشوری بودند که پس از چندین سال کشمکش، تازه یک شبحی از استقلال و تمامیت بوطن عزیز خود دیده و ناچار مثل تمام کشورهای تازه به دوران رسیده

نخوت فروش و پرباد و برود بودند.

راوی میگوید پس از اینکه لوگانوسکی تقاضای خود را با کمال سادگی و ادب گفت، مرحوم تیمورتاش شخصت خود را طوفه جلیقه خود کرده و قد رسایش را شق‌تر نمود، و با ابهت و افاده «وزیر دربارانه» مخصوصی در اطاق قدم زد، و باد در گلو انداخت و چیزی باین مضمون گفت: «آرتش دولت شاهنشاهی اعلیحضرت همایونی هر گز اجازه نخواهد داد مسئی از سر یکنفر مهاجر یکه به عنوان باین سرزمین قدم گذاشته است کم شود، والبته چون آنها بما پناهنده شده‌اند مساً نهاده را پس نمیدهیم و چنان میکنیم، بهیچکس هم اجازه نمیدهیم که... و هر گز نخواهیم گذاشت که.. و بهیچوجه موافقت نمیکنیم که... و غیره... و غیره...»

باز راوی میگوید تمام تغییرها و تبخیرها و حتی تهدیدها و تشددات تیمورتاش، ذره‌ای از رفاقت رفیق لوگانوسکی نکاست و حتی کمترین تغییری هم در وجنت صورت او پیدا نشد. فقط وقتی تیمورتاش مأموریت نخوت فروشی خود را پس از یک ساعت عصبانیت و سرخ شدن و رک پیشانی راست کردن با نجام رسانید، رفیق لوگانوسکی بآرامی پرسید آیا فرمایشات جناب عالی تمام شد؟ - بسیار خوب. من مراتب را گزارش می‌دهم.. اینرا گفت و با ادب خارج شد.

لابد سهیلی هم پیش خود گفت، چه خوب بلوف وزیر دربار گرفت و یارو جا زد!

چند روز بعد در «خدا آفرین» تمام آن مهاجران را بدون مقدمه ربوده و چند قریه را سوزانده دیدند!!!

سهیلی که این خبر را شنید بی اختیار بیاد قیافه بی حرکت و آرام و خروج مودبانه و رفتار پراز رفاقت رفیق لو گانوسکی افتاد، و فقط آنوقت معنای سکوت و خونسردی عجیب او را در مقابل هیجانات عصباً نی و بلوف‌های متکبرانه وزیر دربار دولت شاهنشاهی فهمید. آن جلسه و وضع عجیب آن چنان در اعماق ضمیر سهیلی نقش بست که از آن بعد خونسردی و بردهاری خدشه ناپذیر رفیق لو گانوسکی را نمونه رفتار زندگانی سیاسی خود کرده و بطوریکه خودش روزی در خلوت بمن اعتراف کرد «و با اجازه خودش اشاعه می‌کنم» از آن تاریخ بعد روز بروز بیشتر سعی نموده است در مقابل حوادث و حملات مخالفین قیافه ظاهری و باطنی خود را شبیه ماسک رفیق-لو گانوسکی بسازد. و انصافاً باید گفت که موفق هم شده است!

شهید راه تشکر

بود خوشبختی اند سعی و دانش د جهان اما
در ایران پیروی باید قضای آسمانی (ا
«یغمائی»)

قضیه اختلاف باشوروی که بیک طوری ماست مالی شد، سهیلی
با چهار چشم مراقب تحریکیم «پاکت» سعدآباد بود و میدانست که
اگر در این امر باوجود شخصیت شکن شاه موفق با براز
وجودی شود (بدلائلی که لابد میدانید) نان سیاسیش تا آخر عمر توی
روغن خواهد بود - ولی حسودان، بخصوص دوستان صمیمی وزارت
خارجه اش مواظب بودند، و با وجود تعارفات گرم ظاهری (که سرپوش
بخل وزارت خارجه ای های ماست)، در خفا مترصد فرصت بودند که
از تند روی این همقطار شلنگ انداز جلو گیری کنند و چون خودشان
باو نمی رسند او را بعقب بیاورند و اگر بشود طنابی سر راهش بکشند
که یکمرتبه معلق شود - ضمناً باید گفت که سهیلی همانقدر که در
بدست آوردن دل رئیس جاحد است در استعمالت و مراعات زیرستان
اهمال میکند و این درست خلاف آن چیزیست که حکماء معتقدند،
زیرا آنها، (منجمله کارلایل) میگویند «اخلاق و عظمت مردان بزرگ
از رفتارشان با کوچکان معلوم میشود»

خلاصه مستهمسلک اطفاء بخل همقطاران ایندفعه از پاریس رسید - به این معنی که کاردار سفارت مادر پاریس بمرکز مینویسد که چون وزیر فرهنگ نطق مهربانی در نمایشگاه صنایع ایراد کرده جا دارد که تلگراف تشکری به او مخابره شود - البته این بخودی خود هیچ عیبی ندارد، ولی رندان تهران می‌دانستند که در همان موقع روزنامه انتران زیزان مقاله بسیار موهنه نسبت ~~به پادشاه~~ ^{به پادشاه} همانوشه، و میدانستند که شاه تاچه اندازه بتواتر شهرت خود در خارجه مقید است - قضیه تقیزاده و کاظمی، و معزول شدن تقیزاده و همچنین گزارش پرآب و تاب خود سهیلی را راجع بعدر خواهی مدیر روزنامه در انگلیس در ذهن داشتند... خوب، پس تقریباً مسلم است که اگر سهیلی رند را بشود و ادار کرد که در این موقع بخصوص موجب ارسال یک چنین تشکری بوزیر فرهنگ فرانسه بشود، یعنی وزیر فرهنگ همان کشور گستاخی که بهرضا شاه ناسزا گفته، قطعاً کلاکش کنده خواهد شد.

این نقشه ماکیاولی درست در آمد و بخصوص یکی از همقطارانش که فعلاً در خارجه است (و برای اجتناب از تفتیض اسمش رامکتو میدارم) در اینکار جدیت و تدبیر زیادی بخرج داد، تا بالاخره تلگراف تشکری از طرف حکمت وزیر فرهنگ وقت صادر گردید.

ولی البته ارسال این تلگراف پس از کسب تکلیف از وزرای خارجه و دریافت جواب صریحی که رندان سعی کرده بودند به امضای خود سهیلی باشد انجام گرفت:

هنوذ شاید تلگراف بمقصد نرسیده بود که صدای غرش خشم

شاه بلند شد، و موشهای وزارت خارجه در سوراخ‌های امن خود مخفی شده و گوشهای تیز و چشمان ریز خود را برای تماسای کمدمی که خودشان بوجود آورده بودند از سوراخ بیرون گذاشتند.

مثل قصه‌های امیر ارسلان نامدار، درین معركه هم یکمرتبه رعد و برق و طوفان برپاشد و پس از روشن شدن هوا جسد دو تن وزیر را دیدند که در قسمتی بی‌آب و علف صحرای سوزان سیاست افتاده و هیچ آدمیزادی هم نزدیک آنها نمی‌رود – فقط چند لashخور شهربانی بالهای سیاه و شوم خود را در بالای سر آنها گسترد و دور آنها کشیک میدهند.

وزیر خارجه و وزیر فرهنگ از ادب بیجای خود پشمیمان و غصه‌دار و معزول و مغضوب، در کنج خانه خود خزیدند. به امر شاه جلسه محاکمه‌ای از جم «نخست وزیر» و متین دفتری و آهی و شکوه و سرلشکر نخجوان تشکیل شد و این دو وزیر دست راست و دست چپ را با استنطاق کشیدند... – خلاصه سهیلی هشت ماه تمام خانه نشین و تنها بود و چون سلیقه شاه را خوب می‌شناخت باهیچ کس هم معاشرت نمی‌کرد، درواقع برای تأیید و تشدید تنبیه ملوکانه خودش خودش را زندانی کرده بود – تا اینکه بالاخره گرانی مخارج، زندگی را براو تنک کرده و روزی به جم پیغام داد که اگر صلاح می‌داند ریاست یکی از شرکت‌ها را برایش درست کند. جم این کار را مقتضی ندید ولی در عوض وقت مناسبی پیدا کرد و مظلومیت سهیلی را بخاطر شاه کشید و حکم استانداری کرمان را برایش گرفت. در کرمان کار قابلی انجام نداد: یک یتیم خانه‌ای که خود

مردم شروع بساختن کرد ه بودند، سهیلی در اتمامش تسریع و کمک کرد - موضوع آب را هم که از مهمترین قضاایای حیاتی کرمانست به همان حالیکه قبل از او بسود (یعنی درحال جریان صحبت) باقی گذاشت - سایر کارهای آن استان هم که مثل همه جای دیگر، نصفش بسته به سرخ شهر بسانی بود و نصف دیگرش بسر شلاق فرمانده لشگر ...

او ضایع خان حاکم بهمین منوال میگذشت تاروzi که یکی از محraman تهرانش تلگراف تبریکی باو فرستاد - سهیلی پشت میز استانداریش نشسته و هی در کلمات مختصر و کم رنگ تلگراف مدادی کاوش میکرد که بلکه رمز معما را بفهمد و پست جدیدی که قبل از تبریکش را فرستاده اند حدس بزند - ناگاه تلگراف رمزی از تهران رسید و مشکلش را حل کرد یعنی پست سفارت کبرای افغانستان را باو ابلاغ نمود.

تأثیر عدد ۸

کرمانی‌ها که مردمان خوش سلوک و مهربانی هستند از خوش - سلوکی سهیلی خیلی خوششان آمده بود و با اینکه در تمام مدت استان داریش هیچ کار اساسی برایشان انجام نداده بود، معدلك مفتون نرمی و گرمی و بی‌نحوتی او شده بودند، و بهمین جهت بدروقه بسیار محبت آمیزی از او کردند و از رفتنش تأسف خوردن - در آن زمان قلدری، که هر نایب سومی هم در ولایت نسبت به مردم رفتار «اتورخانی» می‌کرد، و هر پاسبان ماهی دوازده تومنانی فرمانفرمای

هستی رعیت مطیع مرعوب بیچاره بود، یک استانداری که با مردم بگوید و بخندد و بنشینند، همینش کافی بود که اورا دارای خلق پیغمبری بدانند، چه رسید که در ساختن یتیم‌خانه هم ثروتمندانرا ترغیب و تشویق کند، و صحبت از کمک به ضعفا بین آرد، و یک گوشه از قلبش را که هنوز کوره سوزان سیاست کاملاً نخشکانیده بود، بمردم نشان بدهد.

خلاصه پس از درک لذت بسیار عالی و پر ارزش «محبویت»، که بتهائی از مجموع تمام لذت‌های قدرت و صلابت زیادتر است، سهیلی چشم نمناک بدرقه کنندگان را وداع کرده و به شاهی خدمت شاه رسید.

چند روز بعد رادیوهای دنیا خبر ورود آفای سفیر کبیر جدید دولت شاهنشاهی ایران را بقابل اطلاع دادند.

سهیلی هشت ماه در کابل خورد و خوابید و حقوقش را که ابداً محلی برای مصرف آن در پایتخت افغانستان نداشت، ذخیره کرد و از محبت مخصوصی که افغان‌ها بواسطه همزبانی بفرستاده‌های ایران ابراز می‌دارند برخوردار شد – ضمناً با آزادی کامل از مصاحبت هم قطاران سیاسی «کور دیپلماتیک» استفاده نمود، و در آن فرصت معجون دیپلماسی سبیعت خود را غلیظتر و پخته‌تر و فریبنده‌تر ساخت از عجائب اینست که در اوآخر ماه هشتم اقامتش در کابل نیمه شبیکه کاملاً در رؤیای آرزوهای خود غوطه‌ور بود، ضمیر باطنش در خواب باو نشان داد که وزیر کشور ایران شده است – ذوق این رؤیا بیدارش کرد، و تمام روز در فکر تعبیر این خواب شیرین و

نشخوار آرزوی برآورده شدن آن بود، تاعصر یکه رادیوی لندن خبر افتادن کابینه متین دفتری وزمامداری (!) منصور را پراکنده کرد، و بادش بگوش سهیلی رسید—دوروز بعد برای وزارت کشور احضارش گردند.. و باز یک مرتبه دیگر، هم تئوری فلاماریون «روح باز» فرانسوی که معتقد به ارتباط ارواح و عالم غیب است، تأیید شد و هم کشفیات دکتر فروید روان‌شناس معروف اطربیشی که مرایای خواب را تلقین ضمیر باطن و نتیجه فشار آرزوهای متراکم میداند در مورد سهیلی بشدت رسید...

هناز ۸ روز بیشتر از مراجعتش بپایتخت نگذشته بود که مبتلا بتفویض سختی شد و درست پنج ۸ روز! بین مرک و حیات در بستر افتاد، و فقط پس از چهل روز توانست باز لذت وزارت را بچشد، و از هیجانات شدیدیکه طبعش تشهه آن بود، در مجاورت شاه سابق به حد کافی سیراب شود.

در مدت وزارت کشورش هم سهیلی نتوانست کاری انجام دهد زیرا از یکطرف، همان طوریکه گفته شد، امور ولایات بیشتر بدهست شهربانی و لشگر حل و فصل میشد، و در تقریباً تمام جاها استاندار و فرماندار وزن شعری بیش نبودند—و از طرف دیگر اگرهم غیرازین بود. و اگر هم سهیلی هزار نیت خوب می‌داشت باز در فطرت او قرة ابداع و ابتکار آنقدر قوی نبود که بتواند نیروی فعاله خود را از حد متوسط تجاوز داده و چیزی مبتکراً از خودش بوجود آورد و بخصوص دو عامل بسیار لازم که پایه خصلت و مشخص تیپ مبتکرین و «ایجاد کمندگان» را تشکیل می‌دهد در سهیلی بسیار ضعیفست—آن دو صفت

یکی نقشه کشی «متدیک» است، بشیوه دکارت، و دوم دیسپلین فکر و نظم است، که سهیلی هردو را خیلی کم دارد. و چنانکه همه میدانند آن روز  که خاصیت اصلیش حل نمودن خدمت در حکومت  بلکه بعکس در هر کس هم باشد او را چنان در فشار میگذارد که یا مثل غالب امرای لشگر ما منکوب و غلام و بنده طبیعت می‌شوند، یا مثل مدرس کشته و معدوم می‌گردند...

معدالک از وزارت کشور سهیلی یک چیز تازه بوجود آمد و بیادگار ماند، و آن بنگاه حمایت مادرانست

در آن او ان روزی بمن خبر دادند که آقای وزیر کشور احضار کرده - پس از ملاقات معلوم شد که شاه موقعی که تقاضای مرا راجع به یک لوتری بزرگ برای توسعه کمیسیون خیریه ایکه در انجمن شهر تشکیل داده بودیم دیده بود، این نیت را پسندیده و تشویق کرده و بسیلی گفته بود که خودت اینکار را اداره کن و پایه راهنم خیلی بزرگ بگیر و ریاست آنرا هم علیا حضرت فوزیه خواهد داشت. همانروز بدستور سهیلی با کمک سرلشگر نخجوان که آنوقت وزیر جنگ بود اساس نامه آنرا تهیه کردیم - این یکی از بهترین نیات شاه سابق بود که متأسفانه در آخر کار قدری دیربرایش پیدا شد، و سهیلی حقاً در افتخار بوجود آوردن آن سهم مهمی دارد. و اولین مرتبه ای که من هم با افتخار همکاری با سهیلی نائل شدم در همان هیئت مدیره بنگاه حمایت مادران بود

در جلسات هیئت مدیره نکات برجسته ای که جلب توجه مرا در

رفتار سهیلی و سایر اعضاء هیئت مدیره میکرد اول ذهن روشن و حسن نیت و علاقه خانم تربیت و خانم دولت آبادی بود باضافه (البته) پرحرفیشان. دوم سکوت و ادب و متناسب و رای صائب مختار بود. سوم قلب خوب و مهربان نخجوان و بیانات سطحیش که تمام از روی قلب برمیخواست نه از روی مغز. و چهارم مهارت همین سهیلی در گردانیدن مذاکرات و سرعت انتقالش در درگ مطالب: اگر دکتری یا دیگری ادعای بیجا و اظهار عقیده چرنزی مینمود و همه بخصوص نخجوان کم طاقت را عصبانی و بیتاب میکرد، سهیلی باخنده و شوخي بایک مهارتی در دوشه عبارت حیرف آن پرمدعا را میبرید و همه رراحت میکرد و عجیب اینجاست که مدعی راهم ابدآ نمیرنجانید.

توضیحات جناب آقای کاظمی راجع ببازیگران عصر طلائی

۱۳۲۳ آذر ۲۷

جناب آقای ابراهیم خواجه نوری

در مقالات «بازیگران عصر طلائی» که از شماره ۱۲۲ بعد روزنامه گرامی ندای عدالت درج گردیده در قسمت‌های مربوط باین جانب اشتباهاست وجود دارد که برای رفع آنها خواهشمندم توضیحات ذیل را منتشر فرمائید: اولاً در موقعی که وزیر راه بودم هیچ نوع تعلل و اهمال و یا اشکال تراشی در کار ساختمان راه آهن توسط کارل مهندس آمریکائی نمیشد بلکه منظور جلوگیری از سوء استفاده‌هایی بود که مشاورالیه میخواست از وضعیت آن زمان و اختیارات خود بعمل آورد.

اجمال آن تفصیل اینست که چون در سال ۱۳۰۹ از یک‌طرف تهیه اسعار خارجه برای دولت اشکالات زیادی داشت و از طرف دیگر تصمیم قطعی بادامه ساختمان راه آهن موجود بود مرحوم ارباب کیخسرو و شاهرخ و آقای محمود بدر که آنوقت رئیس حسابداری وزارت راه بودند بسوئد اعزام شدند که با شرکت‌های سوئدی قراردادی برای مبادله اجناس و امتعه ایرانی بالوازم راه آهن منعقد نمایند و پس از چندین ماه مذاکره این امر که در آن موقع خدمت بسیار مهمی بود موقفانه انجام گرفت ولی کارل مهندس آمریکائی میخواست حتی المقدور لوازم راه آهن را از آمریکا خریداری کند و اسعار بپردازد و پیوسته از اختیارات خود و شتابی که در آنوقت برای ساختمان راه آهن موجود بود سوء استفاده نماید چنانکه در صدد بود چند لکوموتیف و مقدار زیادی ریل و مواد محترقه و غیره از آمریکا حتی بدون مناقصه بخرد و در مقابل اسعار بپردازد و من حسب -

الوظیفه از اینکار جلوگیری نموده و او را وادار می‌کردم که مطابق قرار داد منعقده با کمپانیهای سوئدی معامله کند و بعلاوه از هر نوع تجاوز او از اختیاراتش جداً ممانعت می‌نمودم و البته این مراقبت‌ها موجب عدم رضایت او می‌گردید.

ثانیاً اعزام معاون وزارت راه بخوزستان و بعد بمازندران از طرف پادشاه وقت نبود بلکه من شخصاً ایشانرا برای انجام کارهائی با آن دو ایالت فرستادم و بعداز مراجعت ایشان بطهران باز من مدتی وزیر راه بودم.

ثالثاً انتصاب آقای سهیلی بمعاونت وزارت راه و بعداً بمعاونت وزارت امور خارجه دراثر توصیه و سفارش احدی نبوده و حتی در آذر ۱۳۱۲ که ایشان را بمعاونت وزارت امور خارجه انتخاب کردم مرحوم تیمورتاش اصلاً در قید حیات نبودند و کسانی که مرا می‌شناسند میدانند که در امور اداری هیچ توصیه و سفارش و اعمال نفوذی در من تأثیر ندارد و بعلاوه طرز کار من طوری است که ابدآ احتیاجی بدسته بنده و یا اینکه کسی برای حمایت من در خارج اسباب چینی کند ندارم.

رابعاً موضوع تلگراف رمز با آقای تقیزاده را جریان دیگری است که با آنچه مرقوم رفته مطابقت ندارد و تهیه رمز آن تلگراف منحصر آ توسط من و معاون وزارت امور خارجه بعمل آمد و ثالثی قطعاً از آن خبر نداشت و بدیهی است که افشاء این سر از طرف این جانب نشده است.

با تجدید احترامات: باقر کاظمی

از توضیحات جناب آقای کاظمی متشرکرم - ولی قسمت «رابع» تذکر ایشان موى بر بدنم راست کرد - خدا کند در این موضوع بنده زیاد اشتباه نکرده باشم والا...

در هر حال چون مسئله خیلی مهم است حل آنرا از خود آقای سهیلی باید خواست

ز نگ خطر و بانک بالا

چو قسّمت اذلی بی حضور ما کردند
گراندکی نه بوقق (ضاست خرده مگیر
(حافظ)

در آن اوان، که سهیلی وزیر کشور بود، یکی از روزهایی که برای عرض گزارشی شرفیاب گردید، شاه پرسید «سهیلی عقیله تو راجع باین جنگ چیست - با این سرعتی که آلمانها پیش میروند، با اینوضع حیرت انگیزی که فرانسه و بلژیک را خورد میکنند، با این سهولتی که در فرونت پهناور و بی سابقه روسیه جلو می دوند آیا گمان نمیکنی که ...»

سهیلی، که مثل تقریباً تمام رجال آن دوره هیچ برنامه و هدف و منظوری در امور کشور جز جلب مراحم و دفع خشم شاه نداشت، فوری حوادث دوره وزارت خارجه خودش در ضمیرش مجسم شد - بیادش آمد که چگونه از یک اظهار نظر صریح راجع ببعضی امور سیاست خارجی، علائم خطرناک و موحش تکدر در قیافه ملوکانه ظاهر گردیده بود، و بیادش آمد که چطور کینه آن، بمحض تصادف با مستملک کوچک شبیه تبریک حکمت به وزیر فرهنگ فرانسه، و بمحض پاپوش دوزی بعضی از همقطاران وزارت خارجه آن تکدر اثر خود

را ظاهر ساخت و یـکمرتبه پس از فقط ۵۲ روز وزارت سرنگو نش نمود...

«بنابر این باید یك جوابی بدھیم که شاه نه زیاد حمل بربی- اطلاعی و ساده لوحی من بکند، و نه جوابی باشد که رأی و نظریه صحیح و جازمی را برساند تامباذا خدای نکرده مخالف عقیده خطای ناپذیر شاه در آید»:

- قربان گرچه قشون آلمان خیلی قویست و فوق العاده مجهز است، گرچه فتوحات برق آسای هیتلر مجال بهیچکس نمیدهد، و گرچه ممکنست که بالادامه این سرعت بزودی درباد کوبه سردر آورند، ولی معذلك... معذلك بعيد هم نیست که اگر متفقین یکسال دیگر بتوانند جنگ را بدرازا بکشند کم کم قوت بگیرند و مجهز بشونند و... ولی از طرف دیگر آلمانها را هم که روحًا و جنساً جنگجو هستند مشکلست از پادرآورد...

اما معذلك... لیکن از آنطرف.... با وجود این از یکطرف دیگر...»

سهیلی با همین حرف سر صحبت را هم آورد و شانه خود را از زیر بار سنگین یك جواب صریح و جزم و خطرناک خلاص نمود. زیرا هم کم و بیش از عقاید و تلقینات ژرمنوفیلی بعضی از اطرافیان شاه آگاه بود، و هم مراقبت دقیق مأمورین انگلیسی را در ایران حسن میکرد. لابد او هم مثل خود شاه و مثل اغلب مردم، تصور میکرد ایندفعه هم میشود مثل جنگ گذشته فقط با عنوان پوچ «بیطرفی» دل خودمان را خوش کرده و سرمان را زیر برف کنیم...

خلاصه همین جوابهای دو پهلو و پراز احتیاط نه تنها سهیلی را به مخاطره نینداخت بلکه عکس چون رویهم رفته بیشتر موافق سلیقه شاه بود او را بخيال انداخت که دوباره وزیر خارجه اش کند. بهمین جهت دو سه روز بعد بسهیلی گفت بنظرت کی برای وزارت کشور خوب است

– قربان بهرامی – فرخ – اردلان...

شاه هیچ‌کدام را نپسندید و با حوصله و صبری که مخصوصاً در اوآخر سلطنتش در انجام نقشه‌ها داشت، این موضوع را به وقت دیگر گذاشت.

در اوایل مرداد ۱۳۴۰ روزنامه‌های متعدد الشکل فرمایشی و بی‌نمک آن دوره یکمرتبه در تهران تظاهری بازادی و صاحب‌نظری نموده و خبر عجیبی را از خبرگزاری فرانسه آزاد نقل کردند. خلاصه مضمونش این بود که «...سازمان ستون پنجم آلمان در ایران و افغانستان برقرار گردیده و عمال آلمانی از آن استفاده کرده و بسرزمین‌های مجاور جمهوریهای قفقاز و قرقستان و نواحی شمال هندوستان و غیره راه می‌یابند – حوادث راجع بخراب کاری - هائیکه در مراکز صنعتی قفقاز روی داده دقت و مراقبت زمامداران شوروی را بیش از پیش فیضون کرده و بیشتر وقت دولت انگلیس معطوف بآنست که پالایشگاه‌ها و منابع نفت شرکت ایران و انگلیس از خطر مصون ماند – عمال آلمانی با مهاجرین روس سفید که برخی از آنها با گذرنامه آلمانی وارد ایران شده‌اند همکاری می‌کنند – نمایندگان دولت شوروی و انگلیس دقت دولت ایران را نسبت باین

فعالیت خطرناک عمال آلمانی که میکوشند کمک بازرگانان ایرانی را در خاک سوری و انگلیسی بدست آورند جلب کرده‌اند...»

برهمه مسلم بود که انتشار این خبر غیر عادی و حیرت انگیز البته از زیر سانسور در نرفته، و قطعاً درج آن با مردم دولت بوده است. جواب‌های متعدد الشکلی که فردا منتشر شد این نظریه را تأیید کرد و از حرف‌هایی که ملت آزاد (!) ما در روزنامه‌های ملی (!) نوشتند معلوم شد که دولت ما میخواهد بگوید متون پنجمی در ایران نیست، و ما خودمان کاملاً مراقبیم، و در بی‌طرفی هم خواهیم ماند و فعالیت خطرناکی‌ها در سرزمین پادشاه عظیم الشان وجود ندارد.

هنوز روح فشرده مردم مطلع ایران از تکان سخت این مقالات نیاسوده بود، که چندروز بعد در (۱۵ امرداد) مترصدین اخبار خارجه گوشاهای چسبیده به رادیوی خود را سراسیمه عقب کشیده و با کمال وحشت فوری بادوستان محروم خود بتلفن و پیج پیج پرسداختند: «نظری ایدن وزیر خارجه انگلیس را در مجلس مبعوثان شنیدی؟ مطلب مهمی را که راجع بایران داشت فهمیدی؟ گویا عاقبت شعله این آتش عالم سوز درهمین روزها دامن ماراهم بگیرد... ایدن میگفت، در ایران وجود عده زیادی کارشناس و متخصص آلمانی خطر بزرگی برای استقلال کشور ایران ایجاد نموده است. میگفت دولت انگلیس از روی کمال پاکی و صداقت این خطر عظیم را مورد توجه دولت ایران قرار داده و او را متحدّر کرده و امیدوار است که این تذکر مورد توجه مخصوص قرار گیرد!!!»

تمام توجه مخصوصی که دولت شاهنشاهی با این تذکر مهم

تاریخی و حیاتی معطوف کرد، و تمام اقدامات سیاسی که رجال خیمه شب بازی ما در سریک چنین پر تگاه خطرناکی بعمل آوردند این بود، که در دو سه روزنامه مطالبی با کمال خامی برداشته این تذکر نوشتهند و من جمله گفتند: «... آنها ایکه میگویند عده زیادی جهانگرد در ایران میباشند و بقصد پارهای تشبات با یعنی کشور آمده‌اند اگر تعجیل نکنند بخوبی میدانند که تمام بیگانگانی که با ایران می‌آیند قبل مقصد و شغل و محل اقامت آنها معلوم است و هیچکس نمیتواند بعنوان جهانگردی وارد این سرزمین شده داخل پاره عملیات و تشبات شود».

واقعاً نبوغ سیاسی از این اقدام واژ آن عبارات هویتا است. با ایک چنین دفاع جازم و قطعی دیگر چطور ایدن چرئت خواهد کرد تجدید مطلع کند و خیال خام و غیر ممکن نقض بی‌طرفی دولت شاهنشاهی را در کلمه خود بپزد...

مردم از سیاق کلام و قرائن فهمیدند که لابد یادداشت‌های هم رسمیاً بمنصور (نخست وزیر) تسليم شده است (در آن موقع هیچکس از یادداشت‌های تیر و مرداد انگلیس و شوروی خبری نداشت و هرچه از این قبیل اتفاقات واقع میشد فقط محترمانه بین منصور و عامری و شاه میگذشت)

وضع افق سیاست ایران با همین تیرگی و تشویش و اضطراب روز بشب و شب بروز می‌رسید و تمام اعضاء کابینه هم مثل سهیلی صلاح خود را در «سنبل گری» میدیدند، و برای فرار از تخيلات مشوش و فشار سیاست خارجی و شاه آسانترین و مؤثرترین راه را

این میدیدند که بیش از پیش بیازی پوکر پناهنده شوند و باین وسیله کلمه گیج و خموده و بیجرئت خود را باسائیدن ورق بیاسایند... مطمئن باشید که در تمام آن مدت یکنفر از روس و انگلیس نپرسید که اگر ما آلمانها را از ایران بیرون نکنیم شما چه خواهید کرد - یکنفر از متصدیان ما باین حقیقت واضح توجه نکرد که متفقین ناچارند از ایران کمک فوری و مؤثر و غیر عادی بشوروی برسانند، و چون ناچارند حتماً بهر قیمتی هست، بمنظور خود خواهند رسید، و در مقابل این احتیاج مبرم و غیر قابل احتراز، ادعای اصرار یک ملت بی‌ساز و برگی مثل ما در بی‌طرف ماندن خنده آور و کودکانه و عامیانه است - البته تبلیغ بسیار ماهرانه و مجدانه آلمانها در ایران نیز کمک‌بزرگی با انحراف خطمشی شاه و اطرافیانش می‌کرد، و بخصوص بعضی از نظامیان آلمان رفته ما (عمدآ یا نفهمیده) رل مهمی در انحراف فکر شاه بازی می‌کردند. از طرف دیگر انگلیس‌ها هم در مقابل یک‌چنین بازی خطرناکی مدت‌ها ساکت نشسته و فقط در اوآخر کاراز خونسردی عجیب خود قدری کاسته و باستی و تأثی در صدد مبارزه باسم پاشی‌های مهملک و بسیار مؤثر مخالفین خود برآمدند. سیاسیون دنیا حتی خود انگلیس‌های منصف میدانند که اگر بموضع در صدد این مبارزه معنوی برآمده بودند شاید اصلاً این جنگ واقع نمی‌شد. مگر خود ویول نیست که می‌گوید «اگر چند سال پیش مامؤسسه‌ای اقلال شبیه «بریتیش کونسلی» بوجود آورده بودیم امروز این جنگ بوجود نمی‌آمد»...

خلاصه اوضاع بهمین حال بود تاروز بیست و هفتم مرداد که

شاه در هیئت وزراء باحالاتی گرفته و متغیر گفت: «فرد ا بمناسبت خاتمه تحصیلات دانشجویان دانشکده افسری همه شما در اقدسیه باشید، ولیعهد حضور داشت» از این بیان اینطور مفهوم شد که شاه خودش خواهد آمد.

روز بیست و هشتم تمام وزراء و رجال و عده‌ای از مدیران جرائد در اقدسیه حاضر شدند. دانشجویان همه متوجه بودند که چرا دو روز قبل برخلاف انتظار شمشیر و سردوشی افسری آنها را بکار پردازی تحویل دادند و چرا گفتند باید طبق امر شاهانه جشن امسال بسادگی برگزار شود؟. بعد چه شد که فردیک ظهر همانروز غفتنا، تاریخ اعطای سردوشی افسری را برای پس فردا تعیین نمودند و این تشریفات را یک ماه جلو ابداعتند؟. و از همه بدتر اینکه از مرخصی یکماهه معمولی محرومshan کردند؟ لابد اتفاق مهمی افتاده یا باید بیفتد... آیا راست است که بسیج عمومی اعلام خواهد شد و آنها را مهیای جنگ خواهند کرد...؟ آیا تمام اینها مقدمات جنگ نیست؟

در محیط یک چنین تخیلاتی که از مفرج جوان و پرالتهاب دانشجویان بوجود آمده و فضای اقدسیه را فراگرفته و بقلب مشوش و مستعد وزراء نیز سرایت کرده بود، ولیعهد رفت که مراسم آن تشریفات را افتتاح کند. هنوز شروع نکرده بود که صدای ورود اتو مبلی شنیده شد و بلافاصله فرمان بلند و محکمی همه را بخود آورد: «خبر... دار! حرکت سه بر است پیش... فنك!»

شاه بطور غیرمنتظره وارد شد - حیرت حاضرین بیشتر گردید و لیعهد کنار رفت. مدعوین جایجا شدند و صدای نفس از کسی

شنیده نمیشد و هیچکس حرکتی نمی‌کرد جز چند نفر خبرنگار که با دستگاه عکاسی خود به عادت همیشه جلو دویدند که حسن خدمت خود را ضمماً بهتر نمایان کنند.

– اینها را کی خبر کرده، مگر نگفتم کسی نباشد!»
عکasan دمغ شده کنار رفته و خود این قضیه بیشتر بظوفان تشویش حاضرین شدت داد و یک اضطراب موحش آمیخته باسراری، در فضای اقدسیه استشمام میشد.

شاه یک تشدد دیگری هم برای اینکه دانشنامه شاهپور علیرضا را استثنائاً در قاب خاتم گذاشته‌اند میکند. و مستمسکی برای تظاهر مساوات طلبی خود پیدا کرده و در تحرک حسن فداکاری و اعتماد دانشجویان بلند میگوید:

«مگر علیرضا بادیگران چه فرقی دارد که کاغذ او را قاب کرده‌اید؟» خلاصه بعد از این دو مقدمه‌ای که قلب و روح مضطرب حاضرین را برای آنچه باید چند دقیقه دیگر بشنوند مستعدتر میکرد، شاه رفت پشت میز یکه در وسط قرارگاه گذاشته بودند، و پس از مختصراً تاملی، با یک لهجه و صدا و انشادی بسیار قوی و سلیس که تا کنون کسی از او نشنیده بود، شروع به بیان کرد:

«در این موقع بشما دانشجویان دانشکده افسری که تحصیلات خود را در دانشکده تمام کرده و امروز باخذ گواهی نامه و یا بعبارت دیگر فرمان افسری نائل میشوید تبریک میگویم – امیدوارم در آینده بواسطه حسن خدمت و انجام وظیفه بدرجات بالاتر و بمقامات عالیتر نائل شوید

شاید بعضی‌ها پیش خودشان تصور کنند که امسال از یک ماه مرخصی معمولی دانشکده محروم شده‌اند ولی البته بعد که عمل و جهت آنرا فهمیدند تصور می‌کنم حس فداکاری آنان تحریک شود – بیش از این لازم نیست توجه شما را به وظایف عمومی و موقعیت مخصوص امروز جلب کنم – همینقدر می‌گوییم لازم است آرتش و افسران آرتش با کمال توجه بجزیان اوضاع علاقمند باشند و در موقع لزوم از هیچگونه فداکاری و جانبازی خودداری ننمایند»
موبر بدن تمام حاضرین بخصوص وزرا راست شد – خود این بیانات آیا فرمان بسیج عمومی محسوب نمی‌شود؟.

شاه بدون اینکه دانشنامه‌ها را تقسیم کند، پس از پایان آن بیانات عجیب و مرموز سرش را پائین انداخت و بدون اعتماد به حضار باحالته گرفته و مخوم رفت بطرف اتومبیلش – بقیه مراسم را وليعهد در آن فضای پرشوار انجام داد.



توضیحات جناب آقای سهیلی

جناب آقای خواجہ نوری

در شماره ۱۳۲ جریده ندای عدالت نامه‌ای از آقای کاظمی راجع بقسمتی از مندرجات مقالات «بازیگران عصر طلائی» منتشر شده بود که لازم آمد منhem توضیحاتی در مقابل بدhem و درج آنرا از جنابعالی تمایم نمایم.

۱- نسبت بآنچه آقای کاظمی راجع به کارل مهندس و توقعات او از وزارت راه مرقوم داشته بودند تردیدی نمیکنم و بجزئیات آنهم وارد نیستم ولی آنچه را که من میتوانم بگویم عدم رضایت شاه از اشکالاتی بود که در کار کارل از طرف وزارت راه میشد و این مطلب را خودم در جلسه هیئت از اعلیحضرت رضا شاه شنیدم و مأموریت منhem بجنوب همان شب در جلسه هیئت مورد تصویب قرار گرفت و خوب بخاطر دارم که مرحوم داور در لزوم مسافرت من مقدماتی هم چید و شاه را از هیجانی که در طرف داری از کارل داشت آرام کرد.

مسافرت من بشمال یعنی بمازندران برطبق دستور خود آقای کاظمی بود ولی وقتی من در مازندران بودم خبر انتصاب آقای افشار بوزارت راه رسید و وقتی خودم را بظهوران رساندم دیگر آقای کاظمی در وزارت راه نبودند و اینکه مرقوم داشته‌اند بعداز ورود من بظهوران باز مدتی وزیر راه بوده‌اند گمان میکنم برای ایشان اشتباهی دست داده باشد.

۲- اینکه مرقوم فرموده‌اند انتصاب من بمعاونت وزارت راه و وزارت خارجه در اثر توصیه و سفارش احدی نبوده من هم چنین ادعائی نکرده و

مسرت من در این است که در زندگانی اداری هیچ وقت متشبت بتوصیه و سفارشی نشده‌ام. هر چند این تفصیلات بدردکسی نمی‌خورد و موجب اطناب و تضییع وقت خوانندگان محترم است چون شما علاقمند هستید از جزئیات امر مطلع باشید توضیح میدهم:

قبل از آنکه آقای کاظمی بوزارت راه بروند یکمرتبه هم تکلیف معاونت وزارت راه به من شد هنوز تصمیمی در آن باب نگرفته بودم که مرحوم تیمور تقاش را احضار و بجهاتی که شرح آن در اینجا ضرورتی ندارد اظهار داشتند فعل مقتضی نمیدانم از وزارت خارجه بیرون بروی من هم بدون آنکه چیزی بگویم از نظر ایشان متابعت کردم و در مرتبه دوم که آقای کاظمی را بآن سمت برگزیدند اتفاقاً فردای آنروز با مرحوم داور ملاقاتی داشتم ایشان که از جریان کار قبلی من مطلع بودند ضمن مذاکرات سؤال کردند این مرتبه آقای وزیر دربار موافقت کردند وزارت خارجه را ترک کنی؟ جواب دادم لابد آقای وزیر راه ایشان را مطلع کرده‌اند و تصور می‌کنم موافقت ایشان جلب شده باشد و این نظر من دور از جریان اوضاع آن زمان نبود زیرا آنچه میدیدم بطور کلی آقایان وزراء دست بکاری نمی‌زدند مگر آنکه موافقت قبلی حضرت اشرف (مقصود وزیر دربار بود) را تحصیل کرده باشند.

۳- اما آنچه راجع بموضع تلگراف رمز به آقای تقیزاده مرقوم فرموده و خواسته‌اند بفهمانند من اعلیحضرت رضا شاه را از مضمون یا مخابره آن تلگراف مطلع نموده‌ام باید بانهايت ادب خدمت ایشان عرض کنم یا در این اظهار خود متعمد هستند و از لحاظ خورده حسابی که از دو سال پیش بعقیده خودشان با من پیدا کرده‌اند موقعی بدست آورده‌اند که صداقت و صمیمیتی را که در تمام مدت همکاری با ایشان داشته‌ام طور دیگر جلوه داده و حتی برای یکمرتبه هم شده باشد خود را مديون من ندانند یا آنکه واقعاً از دستگاه رضا شاهی و شهربانی دوره آيرم و مختاری بی‌اطلاع و مسبوق نبوده‌اند باچه وسایل و تاکجا دواير دولتی و مخصوصاً وزارت- خارجه تحت کنترل قرار گرفته بود. در هر دو صورت من برای ایشان در

مقابل این اتهام که دور از جوانمردی و انصاف بمن زده میشود جوابی ندارم و باآن هم اهمیت نمی دهم که ایشان بخواهند مرا چطور معرفی کنند. ولی بجنابعالی آفای خواجه نوری که نوشتۀ اید «موی بر بدنستان راست شد» باید بگوییم اتفاقاً حقیقت مطلب همان است که مطلع شده و مرقوم داشته بودید بعلاوه اگر من سوء نیتی داشته و این من بودم که گزارش جریان قضیه را بنظر شاه رساندم دیگر دلیلی نداشت که از مذاکرات شاه و جوابی که داده بودم آفای کاضمی را مستحب نمیر کنم درحالی که اگر ایشان فراموش نکرده باشند از جزئیات امر مطاعشان ساختهم که از خطر مسیح و چاره‌ای بیندیشند. مطمئن باشید اگر مطلب آنطور بود که ایشان در نامه خود خواسته‌اند بقیمانند با نظری که رضا شاه بایشان داشت و آیرم هم در کمین نشسته بود تکلیف ایشان را همانروز معلوم کرده بودند

در خاتمه علاوه میکنم من نه تنها در این مورد بلکه در موارد دیگر هم جز صداقت و صمیمیت رویه دیگری نسبت بایشان نداشته‌ام البته ایشان مختارند هر طور فکر کنند و هر نوع عمل نمایند.

با تجدید احترامات

اول دیماه ۱۳۲۳

علی سهیلی



هبوط قدرت

هنوز از هفت صبح چند دقیقه‌ای بیشتر نگذشته بود که صدای زنگ
تلفن منزل سهیلی صدا کرد.
«الو؛ آقای نخست وزیر در کاخ سعدآباد تشریف دارند و فرمودند
هر چه زودتر خودتان را بکاخ برسانید!»

ساعت هفت صبح منصور در کاخ چه میکند؟ مرا برای چه
باين فوريت احضار كرده؟ خدايا چه اتفاقی ممکن است افتاده باشد...؟
عبارت‌های مشدد و محرک راديو برلن بر علیه نفوذ متفقین در ایران، و
اشارة‌های آشکار «بی‌بی‌سی» راجع برفتار و نفع پرستی پادشاه ما،
همین‌طور بریده بریده، و مخلوط و مبهم؛ دروغ مشوش و مضطرب و
خواب آسود سهیلی عبور و مرور میکرد - آلمانها که در شیوه پرو -
پاگاند «هو چی گری» و بخصوص دروغ پردازی سرآمد فنشده و گوی
سبقیت را حتی از پروپاگاندیست‌های هوایی هم ربوده‌اند، روزوشب
تمام فضای فکر ایرانیان را با تکرار شدید عبارتهاي تبلیغاتی مسموم
کرده و مجال تعقل و تفکر بهموطنان خوش باور و ساده دل ما
نمیدادند - سهیلی هم مثل سایر رجال و سایر مردم، در میان آن ضد و
نقیض‌ها گیج و سرگشته مانده، و با تکاء دیگته منحصر فرمانده ایران

رنج تفکر و چاره جوئی را نیز از دماغ سهل انگار خود دور کرده بود—این تلفن غیر مترقبه نابهنه‌گام، در یک چنین موقع پر از دغدغه‌ای، موقفاً سردی و «سنبلی» او را نکانی داد و او با نهایت عجله و اضطراب خود را بکاخ سعد آباد رسانید... کله کتابی منصور را دید که با چهره رنگ پریده و لب‌های تو رفت، روی گردن لاغر و باریکش مختصر حرکتی می‌کند—ضرغامی مثل کسیکه قبلاً بطور محربمانه از قضايا مطلع بوده، دستی بریشش می‌کشد و از پشت عینک با آرامی و خونسردی بتشویش حضار می‌نگردد جم ماسک طبیعی تبسم دائمی را بصورت دارد و تمجه می‌کند.

مختاری هم مثل بازی اصیل و مطیع و شکاری بیحرکت و بی صدا ایستاده و با تمام حواسش مترصد دریافت فرمان شاه است—شاه پس از یکی دو ساعت راه رفتن، پیداست، که خستگی و تشویش درونی خود را می‌خواهد با کشیدن سیگار مخفی کند.

سهیلی در همان چند دقیقه اول از جریان مطلع شد و فهمید که درست، بعد از نصف شب سرریدربولارد (وزیر مختار انگلیس) و رفیق اسمیرنوف (سفیر کبیر شوروی) منصور را از خواب بیدار کرده و هر یک یادداشتی در کفش گذاشته‌اند، مبنی بر اینکه قوایشان در همان ساعت از شمال و حنوب بخاک ایران وارد شده و در حال پیشروی است...!

ساعت ۸ شورای وزیران در حضور شاه تشکیل شد و تا یک بعد از ظهر طول کشید، و آنروز پس از چندین سال، پادشاه این کشور دموکرات برای اولین مرتبه بطور «مشروطه‌وار» با وزرا یاش

شور کرد، و از آنها چاره جوئی خواست، و مسئولیت ملی وزراء را در مقابل کشور متذکر گردید...

ولی متأسفانه قدری دیر بود! در ضمن آن مذاکرات طولانی شاه با صراحة و صداقت بی سابقه‌ای اعتراف کرد باینکه این عملیات فقط بر علیه شخص اوست، و متفقین میخواهند وجود او نباشد، والا با ایران کاری ندارند. ایکاش وطن پرستی و ایران دوستی راسخ او بر خود پسندی و خودخواهی مزمنش چند روز پیش غالب شده و این اعتراف صادقانه را دو هفته قبل کرده بود... ولی او اینکار را نمیتوانست بکند زیرا یکی از بزرگترین معایب اختیار مطلق داشتن در حکومتها همین است که (بقول آندره موروا) انسان، ولو هر قدر هم با فکر و صالح باشد، پس از چند سال خود مختاری، دیگر «سرحد ممکنات» از چشمش پوشیده میشود، و به مردمی مست غرور میگردد که حقیقتاً خود را نابغه تصور کرده و هیچ کاری را از حیطه قدرت خود خارج نمی‌بیند، تا بحدیکه، (مثل شاه ما)، خود را بتنها ای قادر بمقامت با روس و انگلیس نیز می‌پندارد...

در شدت‌گرمای بعد از ظهر شهریور، درست سر ساعت دو و ربع! لرزش در و پنجه و شیشه و زیرزمین‌های تهران، عبور نابهنجام پنج شش هوایی غیرعادی رادر آسمان سوزان پایتخت بهمه اعلام کرد - باریدن کاغذهای زیادی از دنبال آن طیارهای خارجی بیشتر مردم را متوحش نمود و بطوری برای حل این معما مشوش و هراسناک بودند که آن اعلانات آسمانی را تا دو ریال هم خرید و فروش می‌کردند.

ما، با وجود گرمای طاقت فرسا، نفس زنان و عرق ریزان در تalar مجلش شوراییمی جمع شده و با بی تابی و اضطراب منتظر شنیدن بیانات نخست وزیر بودیم.

آقای اسفندیاری عینک دودی خود را مثل دو چشم بی نور و بی حالت باطراف گردانیده وبالحن ساده و بدون تصمیعش گفت: «بطوریکه آقایان اطلاع دارند میباشی جلسه مجلس در نهم شهریور ماه تشکیل گردد ولی چون آقای نخست وزیر لازم بود که گزارشی به مجلس بدهند باین جهت امروز بعد از ظهر جلسه فوق العاده تشکیل گردید آقای نخست وزیر بفرمائید.»

نخست وزیر - مطالبی که حالا باطل ایان نمایندگان میرسد فقط برای گزارش جریانات اخیر و واقعی میباشد که رویداده است آقایان نمایندگان هر گونه اظهاراتی داشته باشند تمدن میشود بجلسات بعد موکول دارند.

بطوری که از ابتدای وقوع جنک کنونی بنا بفرمان ملوکانه مقرر گردید دولت شاهنشاهی بیطرفی ایران را اعلام نموده با تمام وسائل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و بموضع اجرا گذاشته و با یک رویه صریح و روشنی در حفظ کشور از خطر سرایت و قایع جنک و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند بویژه دول همسایه کوشیده چنان که تا حال بهیچ وجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچیک از آنها متوجه نگردیده است.

با این حال دولت انگلیس و بعد از اتفاق آن با دولت شوروی

هر دو متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و دو نوبت در تاریخ ۲۸ تیرماه و تاریخ ۲۵ مرداد ماه همین سال بر طبق اظهارات مزبور بوسیله نماینده‌گان خود تذکریه‌ها بی‌تسلیم داشتند که اخراج قسمت‌عمده‌ای از آلمانیهای مقیم ایران را در خواست می‌کردند.

در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی و چه طبق تذکریه‌های تاریخ هفتم مرداد و تاریخ سی‌ام مرداد کتبی اطمینان‌های کافی (?) در مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد و برای مزید اطمینان دو دولت و اقدامات مقتضی برای کاستن عده معتبره از شماره آلمانها بعمل آمد و بجزیان افتاد و مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن بمقامات دولت انگلستان و شوری‌ی خاطرنشان و آنچه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش گردید، متاسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران بمنظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نموده و در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت آمیز قضیه نتیجه این شد که نماینده‌گان شوری و انگلیس ساعت چهار صبح امروز بمنزل نخستوزیر رفته و هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان بخش داده شده بود و در این یادداشتها توسل خود را بنیروی نظامی اختهار کرده‌اند و مطابق گزارش‌هایی که رسیده معلوم شد بنیروی نظامی آنها در تاریخ همان

ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران عبور نمود نیروی هوائی شوری در آذربایجان به مباران شهرها پرداخته و قوای زیادی از جلفا بسمت تبریز اعزام شدند

در خوزستان قوای انگلیس ببندرشاهپور و خرمشهر حمله برده و کشتهای مارا غافلگیر نموده صدمه زده‌اند و نیروی هوائی آن دولت به آهواز بمب ریخته همچنین قوای انگلیس با وسائل موتوسوریزه فوق العاده زیاد از طرف قصر شیرین بسمت کرمانشاه در حرکت می‌باشد قوای مت加وز در نقطه‌ای که بانیروی آرتشن ایران مواجه شده‌اند طبعاً تصادم و زد و خوردی هم رخداده است

دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات بفوریت مذاکرات و اقدامات بعمل آورده و منتظر نتیجه می‌باشد که ابته باستحضر مجلس شورای ملی خواهد رسید.

چون فعلاً منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود بعد بموضع مجلس را برای استحضر از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبرخواهم داد.

دولت لازم میداند بعموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع کمال خونسردی و متناسب را رعایت نموده باهایت آرامش رفتار نمایند.»

خلاصه از شور آن روز نتیجه زیادی گرفته نشد، جز اینکه وقتی شاه با کمال انصاف و مردانگی گفت که «شاید مصلحت در این باشد که من کناره گیری کنم و نگذارم برای خاطر من عده‌ای ایرانی

کشته شود» وزراء پس از تعارفات درباری گفتند: قربان، شما چرا.
ما استعفا میدهیم. و چون در این موضوع هم تصمیم قطعی گرفته نشد،
قرار گذاشتند پس از مشورت با یکدیگر نتیجه را بعداً بعرض بر سانند.
ضمانت با مرشاه به رئیس مجلس اطلاع دادند که جلسه فوق العاده‌ای
برای دو بعد از ظهر تشکیل دهد تا نخست وزیر مطلب فوری و مهمی
راباط‌الاع نمایند گان ملت (!) بر ساند.

(شرح ملاقات ساعت چهار بعد از نصف شب آقایان مذکور،
و تفصیل مذاکرات ساعت ده آنها با خود شاه مطلب شنیدنی است
که انشاع الله تفسیر و تجزیه نکات مهم آن را در موقع خودش خواهیم
نوشت)

مطلعین از رمز سیاسی! حق دارند که نطق روز ۲۸ شاه را در
او-دسیه، بزرگی‌ین و مضری‌ین و خط‌ناکترین و بدعاقبت‌ترین
خطاهای سیاسی بنامند. حق دارند که نصف بیشتر تمام بدختی‌ها
و فلاکت‌ها و گرسنگی‌ها و کشتارهای این سه ساله را نتیجه همان
یک نطق غیرمنتظره بدانند. شاید واقعاً، اگر همانطوری‌که قرار شده
بود، فقط وليعهد به اعطای سردوشی و گواهی نامه مپرداخت، و شاه
بطورغیر متربه نیامده و آن نطق غیر ضروری وحشت‌ناک را نکرده
بود، امروز «بايندر»‌ها زنده بودند، و کشته «ببر» ما هم بيرق شير و
خورشیدی خود را در زیر لجن‌های ساحل دفن نکرده بود، و بيش از
بيست شهر بلادفاع و غير مجهز ما در شمال و جنوب بمباران نميشد،
و آنهمه مردم بي تقصیر ستمکشide و جورکشide و ناراحتی چشide
ايران بدون سبب بخاک و خون نمی‌غلطیدند... و نتيجتاً شاید امروزدو

دسته از فرزندان خوب این مملکت بیچاره بیجهت «حیدری و نعمتی» نشده و جاهلانه بجان یکدیگر نمیافتدند، و در یک چنین موقعی که این خانه نیمسوخته و ویران ما نهایت احتیاج را بمساعدت و اتفاق و اتحاد فرزندان آن دارد، خودشان آتش نفاق و فساد را با بد شمال و جنوب و شرق و غرب بیشتر دامن نزدیک و این شعله خانمانسوز را تیزتر نمیکردند...

لابد نطق غرای شاه را متفقین بدغزله و مقدمه بسیج عمومی دانستند و با اطلاعاتی که از آقدامات خستگی ناپذیرستون پنجم در دست داشتند یقین کردند که پادشاه ایران پرست، ولی عامی ولی مستبد به رأی ما، با این آسمانی راه عبور به تسلیحات متفقین نخواهد داد و البته سرانجام جنک عالم‌گیر را هم که نمیشود فقط به رأی یکنفر ایرانی از سیاست بی خبر یکه قلب او «دلمه» تبلیغات مخالف شده موقوف کرد.

این بود که پس از تسلیم یادداشت‌های مردادماه، و پس از تذکر ایدن، و پس از گوشه و کنایه‌های رادیو لندن و رادیو دهلی، همینکه متفقین نتیجه معکوس از رضا شاه گرفته و حتی نطقی که شبیه فرمان بسیج عمومی بود از او شنیدند، دیگر تأمل را جائز ندیده و بجا ای ادامه مذاکرات سیاسی دست بعملیات جراحی زدند

در اینخصوص تصادفاً چندین دفعه با بعضی از متفقین مطلع خودمان بطور خصوصی مذاکره کردم، و گله‌های دوستانه و بی نتیجه‌ای نمودم، که چرا با طریق سیاسی و مذاکرات دیپلماتیک خود دولت ایران را با تفاوت با خود دعوت نکردید، و چرا با وسائل مؤثری

که در دست داشتید تبلیغات مضر و مسموم ستون پنجم را خشی ننمودید، و مخصوصاً چرا نگفته‌ید که اگر دولت ایران بخواهش غیر قابل احتراز شماگوش ندهد ناچار به اعمال زور نظامی متول خواهد شد...؟ احتمال قسوی داشت که در آن صدورت رضا شاه هم در مقابل یک حقیقت مسلم تسلیم منطق می‌شد، و شما محتاج باین نمی‌شدید که بر - خلاف رویه عدالت خواهانه خودتان بیطریقی یک کشور کنید...؟

اعتقاد من اینست (و جوابهایکه از آنها شنیده‌ام این را تأیید می‌کند) که اگر آنوقت یکنفر. فقط یکنفر - مرد پخته، مثل منصور، ولی رشید، و حقیقناً وطن پرست و صریح مثل دشتی یادکتر مصدق در سرکار بود، بخوبی میتوانست جریان تاریخ ایران را تغیر دهد و از تمام این بدبهتیهایکه در این سه ساله پیش آمده جلو گیری نماید - البته چنانکه میدانید، منصور بر سرکار بود، و او مرد بسیار پخته و کار آزموده و لایق و حساب گری هم است، ولی در این قبیل اشخاص، متأسفانه مبالغه در حساب گری و خود خواهی، که دیگر شور و شعله‌ای که لازمه این قبیل کارهای بزرگ و مستلزم از خود گذشته‌گی است در قلبشان وجود ندارد.

- والا برای یک رجل سیاسی که خیلی عامی نباشد درک این مطلب مشکل نبود، و با حساب سرانگشتی هم میتوانست بخود بگوید که: اولاً ما در بین دو کشور بسیار قوی واقعیم و مسلمان زورمان با آنها نمیرسند. ثانیاً انگلیس و امریکا از جنگ گذشته عبرت گرفته‌اند، و بنا بدستورات مفصل و مفیدی که «سرژرژ بوکانان» در کتاب گرانها بش راجع به جنگ گذشته نوشته؟ ایندفعه دیگر متفقین خوب میدانند که

مهمنترین و حیاتی ترین اقدام آنها باید رسانیدن کمک خیلی فوری
بدولت اتحاد جماهیر شوروی باشد.

خوب؟ راه شمال روسیه که مدتی از سال یخ بندان است و
بعلاوه بواسطه نزدیکی با آلمان خیلی خطر دارد - پس مناسب ترین
راه عبور از ایران است - از طرف دیگر اینهمه آلمانی که در ایران
تقریباً در تمام کارخانه‌های مهم ماتصدی دارند: قورخانه، تلفن بی‌سیم،
سیلو، راه‌آهن وغیره را بعنوان متخصص تحت نظارت خود گرفته‌اند.
لابد نخواهند گذاشت که محمولات متفقین بدون دردرس بشوروی
برسد. پس طبیعی است که انگلیس و امریکا بهر طریقی ممکن شود
باید اول «پل پیروزی» یعنی ایران را از وجود دینامیت خطرناک آلمان
پاک کنند و هرچه آلمانیست از اینجا خارج نمایند.

این حساب ساده سرانگشته منطقاً باین نتیجه میرسد که اگر ما
با وجود تذکرات و یاداشتهایی که فرستاده‌اند، خودمان اینکار را نکنیم
آنها بزور اینکار را خواهند کرد و مانع نتیجه «هم پول را داده‌ایم، هم
چوب را خورده‌ایم هم پیاز را!»

باور کردنی نیست که بین رجال ماختی یکنفر هم باین نکته
محرز و بدیهی وساده‌پی نبرده باشد - غیر ممکن است که مثلاً منصور
یا سهیلی یا عامری متوجه این موضوع نشده باشند، فقط ممکن است
برای دفاع خود بگویند کی جرئت میکرد در مقابل پادشاه این
صلاح اندیشی‌ها را بکند؟ کی جرئت میکرد؟ مطلب همین جاست،
مطلوب همین جاست که آنها جرئت نمیکردند، مطلب همین جاست که
جرئت و رشادت و از خود گذشتگی که لازمه رجال سیاسی بزرگ

است در هیچیک از این آقایان بساندازه کافی وجود نداشت، و گرنه آن مسئله دارای چندین راه حل بود که هر یک را پیش میگرفتند از همه این بد بختیها جلو گیری شده بود.

(در موقع مقتضی ترسی در این خصوص مخصوصاً بحث خواهیم کرد، فعلاً برای اینکه از مطلب دور نیافتیم برگردایم بسر سهیلی)

توضیحات جناب آقای سهیلی راجع به بازیگران عصر طلائی

جناب آقای خواجه نوری

اگر گاه بگاه ناچار میشوم توضیحاتی راجع به بعضی از مندرجات «بازیگران عصر طلائی» بدhem امیدوارم بارویه نویسنده‌گی جنابعالی منافات نداشته باشد اینک هم درمورد مقاله شماره ۱۳۰ روزنامه ندای عدالت راجع بمذاکرات بین مرحوم تیمورتاش وزیر دربار و لوگانوسکی مقیدم توضیحاتی بدhem زیرا از مرحوم وزیر دربار در تمام مدتی که مصادر کار بود من جز محبت چیزی ندیده‌ام حال که دست او اواز دنیا کوتاه است برخلاف انصاف میدانم نسبت بآن مرحوم ازطرف من چیزی نوشته شود که باحقیقت وفق ندهد. اما جریان قضیه:

لوگانوسکی رایزن سفارت کبرای شوروی بود در آنموقع بمناسبت غیبت سفیر کبیر سمت کارداری سفارت را داشت من هم در اداره دوم سیاسی بودم. چند مرتبه از سفارت نوشته بودند که یکدسته ازتاباع شوروی یا ایران خوب بخاطر ندارم از خاک شوروی بحدود مرزی ایران فرار کرده و دائم مشغول تبلیغات و گاهی هم تجاوزاتی بخاک شوروی مینماید اگر اشتباه نکرده باشم تقاضا داشتند یا آنها را بخاک شوروی برگردانیم یا آنکه بنقطاً مرکزی ایران کوچ دهیم و مراقبت داشته باشیم برخلاف آن دولت عملی از آنها سرنزند تقاضای دوم آنها بنتظر من قابل قبول بود چند مرتبه هم باوزیر وقت مذاکره کردم که ترتیبی باین‌ذار بدهد متوجه‌نمایه بدفع الوقت گذشت. روزی مرحوم وزیر دربار مرا بهنzel خود خواند وقتی

با آنجا وارد شدم لوگانوسکی را هم در آنجا دیدم مذاکرات راجع به خیلی از مسائل و کارهای جاری بین دو مملکت بمیان آمد تا اینکه لوگانوسکی قضیه مهاجرین را پیش آورد و بعد از چند جمله که بین آنها در این باب رد و بدل شد لوگانوسکی در قبولاندن پیشنهاد خود اصرار ورزید مرحوم تیمورتاش بالحن تنده جواب داد «من زیر بار اولتیماتوم نمیروم» لوگانوسکی گفت «بسیار خوب» بدون آنکه در قیافه خونسردش تغییری حاصل ویا اینکه محسوس گردد بعد آنچه رویه‌ای اتخاذ خواهد کرد. همینقدر ما چند روز بعد خود را در مقابل قضیه خدا آفرین دیدیم. مقصود این است طرز رفتار و ادای جملات از طرف مرحوم وزیر دربار بشرح و تفصیلی نبود که در آن مقاله مرقوم رفته است.

اول دیماه ۱۳۲۳

علی سهیلی

بطوریکه خوانندگان ملاحظه میفرمایند، آقای سهیلی در ضمن اظهار وفاداری به یادگار محبت‌های مرحوم تیمورتاش مطالبی را که راجع به جلسه مذاکرات بارفیق لوگانوسکی نوشته‌ام (و در جزو ۴۲ چاپ شده) تأیید فرمودند.

ضمناً خود این توضیح از لحاظ اخلاق شناسی قابل توجه است، باین معنی که اگر افشاء آن درنتیجه مراءات دوستان مرحوم تیمورتاش و بمنظور جلب محبت آنان نباشد، این ابراز وفاداری خودش حسن عاطفه و حق شناسی نهمنی بازیگر مارا میرساند.

(۱. خ)

از کشور بخارجه

آن شب سهیلی هم مثل سایر همقطاران کابینه، با قیافه‌ای محزون و افسرده، دور میز هیئت وزراء جمع شده و چشمان خمارآلود خود را از صورت شاه بر نمیداشت. حواس همه وزراء، تمام‌آمیخته بود، و عیناً مثل کوچکترین حرکت ناخدای این کشتی سکان شکسته بود، و مسافرینی که دچار گرداب و طوفان شدید و غیرمنتظره‌ای شده و دست از جان شسته باشند، هیئت حاکمه ماهم، بمحض شنیدن اولین صفير خطر آن کشتی که یکمرتبه دو «میان مغناطیسی» با آن خوردگشته بود، دست و پای خود را کاملاً گم کرده و فقط منتظر فرمان ناخدا بودند. جزوی حرکت چشم و ابرو و لب و سبیل او را هر کدام به نحوی در دلشان تعبیر و تفسیر می‌کردند، ولی هنوز هم هیچ‌کدام قادرت ابداع و ابتکاری را نداشتند.

در یک چنین موقعی که انسان از جهت گردبادها و زلزله‌ها و آتش فشان‌های درونی قلب دیکتاور خبر ندارد، عاقلانه‌ترین کارها اینست که دم فرو بندد و ابدآ کلمه‌ای نگوید – زیرا در این قبیل موارد، ساده‌ترین و روشن‌ترین کلمات ممکن است، مثل چراغی که گاهی در معادن ذغال سنگ به منبع گاز تصادف می‌کند، آنهم به

پادشاه

مخزن خشم متراکم تلاقی نموده و یکمرتبه بترکد و هرچه در اطرافش یافت شود خورد و متاباشی کند... سهیلی هم همین کار را کرد، یعنی مدتی ساکت و مغموم و مؤدب نشست، و لب خود را هرچه میتوانست بیشتر تو برد، و ابروان خود را هرقدر میشد بروی چشمهاش پائین کشید، بطوری که چشمش در زیر سایه ابرو پناهنده شد و لبش در پشت پاراوان بینی و چانه.

شاه گفت «...شماها درست مقصود مرا ملتفت نمیشوید، کناره گیری دولت چه حاصلی دارد؟ اینها فقط مقصودشان اینست که من نباشم!»

با وجود این بیان، فردا که همه وزراء بنا بدستور نخست وزیر در عمارت بادگیر احضار و جمع شدند، معلوم شد که شاه استعفای کابینه را پذیرفته است - منصور به وزراء گفت امر است که امروز عصر همه شما در کاخ سعدآباد شرفیاب شوید - فقط من دیگر از این ساعت سمتی در دولت ندارم...

روز پنجم شهریور کابینه‌ای بدون نخست وزیر در حضور شاه تشکیل گردید، و سهیلی که باشامه تیز و بینی بلند خود جریان را قبلاً بو کشیده و قرار و مدار خود را با آهی گذاشته و جواب شاه را پیشکی حاضر کرده بودند، مستعد و مترصد در گوش‌های نشست.

شاه با بیان شمرده و آهسته خود گفت «بالاخره با تغییر دولت موافقت کرم... از امروز سهیلی که وزیر کشور بود بوزارت خارجه منصوب میشود... و عاصمی از وزارت خارجه میرود به وزارت کشور... راجع به نخست وزیر هم بهتر است یکنفر که بین شما

ارشدتر از همه است، انتخاب کنید که مقام ریاست کابینه را عهدهدار شود...»

در آن میان ارشدتر از همه آهی بود و با اینکه از ارشدیت گذشته در نظر رفایش مردی پاکدامن و صاحب مسلک و میهن دوست شناخته شده و نخست وزیری او بر آنها چندان گران نمی‌آمد، معذلك خودش بیدرنگ گفت که از لحاظ اهمیت موقع فروغی برای این مقام شایسته‌تر از اوست، زیرا او مردی است حکیم و مسن و فهیم، و هنوز خوشبختانه مردم ایران برای حکمت و سن و فهم احترام خاصی قائلند – از همین لحاظ فروغی بین ایرانیان و در نظر خارجیها و جاهت و محبوبیتی دارد که بهترین مورد استفاده آن دریلک چنین وضع آشفته‌ای مثل امروز است.

شاه مدتی در قبول این پیشنهاد تأمل کرد – زیرا موقیت وجود خودش برایش مسلم ساخته بود که زمامداری نه حکمت می‌خواهد نه فلسفه (وحتی) نه سواد، و لابد اعتقاد زیادی بگفته پدر فلسفه دنیا، افلاطون، نداشت که می‌گوید «با فیلسوف باید زمامدار شود و با زمامدار فیلسوف». از اینها گذشته فعالیت و کاربری زیادی‌هم از فروغی بخاطر نداشت که او را در چنین موقع خطرناکی شایسته بdest گرفتن سکان این کشتی بادبان شکسته نشان دهد. پس از قدری تأمل گفت «فروغی دیگر پیر و علیل شده و گمان نمی‌کنم بدرد زمامداری امروز مملکت ایران بخورد». سهیلی چون دید آهی، طبق سلیقه شاه، حق و قدرت تکرار و اصرار پیشنهاد خود را ندارد بکمکش شتافت، و با صورت حق بجانبش بشاه مدلل کرد که امروز اهمیت موضوع بیشتر از نظر سیاست خارجی است و در روابط با خارجه احترام و

تشخص معنوی زمامدار کابینه مهم‌تر از فعالیت اوست، و انگهی فعالیت سیاسی یک نخست وزیر در این موقع فقط عبارت از مذاکره و مصاحبه با مأمورین خارجی است، و فروغی هم که در مذاکره و مصاحبه چالاک و روان است...

شاه متقادع شد و انتظام را که در آنوقت رئیس تشریفات دربار بود، امر داد که فوراً فروغی را حاضر کند.

هناز نیمساعت نگذشته بود که قیافه متین و متحمل فروغی با آن عینک درشت و بینی پهن و ریش جو گندمیش در مقابل شاه ظاهر گردید و منظره بی اضطراب و خالی از دغدغه‌اش موقعتاً نسکینی در تشویش و قلق حضار داد - بطوریکه شاه بمحض دیدن او گفت «...نه فروغی چندان هم پیر نیست»

بدین طریق، تحت ریاست فروغی، سهیلی، تمام همقطاران سابق خود را، باستثنای منصور، در کابینه جدید یافت: آهی، وزیر دادگستری - ابراهیم اعلم، وزیر پست و تلگراف - اسماعیل مرآت، وزیر فرهنگ - دکتر محمد سجادی، وزیر راه - سرلشگر احمد نخجوان، کفیل وزارت جنگ - جواد عامری، وزیر کشور - صادق وثیقی، کفیل وزارت بازرگانی - عباس قلمی گلشاهیان، کفیل وزارت دارائی - مصطفی قلی رام، رئیس اداره کل کشاورزی. بین همه اینها فقط سهیلی و یکی دونفر دیگر از وزرای «سیویل» بطور مخصوص مأمور و توصیه شدند که در شورای عالی دفاع با سرداران بزرگ ارتش همکاری و کمک فکری نمایند.

از روز یکه، بنا به پیشنهاد ضرغمی، شاه واقعاً وطن پرست خوش باور مافرمان ایجاد «قرارگاه کل بزرگ آرتشاران فرمانده» را صادر کرد؛ غالباً سرداران رستم صولت ما میدانستند که، با وجود یک چنین عنوان دهان پر کنی، تمام خیمه و خیرگاه «بزرگ آرتشاران فرمانده!» بغير از یک چادر خیمه شب بازی و یک عمارت مجلل باشگاه افسران؛ چیز دیگری نیست...!

به همین جهت پس از اینکه «بزرگ آرتشاران فرمانده» اولین و آخرین اعلامیه جنگی عجیب خود را (شرح حاشیه) صادر کرد، فوری متذکر شد که هر قدر هم این عنوان مجلل و مهیب باشد، در مقابل توب و تانک و طیاره‌های امپراتوری کبیر بریتانیا و دولت اتحاد جماهیر شوروی زیاد «هیبت» ندارد و بطور یکه خودشان منصفانه اعتراف داشتند از برگت خوبی تشکیلات و انصباطشان، حتی کاه کافی برای اسب و بمزین برای رسانیدن وسائل موتوریزه خود بکرج هم نداشتند.... خدا پدرشان را بیامرزد که دم آخر اقلاً این انصاف را بخرج داده و نگذاشتند بیهوده عده زیادی از جوانان نظامی ما (که غیرت ملی و از خود گذشتگی صادقانه‌شان اشک در چشم هر ایرانی وطن دوستی می‌آورد) نفله شوند...

ستاد پس از انتشار آن اعلامیه فوق العاده غالباً توجه، تلویح، بعرض شاه میرساند که مقاومت ماهیچ فایده‌ای برای کشور شاهنشاهی ندارد، بلکه بعکس بسیار مضر هم هست زیرا تاهنوز وقت باقی است و تمام مقاومت جنبه خصوصیت پیدا نکرده، با ترک مقاومت، بیشتر احتمال می‌رود که از مذاکرات سیاسی جاری نتیجه مطلوبی بدست آید...

همین یک اقدام «بزرگ ارتشتاران فرمانده» بعقیده من بقدرتی مدبرانه و بموقع ومصلحت آمیز بوده که (اگر اینجا هم باز نصیحت «سیمرغ» محرک آن نشده باشد!) این ابتکار را باید صمیمانه تقدیر و تمجید کرد و اقلاً یک ثلث گناه‌ان گذشته‌شان را به این یک عمل خیر بخشدید.

برطبق آن پیشنهاد، شاه اجازه میدهد که هیئتی مرکب از امراء ویکی دو تا از وزراء جمع شده و شورائی بنام «شورای عالی دفاع کشور» تشکیل دهنند. روز پنجم شهریور این شورا در باشگاه افسران بوجود می‌آید و سهیلی هم در آن شرکت می‌کند.

هنوز وارد مذاکرات و مباحثات اساسی نشده بودند که سهیلی ورق بعضی از حریفان ارتشی را خواند، و فهمید که آن دلاوران لشگری از معلومات دانشگاه جنگ خود استفاده کرده و می‌خواهند طوری با حملات «گاز انبری» وزرای کشوری را در محاصره محظوظ بیاندازند که پیشنهاد «ترک مقاومت» از زبان آن‌ها در صورت مجلس نوشه شود.

ولی سهیلی کسی نبود که از این قبیل کلاه‌ها بسرش برود: فوراً در مقابل دشمن وضعیت تدافعی گرفته و باشلیک خنده و شوخی جواب آنها را اینطور داد که «مقاومت یا ترک مقاومت از مطالب فنی نظامی است و فقط شما امراهی لشگری میتوانید قوه و قدرت آرتش را سنجیده و در اینخصوص اظهار عقیده راسخ بنمایید»

کم کم پرده از روی کار برداشته شد و گذشته از اعتراف به بی‌ساز و برگی آرتش، بعضی از آن دلاوران هم (بقراری که شنیده‌ان)

بنای عجز ولا به را نیز گذاشتند بعنوان اینکه زن و بچه ما چه تقصیری کرده‌اند که بکشتن بروند...

خلاصه در آن موقع باریک، میزان توانایی مالی و روحی آرتش معلوم و روشن گردید و در صورت مجلسی به مضمون زیر انشاء و امضاء شد: «بفرمان مبارک اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی سورای عالی دفاع در ساعت ۱۲ روز پنجم شهریور ماه ۱۳۶۰ در ستاد آرتش مرکب از هیئت دولت و ستاد جنگی و فرماندهان پادگان مرکز و فرمانده لشگرهای یک و دو تشکیل و پس از بررسی اوضاع نظامی و گزارش ستاد جنگی به پیشگاه مبارک ملوکانه و مذاکراتی که با نمایندگان دولتين انگلیس و شوروی نموده بودند شورا تصمیم گرفت که پیشنهاد نماید: چون مواضع دفاعی مهم بدست نیروی بیگانه افتاده و امر مقاومت بافرض آنکه لشگرهای یک و دو مرکز برای آخرین وحله در حاشیه پایتخت دفاع نمایند هیچگونه فایده‌ای را برای کشور شاهنشاهی نخواهد داشت، در صورتی که اگر امروز اعلامیه‌ای از طرف دولت مبنی بر قرک مقاومت صادر و بسفارتخانه‌ها ابلاغ بشود بیشتر احتمال می‌رود از مذاکرات سیاسی که فعلاً در جریان است نتیجه بهتری بدست آید.

تغییر قبله سیاست

سهیمی، مثل یک بوخار بسیار ماهری، که جهت وزش بساد را به آسانی تشخیص میدهد، خیلی قبل از دیگران حس کرده بود که قریباً قبله سیاست تغییر خواهد کرد... تا آنوقت تکلیف متممیان مقامات دولتی خیلی روشن بود. همینقدر که آدم میتوانست خود را بدربار نزدیک کند و در شعاع آن مرکز منحصر قدرت واقع شود، خود بخود نور جلال و شوکت بر او میتابید.

بنابراین هرجاه طلبی مطابق سنخ جاه طلبی و توانائی خود، راهی متناسب با سلیقه و روحیه اش انتخاب مینمود؛ یکی خبر چینی میکرد، دیگری مقلد و نقال میشد، یکی بوسیله زن یادخترش در افسروں راه میجست، دیگری غفلتاً «یک دل نه صد دل» عاشق بیقرار یکی از دختران وابسته بدربار میشد، و بازهایت فروتنی با آن دختر «شوهر» میکرد و پیش خود میگفت میارزد که من بنده و غلام دست به سینه یکزن بشوم و آقای متفرعن هزارها نفر دیگر...

ولی از همه این راهها، مشکل‌تر و مفید‌تر این بود که کسی بتواند جلب اعتماد از دل بدگمان خود شاه بکند - و این وسائل معین و مخصوصی داشت که بدل است آوردن آنها در قدرت همه نیست. یعنی

از هوش و تدبیر و موقع شناسی و کف مناعت گذشته غالباً این قبیل محبوبیت‌ها، و جدان خیلی متتحمل و کشداری هم لازم دارد تا نسان بتواند با آن وضعیت تن بدهد.

سهیلی در این اوآخر داشت باین نتیجه میرسید که یکمرتبه ضمن زلزله شدیدی که تمام سطح کره را زیرو رو کرد قبله سیاست ما را نیز تغییر داد.

پیش خود گفت: «بعد از این دیگر مانمیتوانیم بدربار تنها تکیه کنیم، یعنی سه چهار عامل مهم دیگر را باید پیش از رسیدن به این عامل، که تا کنون منحصراً نقطه انکاء بود، مراعات نمائیم: عامل اول جلب رضایت متفقین، بخصوص همسایه‌هاست، و این کاری است بسیار دشوار – زیرا اگر چه این‌ها فعلاً هدف عمده‌شان مشترک است و بر علیه دیکتاتوری میجنگند، ولی معلوم نیست که سایه این سیاست‌های ملی وقتی از آن همه مناطق مختلف عبور کرد و با این رسید، باز تحولات و تغییرات عجیبی پیدا نکند، و یکمرتبه درباره هیولای «دیکتاتوری فردی» یا «دیکتاتوری دسته‌ای» چکمه مهیب خود را روی سینه‌ها نگذارد...»

عامل مهم دوم، مجلس است که قریباً سر رشته‌دار رسمی امور سیاست‌ها خواهد گردید – کنار آمدن با این «کانون کنگاش» هم کار بسیار دشواری است – زیرا مجلس بدون حزب ما عیناً شبیه اینست که دلیجانی را یکصد و سی و شش اسب بوالهوس و آموخته نشده بشش طرفش به بندند و دو سورچی غیر متجانس خارجی هم در بالا و پائین دلیجان نشسته و هر یک بمیل خود هر ساعت یکدسته از اسبها

را شلاق بزنند و مهارشان را از یک طرف بکشند...

«خوب آقا سهیلی، کلاهت را قاضی کن به بین دریک چنین وضعیتی چه باید بکنی؟ – آیا باید با روس بسازی؟ – با انگلیس بسازی؟ – به مجلس سر برپاری؟ – شاه را نگهداری؟ از حالا باروزنامه‌ها بندو بست کنی؟ افکار عامه را بخود جلب نمائی؟..»

«اینها همه حرف است، باید همان کاری را بکنی که تاکنون کرده و موفق شده‌ای: یعنی مراقب باشی و ببینی امروز زور باکی است و بعد از کدام جهت می‌ورزد بقول فردیک کبیر «در سیاست بهترین مسلکها، بی‌مسلکی است...»

چون امروز زور بامتفقین است، پس منطقاً در درجه اول تو باید آنها را راضی نگهداری و خودت را خدمت‌گذار نشان دهی. اینکار، هم برای تو خوب است و هم برای ایران – زیرا بنا بر گفته نمیدانم کدام نویسنده فرانسوی: «ایران فقط بواسطه نرمی فوق العاده سیاست رجالش تاکنون توانسته است این همه حوادث و این‌جهه طوفانها را تحمل کند و باز زنده بیرون آید.» توهمند که در نرمی و شلدادن سرآمد فنی...» سهیلی با این استدلال منطقی و ظایف وزارت خارجه آن روز خود را کاملاً مطابق مقتضیات سیاست انجام داد و او لین تظاهر رسمیش نامه‌ای بود که بشرح زیر از طرف دولت ایران بر فرق اس‌میر نوف و سرریدبولارد نوشته:

«خاطر آن جناب مستحضر است که دولت شاهنشاهی ایران با رعایت سیاست بیطرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را بویژه با دولتهای همسایه خود محفوظ بدارد – در این موقع

هم که نیروهای جنگی اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس وارد خاک ایران گردیده‌اند، دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات هم‌جواری، مبادرت بجنگ ننموده است. با اینحال قوای آن دولت اقدام بعملیات جنگی و بمباران شهرها نموده و نیروی پادگان ایران در شهرستان‌ها هم طبعاً در مقابل حمله‌ای که بآنها شده است ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده‌اند.

اینک باستحضار خاطر عالی میرساند که دولت شاهنشاهی ایران برای اثبات نیت صلح خواهانه خود دستور داد نیروی دولتی بکلی ترک مقاومت نموده و از هر گونه اقدامی خودداری نمایند – انتظار دارد قوای آن دولت هم حرکت خود را متوقف ساخته و عملیات جنگی را متوقف دارند. این تصمیم دولت به اطلاع نمایندگان دول دیگر هم میرسد»

سهیلی و مرحوم فروغی با این یادداشت ماهرانه و بجا، تا اندازه‌ای عوارض اعلامیه اولی و آخری بزرگ ارتش داران فرمانده را جبران کردند.

اعلامیه شماره (۱) ستاد ارتش

- ۱- ساعت چهار روز سوم شهریورماه ارتش شوروی در شمال و آرتش انگلیس در باخته و جنوب باخته مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعریض قرار داده‌اند.
- ۲- شهرهای تبریز - اردبیل - رضائیه - خوی - اهر - میاندوآب - ماکو - مهاباد - بناب - رشت - حسن‌کیاده - میانه - اهواز - بندرپهلوی مورد بمباران هوائی واقع و تلفات وارد نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت بنظمیان با وجودیکه سربازخانه‌ها را بمباران مینمودند معدله تلفات نسبتاً کم بوده است.
- یک هوایی مهاجم در ناحیه تبریز درنتیجه تیراندازی توپخانه ضد هوائی منگون شد.
- ۳- نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا - مرند و پل دشت ماکو - قره ضیاعالدین و نیروی موتوریزه و مکانیزه آرتش انگلیس در محور خانقین قصر شیرین و نفت خانه - گیلان و آبادان و بندرشاهپور و قصر شیخ بتعزیز پرداخته‌اند.
- ۴- نیروی دریائی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریائی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعریض نمودند.
- ۵- واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده‌اند در حدود امکان باستقبال آنها شتافتند و در نقاط مختلف با آنها تماس حاصل نموده و بدفاع پرداخته‌اند و دو ارابه زرهی پوش مهاجم در منطقه باخته مورد اصابت و از

کار افتاده و پیش روی مهاجمین را متوقف ساخته اند.

۶- در کلیه مناطق شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف آرتیش و حرکت بهجهه را برای دفاع از میهن مینمایند.

یافتن سوراخ دعا

نامه ترک مقاومتی که سهیلی در روز ششم، یعنی فقط دو سه روز بعد از بارش اوراق از طیاره‌های شوروی، بمتقین فرستاد زیاد حسن تأثیر بخشید، و او توanst با همین یک نامه، تروچسبان، خود را در دل آنها جا کند – مهاجمین آن روز، که متقین امروز ماهستند، هرگز باور نمی‌کردند که کار باین آسانی و معامله به این ارزانی تمام شود.

زیرا اولاً، آنها بخوبی میدانستند که ایرانیها با وجود فشار خمود آور و احساسات کش آن بیست ساله، معدل‌ک با کوچکترین وزش نسیم مناسبی یافته‌ب آتش و طن پرستی و غیرت ملی شان شعله‌ور می‌شود و اگر شعله‌ور شد دیگر در آن موقع بهیچوجه از مرگ و جانبازی هراسی ندارند، والبته چنانکه گفته‌اند: «کسیکه از مرگ نترسید مغلوب نشدنی است.»

ثانیاً در نتیجه تبلیغات متمادی و مکرر یک‌مأموریت پهلوی و خود انگلیس‌ها در ظرف بیست سال راجع به مدت آرتش ایران در دنیا کرده بودند، امر بخود متقین هم، تا اندازه‌ای مشتبه شده بود، و تصور می‌کردند که حقیقتاً «علی‌آباد شهری است.»

شنیدم بعضی از افسران شوروی. بعداز پیمان اتفاق، به مقطاران ایرانی خود گفته بودند، که در شب حمله با ایران فرمانده به ماتذ کرداده و خوب خاطرنشان کرده بود که «ایران دارای قشون کم ولی منظم و رشیدی است، و ایرانیان مردان سلحشور و بی باکی هستند در واقع ایران را باید یك آلمان کوچکتری تصور کرده و مستعد همه قسم فدآکاری باشید.»

ثالثاً بطور قطع طغیان عراقی‌ها نتیجه بسیار شومی برای ما ایجاد کرد، و انگلیس‌ها را شدیداً نسبت با ایران ظمین نمود - لابد پیش خود میگفتند «یك ملت سه میلیونی کوچک عراق با وجود آن همه قراردادها، و با وجود آنهمه محبت‌هائیکه از ما دیده‌اند، وقتی فقط باشاره یك «رشید عالی» و یك «مفتشی» حاضر میشوند پنجه بروی امپراتوری بریتانیای کبیر بزنند؛ و ۲۵ هواپیمای ما را روی زمین نابود کنند و حتی دور سفارت را محاصره کرده و همه ساکنین آنرا برخلاف قوانین بین‌المللی در سفارت توقيف و تهدید بقتل نمایند... خوب، پس ایران چه خواهد کرد؟

یك ایران باین پهناوری، با این کوه‌های صعب‌العبور یکه هر یك سنگر تسخیر نشدنی بشمار می‌رود، با آن مردمان کم خرج سخت - جانی که فقط با یك قرص نان بلوط سه روز در قله‌های مرتفع جنگ میکنند و از هیچ چیز نمی‌ترسند!!! خوب، تکلیف ما با یك چنین کشوری چه خواهد شد؟

خاصه که اقلاده سال تمام است که آلمانها با تحمل مخارج هنگفت مشغول تشکیلات جاسوسی و تبلیغاتی وسیعی شده و حتی در

دهات دور دست هم نفوذ کرده و سم تبلیغات خود را پاشیده‌اند» متفقین امروز ما مثل آدم مار گزیده، همینکه آنروز دیدند تعصب جاهلانه یک کلنل عراقی با کمک مفتی و رشید عالی یک چنین مزاحمتی میتوانند برایشان ایجاد کنند، از این درس عبرت گرفته و نخواستند لحظات حیاتی و غیر قابل جبران آنروزهای جنگ را صرف مناقشات طولانی با ایران کنند و بنابر این با تجهیزات کافی و وافی شیانه بجنگ ما آمدند، ولی هر گز تصور نمیکردند، در ظرف فقط سه روز، به این سهولت نامه‌ای مبنی بر «ترك مقاومت» از وزیر خارجه ما دریافت دارند.

بخصوص که از نفوذ آلمانها در مراکز حساس ایران مطلع بودند و وسعت تشکیلات نازی را، بطوریکه از اعلامیه روز سوم و چهارم شهریور شوروی‌ها پیداست، بخوبی میدانستند. عین آن اعلامیه مهم تاریخی را که بمحض باریدن از آسمان تهران یکمرتبه ورق تاریخ سیاسی ما را برگردانید، بشرح زیر از نظر تان میگذرانیم:

خطاب باهالی ایران

ایرانیها! شما باید حقیقت را بدانید که آلمانیها در کشور شما مشغول چه کارهایی هستند؛ پارسال آنها برای برانداختن دولت ایران تو طئه‌ای تشکیل داده بودند و برای این منظور بیش از سه میلیون ریال پول خرج کردند.
آیا چرا آنها آنقدر زیاد پول برای این تو طئه خرج کردند.
منظور آنها چه بود؟

البته جاسوسان هیتلری که در ایران تخم آشوب و اغتشاش می‌کاشتند در فکر خوشبختی و سعادت ایرانیها بودند. آنها میخواستند ایران را بجنگ بروضد شوری بکشانند. برای آنکه مزارع و کشتزارهای ایران را بخون فرزندان ایرانی آلود کنند. برای آنکه امکانی بدست آورده از ایران بازهم بیشتر از سابق گندم، پنبه، برنج، پشم، پوست و میوه‌جات بالمان صادر کنند و شماها را بی‌نان و بی‌اساس بگذارند.

هیتلر خونخوار میخواهد ایران را بعیدان جنک بروزد اتحاد -
شوروی که کشور دوست ایران میباشد مبدل کند و سرحدات اتحاد -
شوروی را در معرض خطر و تهدید قرار دهد. سفارت آلمان در تهران

در عمارتهاي خود انبارهاي اسلحه و مواد محترقه تهيه و حاضر كرده است. در كوههاي اطراف تهران آلمانها به بهانه شکار مشغول تعليمات نظامي هستند. «در باشگاه آلمانيها» در تهران ديلپذيرهاي آلماني برای تعليم و ياد دادن جاسوسی و جنایتهاي راهزنaze ديجر به اتباع آلمان جلساتي تشکيل ميدهند. در بسياري از شهرهاي ايران آلمانها تشکيلات مخفی و سري نظامي خود را ايجاد كردهاند. آلمانيها خودشان را مهندس، تاجر و جهانگرد مينامند ولی در حقیقت تمام آنها جاسوس، مفتش و دشمن ملت ايران و شوروی ميباشند. کارکن سابق سفارت آلمان در تهران (ولف) آلماني در بندرپهلوی رئيس جاسوسان آلمان در شمال ايران ميباشد. (شوتمان) آلماني رئيس جاسوسان و راهزن آلمان در جنوب ايران بود. رئيس شعبه پليس مخفی آلمان در تهران (گاموتاي) آلماني بسامعاون خود (مايلو) بنام کارکن اداره «ایران-اكسپرس» برای برپا کردن انفجارها و آتش زدنها در ايران و در اتحاد شوروی از جاسوسان آلماني دستجاجاتي تشکيل داده و حالا در صدد آن هستند که در ايران کودتاي فاشيستي ضد ملي برپا كنند. غير از آن مكانیك رئيس املاک در بندر گز (تراپه) نماینده کارخانجات کروب (آرتل) نماینده تجارتخانه «سيمنس» (فون رادانو بیچ) مكانیك در بندرپهلوی (رگنان) رئيس شعبه وزارت دارائي ايران زن آلماني (گلدنبرك) مدیر تکنيكى مطبعه مجلس (اتوموتور) و ديجران هم از جاسوسان بزرگ آلماني در ايران ميباشند.

تمام اين متخصصين آلماني هيئتاري که ميخواهند در سرحد ايران و شوروی تحریکاتي برپا كنند اينطور هستند. اين آلمانها ميخواهند

شما را دچار اغتشاشات، جنایت؛ گرسنگی و بندگی کنند؛ اشور ار هیتلری بطور افترا آمیز خود ستائی میکنند و لاف میزنند که گویا در جنگ با اتحاد شوروی به پیروزیهای نائل شده‌اند، ولی در حقیقت بهترین لشکرهای آلمانی فاشیستی در میدان‌های جنگ گور خود را یافته‌اند، آلمان هیتلری درهم شکسته خواهد شد.

بر ضد آلمان فاشیستی جبهه متحد ملل اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر و تمام آن ملل اروپا که هیتلر آنها را به اسارت و تابعیت مبتلا کرده قرار گرفته است، ممالک متحدہ امریکا در جنگ بر ضد ظلم و تعدی هیتلری بر بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی کمک جدی و پر کار مینمایند.

ایرانیها! آیاممکن است بیش از این در مقابل دسیسه‌ها و تحریکات هیتلر غاصب و تجاوز کار که بر ضد ایران انجام می‌گیرند و در عین حال بر علیه اتحاد شوروی هم می‌باشند طاقت آورد؟ نه – نمیتوان متحمل این تحریکات شد!

ایرانیها با اتحاد شوروی متفقاً بر ضد دشمن عمومی یعنی آلمان هیتلری اقدام خواهند نمود بموجب قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ بسته شده به اتحاد شوروی حق داده شده که برای تأمین و مصون داشتن بی‌خطری و امنیت خود بخاک ایران نیروی خود را داخل نماید.

در ماده ۶ قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ منعقد گردیده این‌طور نوشته شده «دولتین معظم‌تمین متعاهدین قبول مینمایند که اگر دولت ثالثی قصد داشته باشد بواسیله مداخله نظامی سیاست

غاصبانه و تجاوز کارانه را در ایران مجری سازد و خاک ایران را مرکز لشکری خود برضد روسیه قرار بدهد و در اینصورت مخاطرات و تهدیدی متوجه سرحدات جمهوری متحده شوروی سوسیالیستی - روسیه و دول متفق آن بشود و در صورتیکه پس از اخطار دولت شوروی بدولت ایران خود دولت ایران مقندر به بر طرف ساختن مخاطرات فوق الذکر نباشد آنوقت دولت شوروی حق خواهد داشت ارتضی خود را بخاک ایران وارد نماید تابع نظور دفاع از خود اقدامات نظامی لازمه را بعمل آورد.

دولت شوروی متعهد میشود همینکه مخاطره هزب سور بر طرف شد فوراً لشکر خود را از حدود ایران خارج نماید.»
ملت ایران! ساعت خاتمه دادن به تمایلات جاهلانه تجاوز کارانه هیندلر در ایران که هم برضد ملت ایران وهم برضد ملل اتحاد شوروی میباشد دررسید. ارتضی سرخ دوست ملت ایران بوده و بموجب قرارداد سال ۱۹۲۱ موقتاً بخاک ایران وارد میشود.

اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر متفقاً اقدام کرده و خطر تهدید فاشیستی را نسبت به ایران و اتحاد شوروی بر طرف خواهند نمود. مرده باد جاسوسان هیتلری که مشغول تدارک دیدن کودتای فاشیستی در ایران میباشند زنده باد دوستی ما بین اتحاد شوروی و ایران (!) بطوریکه ملاحظه میفرمائید نگرانی زیاد متفقین نسبت بتزویر و تدلیس آلمانها و همچنین نسبت بخیانت و خداع دستیارانشان در ایران بخوبی از همین یک اعلامیه پیداست، و پیداست که نامه ترک مقاومت سهیلی پس از یکروز وزیر خارجه شدن چه تأثیر خوبی در

متوفین کرده و چه محبوبیتی برایش ایجاد مینماید و چطور زمینه نخست وزیری آتیه‌اش را آماده می‌سازد.

هنوز نامه بسیار بمورد و بجای سهیلی بدست سر ریدربولارد و رفیق اسمیرنوف نرسیده بود که در ساعت ۹ همانروز یعنی ششم شهریور جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی تشکیل شد و نمایندگان ملت باشوق و تشنگی زیاد گزارش مختصر و قطعی و «شاه دستوری» مرحوم فروغی را راجع به ترکیب مقاومت (بشرح زیر) شنیدند و تا چندین ساعت مقاد آنرا نشخوار و تعبیر می‌کردند.

«خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیات مقدس اعلیحضرت - همایون شاهنشاهی درباره اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است و در ضمن برنامه‌هایی که از طرف دولتهای وقت پیشنهاد مجلس شورایملی شده است ملاحظه فرموده‌اند.

بنابراین دولت امروزی به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند (یعنی تصور نکنید که شاه قدرتش کم شده و بشما حق فضولی داده است) و همین قدر باستحضار خاطر نمایندگان محترم میرساند که با نهایت جدیت در حفظ مناسبات حسنیه با دول خارجه مخصوصاً همسایگان و تعقیب اصلاحاتی که منظور نظر اعلیحضرت همایونی و عموم ملت است خواهد کوشید. «ضممنا» خاطر آقایان نمایندگان را مستحضر می‌سازد، بطوریکه بخوبی آگاهی دارید دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و میباشند و برای اینکه نیت تزلزل ناپذیر آن کاملاً بر جهانیان مکشف گردد، در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان «اقدام بعملیاتی شده» که ممکن است

موجب اختلال صلح وسلامت گردد: دولت به پیروی نیات صلح جویانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به قوای نظامی کشور اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تاموجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد»)

واقعاً ادای این کلمه «ضمناً» از طرف نخست وزیر خیلی لذیذ است: مملکت در آتش می‌سوزد، دو دولت از عظیم‌ترین دولتهای روی زمین یکمرتبه بما حمله کرده و بیطرفی کشور بی‌ادعا و متواضع و بدبهخت ما را زیر پا گذاشته و با توب و تانگ و طیاره بخاک ما تاخته‌اند، اساس سلطنت پادشاهی را مزلزل کرده‌اند، و هر لحظه احتمال سرنگونی آن رژیم می‌رود، دریک چنین موقعی مهمترین و فوری‌ترین خبرهای را که برای ایران جنبه حیاتی و مماتی دارد آقای فروغی «ضمناً» فقط «ضمناً» باطلاع مجلس میرساند و آن هجوم مسلحانه و ناگهانی و غیر منصفانه راهم که صریحاً برخلاف اصول مسلم قوانین بین‌المللی است، مرحوم نخست وزیر با نهایت بی‌اعتنایی و یک خونسردی حکیمانه بآن نگریسته و نام آن را «اقدام به عملیاتی» می‌گذارد... (تذکار این نکته تفریحی فقط از لحاظ ادبی است، والا به رویه عاقلانه فروغی و سهیلی در این مورد بخصوص اعتراضی از نظر سیاست، وارد نیست)

روز نه امید

ملتی که از مردان تشکیل شده
باشد میتواند از پیش آمدنا و حتی از
حوادث ناگوار هم عبرت گرفته و
استفاده کرده و از شکست خود نیز
حربهای برای فتوحات آتی بسازد.
(آنده مودوا)

گرچه در نتیجه انتشار این یادداشتها عده‌ای مرا متهم بجانب -
گیری از سهیلی نموده‌اند و یک عده دیگر هم بخلاف باهمان اصرار،
گمان انتقام جوئی درباره بنده برده و با وجود بی‌نظری صریح و
محرزیکه از این نوشه‌ها مشهود است، این تقریرات را «تلافی» رفتار
سابق سهیلی بامن میپندازند، ولی بنده بدون اینکه از عقاید دسته او لی
شیرک شده و یا از بی‌انصافی عده دومی مکدر گردم، مطابق سیره و
مشی خود، خواننده را صادقانه در دیده‌ام نشانده و در کوچه و پست
کوچه‌های قلب و احساسات و افکار هر یک از بازیگران (تا اندازه‌ای
که مقدور من است) گردش میدهم.

البته بطوریکه ملاحظه فرموده‌اید در طی این گردش گاهی به
یک عمارت یا باغچه‌ای زیبا و مصفا میرسیم و گاهی به تل خاک یا

بگوдал زباله‌ای بر میخوریم – و طبیعتاً هر سیاح و بیننده‌ای بر طبق سلیقه و احساسات خودش نسبت بهر یک از این مناظر کم و بیش توجه کرده و اظهار عقیده مینماید، و بموجب آن من بیگناه راگاهی اینظرفی و گاهی آن طرفی قضاوت مینماید... .

در هر حال با وجود آن همه دشمنی که سهیلی در تهران دارد، و با وجود این که عده زیاد آن‌ها، میل دفاع را از هر مدافعی سلب میکنند، با وجود این هیچ مطلع منصفی نمیتواند خدمات او را در سیاست خارجی شهریور ماهش ندیده بگیرد.

همان اصرار در آوردن فروغی، و تردستیش در ترک مقاومت، و زود روشن مساختن مطلوب همسایگان، و خلاصه، سرعت انتقال و سرعت عملی که برخلاف طبیعت «باری بهر جهتش» در آن دقایق خطر ناک بروز داد قابل تقدیر است:

بخصوص وقتی در نظر بیاوریم که در آنروزها دستگاه تبلیغاتی آلمان با منتهای شدت‌ش عمل کرده و افکار عده خیلی زیادی از خوش باوران مارا بر علیه هرنوع همکاری با متفقین شدیداً برانگیخته بود. در آن روزها ستون پنجم آلمان باتکرار و اصرار و سماجت عجیبی، از غلیان حس وطن پرستی ایرانیان سوء استفاده کرده و در کله همه فرو میکرد که هر همکاری با اجنبيانیکه بزور قشون در نصف شب به استقلال ایران شبیخون زده‌اند بمنزله خیانت به وطن است.

در یک چنان جنجال و آشوبی که موجب هرج و مرج کامل احساسات ملت شده بسود، خیلی جسارت و شهامت و وطن پرستی می‌خواست که شخص دست‌وپای خود راگم نکرده و مثل فروغی و سهیلی

راه صحیح را پیدا نموده و کشتی طوفانی «مین خورد» مارا از گرداب رهانیده و با وجود اختشاش سرنشینان پریشان اقلا آنرا بطرف بندری هدایت فماید.

شاه سابق هم در آن روزهای آخر قدر این جملی و مهارت را شناخته و سهیلی را تقریباً مشیر و مشار سیاست خارجی خود ساخته بود.

کمتر شبی بود که پادشاه بین ساعت هفت بعداز ظهر و نه شب چند دفعه با تلفن وزیر خود را مخاطب نساخته و از سیاست خارجی استفاده و استشاره نکند: «سهیلی، بگو ببینم با این که متفقین عهد کرده‌اند بطهران نیایند پس چرا از بالا و پائین هی بطرف پایتخت سرازیر می‌شوند؟»

علتش خیلی واضح بود و عجیب است که شاه نمی‌خواست بفهمد و دیگران هم نمی‌خواستند باو واضح بگویند:

اگر متفقین از روی ناچاری پیه سیاه و ثابت قانون شکنی را به تن خود مالیده و علی رغم رویه خود به ایران تاختند فقط برای یک چیز بود، و آن پاک کردن ایران از تشکیلات خطرناک نازی بود. خوب وقتی بنا باشد ستون پنجم با تمام سازمان و سیعش توی پایتخت در امان باشد، ترک مقاومت چه نتیجه‌ای برای آنها داشت؟ – از این‌ها گذشته خود شاه را چنان بد معرفی کرده و بطوری علناً در رادیوها پرده از روی کارش برداشته بودند که دیگر اقتدار معنوی و جذبه او سلب شده و وجودش بیشتر مخل شده بود تامفید – فقط یک چیز میتوانست وضع او را اصلاح کند و متعجبم که چطور خودش

به موقع متوجه این راه حل منحصر و قطعی نگردید، و آن یک چپ گرد جلد و صریح خود او بود در سیاست خارجیش - یعنی بهم حض وقوع حوادث سوم شهریور او باید خودش ابتکاراً هرچه آلمانی است از ایران فوراً خارج کند و خود را در دردیف متفقین درآورد... در اینجا هم باز باید به‌رل شومی که بعضی از متعصبین جا هل عراق من غیر اراده، در سرنوشت مابازی کردند توجه کرد و تأسف خورد: از کجا که شاه وطن پرست و غیرتی و عامی و کم اطلاع ما جهالت عراق را غرور ملی نپنداشته و رفتار آن ملت کوچک را بدبحثانه سرمشق رویه سیاسی خود قرار نداده و غرور شخصی خود را با غرور ملی مخلوط و اشتباه نکرده باشد..؟

دوراهی سر تاریخ

ساعت هفت بعد از ظهر روز هشتم شهریور، سهیلی در هیئت وزراء نشسته و مثل سایر همقطاران مردد و متوجه و نگران بود که یک مرتبه خبر احضار فوری و ناگهانی شاه بهیئت ابلاغ شد. چون هنوز جلسه هیئت وزیران در باع و وزارت توانانه شمیران تشکیل میشد، از آنجا تا کاخ سعدآباد راه دوری نبود و ایران مداران تندو تیز ما تو انسند در ظرف چند دقیقه خود را قبله‌گاه متزلزل خود برسانند.

او ضایع از صبح تا غروب آنروز پایتخت بقدرتی طوفانی و وحشت آور بود، که خبر احضار شاه مثل این شد که وزرای بیچاره مارا از کابوس سنگین و دهشتناکی بیدار کرده باشند. همانروز بود که در حدود ساعت ده صبح دو هوایمای شکاری ما خودسرانه در آسمان تهران بپرواز درآمد و صدای شلیک توپهای ضد هوائی تمام مردم پایتخت را در سوراخها پنهان کرده بود.

همان روز بود که چند هوایمای بیگانه پس از شناوراندن غرش مهیب خود باز مقداری اعلامیه بر سر پایتخت پریشان افشا نده بودند. ساعت یازده همانروز بود که قوا ای قلعه مرغی طغیان کرده و فرمانده نیروی هوائی خود (سرتیپ خسروانی) را گرفته و توقيف ساخته

بودند... غروب یک چنین روزی، که اضطراب و هیجان مسری مردم هی زیاد میشد، و گزارشش دقیقه بدقيقة روح مقید و اسیر غلام طبیعت وزرای آن دوره مارا آزاده‌تر میکرد، پیداست که امر شرفیابی بحضور دیکتاتور یک نوع فراغت و خلاصی موقعتاً بضمیر شان میدهد - سهیلی، که حوادث آنروز سیاست خارجی اورا طبیعتاً دردیف، شاخص‌ترین وزراء هیئت گذاشته بود، دونامه که عبارت از دو مدرک بسیار مهم سیاسی بود با یک نقشه قطعه‌ای از ایران بدست گرفته و بارها بخدمت شاه شتافت و البته منتظر بود که مثل معمول در تالار رفته و جلسه هیئت وزراء را در حضور خود شاه منعقد به بیند ولی خودشاه را دم در بزرگ سعدآباد جلوی اتومبیل حاضر و آماده سوار شدن دید. ولیعهد هم بار نک پریده، ولی ظاهر خوددار، در فاصله مرسوم و مقرر؛ بیحرکت ایستاده بود.

وزراء خوشوقت بودند از اینکه انتظارشان کمتر شده، ولا بد الساعه شاه بادستورات صریحش، مثل همیشه، نان را جوییده و در دهان بازشان خواهد گذاشت، و آنها را از فشار و جدان و زحمت گرفتن تصمیم خلاص خواهد نمود...

ولی پیش آمد درست معکوس انتظار آنها واقع شد، یعنی شاه هنوز جواب سلامشان را نداده؛ بدون مقدمه چیدن؛ گفت «من میخواهم الان گردشی به اصفهان بکنم... و خواستم شماها هم مطلع باشید.»

ای داد و فریاد! چه خاک بسربمان شد! در یک چنین موقع مذهبی شاه میخواهد مهار پاره این ارابه شکسته را در سر این

گردنخطر نـاـک، در نـزـدـیـکـی پـرـتـگـاهـ، بـگـرـدـنـ سـسـتـ وـلـقـ مـاـبـیـانـداـزـ وـ خـوـدـشـ رـاـ باـسـمـ گـرـدـشـ اـصـفـهـانـ اـزـ اـینـ مـهـلـکـهـ خـلاـصـ کـنـدـ. بـیـسـتـ سـالـ تمامـ قـدـرـتـ فـکـرـ کـرـدـنـ، قـدـرـتـ اـظـهـارـ عـقـیدـهـ کـرـدـنـ وـ حتـیـ قـدـرـتـ آـبـ خـورـدـنـ بـدـوـنـ اـجـازـهـ رـاـهـمـ اـزـ مـاـ سـلـبـ کـرـدـهـ، وـ مـاـ رـاـ مـثـلـ اـسـبـ سـیـرـکـ باـشـلـاقـ بـدـوـرـ مـعـرـکـهـ گـرـدـانـیـدـ، وـ بـهـرـ قـسـمـیـ کـهـ دـلـشـ مـیـخـواـستـ مـاـ رـاـ رـقـصـانـیـدـ، حـالـاـ کـهـ کـارـازـ کـارـ گـذـشـتـهـ، اـدارـهـ کـرـدـنـ اـینـ وـضـعـ آـشـفـتـهـ رـاـ اـزـ باـزوـانـ بـیـسـتـ سـالـ خـشـکـیـدـهـ وـ نـاتـوانـ مـاـ مـیـخـواـهـدـ؟

خـیـرـ هـرـ گـزـ چـنـینـ چـیـزـ نـمـیـشـودـ وـ بـایـدـ هـرـ طـورـیـ هـسـتـ فـعـلـاـ اـزـ رـفـتـنـ منـصـرـفـشـ کـرـدـ؛ تـابـعـ بـیـبـینـمـ چـهـ جـوـرـ مـیـتوـانـیـمـ دـمـ خـمـودـ مـاـنـراـ اـزـ اـینـ تـلهـ بـیـرونـ بـکـشـیـمـ...

سهـیـلـیـ دـوـنـامـهـ وـ یـكـ قـطـعـهـ نـقـشـهـایـ کـهـ درـ دـسـتـ دـاشـتـ حـرـبـهـ کـرـدـ وـ جـلوـ رـفـتـ:

ـ قـرـبـانـ الـبـتـهـ اـمـرـ مـبـارـكـ اـمـتـ، وـلـیـ بـنـظـرـ چـاـکـرـ اـبـدـاـ اـینـ گـرـدـشـ، دـرـ اـینـ مـوـقـعـ، بـصـلـاحـ وـ صـرـفـهـ اـعـلـیـحـضـرـتـ هـمـایـونـیـ وـ کـشـورـ نـیـسـتـ...

ـ چـطـوـرـ؟ـ یـعـنـیـ چـهـ؟ـ آـیـاـ مـنـ حقـ نـدـارـمـ دـرـ مـمـلـکـتـ خـودـ گـرـدـشـ کـنـمـ، مـنـ آـزـادـ نـیـسـتـمـ دـرـ هـرـ جـایـ اـینـ کـشـورـ مـیـخـواـهـمـ بـرـوـمـ؟ـ مـنـ آـزـادـ نـیـسـتـمـ؟ـ...

نهـ. اوـ آـزـادـ نـبـودـ اـزـ هـمـانـرـوـزـیـکـهـ دـیـکـنـاتـورـ شـدـ، وـ طـبـیـعـتـشـ مـتـمـاـیـلـ بـهـ اـسـتـبـدـاـدـ گـرـدـیدـ دـیـگـرـ هـرـ گـزـ آـزـادـ نـبـودـ زـیرـاـ، بـقـولـ اـفـلـاطـونـ، عـلـامـتـ حـتـیـ یـكـ طـبـیـعـتـ مـسـتـبـدـ آـنـسـتـکـهـ اوـلاـ هـرـ گـزـ آـزـادـیـ رـاـ بـمـعـنـایـ حـقـقـیـ دـرـ کـهـ نـمـیـکـنـدـ، وـ لـذـتـ آـنـرـاـ نـمـیـ تـوـانـدـ بـچـشـدـ، وـ لـوـ درـ هـرـ مـقـامـیـ

هم باشد باز از آن محروم است؛ و ثانیاً یک چنین شخصی هرگز نمیتواند مزه بسیار لذیذ یک «دوستی» واقعی را بچشد (شرح این خصوصیات در موقع نشر سربازیگر عصر طلائی بهفصیل خواهد آمد – انشاعالله)

خلاصه، سهیلی دید موقع موقعی نیست که بشود بایک حرف از میدان در رفت. باید هر طوری هست و بهر قیمتی شده فعلاً مانع این مسافرت شد – گفت:

– قربان البته اعلیحضرت همایونی کاملاً آزادند که بهرجا خاطر مبارکشان تعلق بگیرد مسافرت بفرمایند – ولی دریک چنین موقعی تشریف فرمادن از پایتخت او لا موجب اغتشاش و بلوا خواهد شد – واگر کار بدست رجاله افتاد دیگر باین آسانی نمیشود حریف آنها گردید و ثانیاً برای خود اعلیحضرت هم از نظر خارجی و داخلی خوب نیست... (لابد میخواست باو بفهماند که اگر پایتخت رفت قطعاً رژیم و سلطنت و همه چیز هم ممکنست برود)

شاه یک نگاه تأثر آمیزی باو کرد. و سهیلی علت عمدۀ نگرانی او را حدس زده گفت:

– ... بعلاوه با این دونامه‌ای که همسایگان نوشته‌اند، تکلیف تا اندازه‌ای روشن شده و آن‌ها معلوم کرده‌اند که از ماساچه میخواهند...

– ها...؟ کدام... کدام کاغذ... کدام نامه؟ سهیلی فهمید که تیرش بهدف خورده، با چابکی جلو رفت و دونامه‌ای که یکی از سر برادر بولارد و دیگری از رفیق اسمیر نوف

بعنوان وزارت خارجه ایران در همان روز رسیده بود بدست شاه داد –
اعلیحضرت با انگشتان متهیج نامه‌ها را در همان جا زیر چراغ خیابان
سعدآباد باز کرد و با شتاب سرتاشه آنها را یکمرتبه مرور نمود و بعد
رو کرد به ولیعهد:

– پس اقلا تو برو اصفهان...

– نه؛ اگر اعلیحضرت نرونده منهم می‌مامنم !!!

تمام غیرت و عشق مقابله «پسری و پدری» در این یک جمله خالی
از تظاهر بطور مؤثری بیان شد.

این ژستی بسیار عالی و زیاست که پسری مردانه باشد
و با تمام وجودش با ترس و خودخواهی و حس دفاع از نفس
مبازه کند، و بهیچ قسم راضی نشود پدرش را در موقع خطر تنها
بگذارد.

جای بسی تعجب و تأسف است که آن پادشاه مقتدر، پس از
بیست سال فرمانفرمایی بر پانزده میلیون ایرانی، دو نفر بیشتر نداشت
که در موقع خطر مردانه تا آخر با او بایستند و از جان و مال و هیچ
چیزشان در راه محبت او مضایقه نکنند:

یکی ولیعهد بود و دیگری امیر احمدی – و حال آنکه کم –
ترین رأفت و عطوفتی ممکن بود تمام قلوب محبت پرست این ملت
خوش باور را اسیر کرده و از دل و جان مرید و پیرو سلطانشان
 بشوند... و در آن صورت، لازم بگفتن نیست، که هیچ قدرتی موفق
نمی‌شد وضع ما را به اینروزیکه افتاده‌ایم بیاندازد...

باید انصاف داد که دو نفر دوست برای بیست سال حکومت

خیلی کم است! و باید معتقد شد که افلاطون حق دارد وقتی می‌گوید:
«طبع مستبد در هر مقامی هم که باشد نه آزاد است و نه لذت واقعی
دوستی را می‌چشد.»

دو نامه

شاه پس از خواندن نامه‌ها قدری سکوت کرد، و بطور مردد آهسته بنای قدم زدن را بطرف عمارت گذاشت—ولیعهد و وزراء نیز در فاصله معینی بدنبال لیدر فکر خود رفتند—در اطاق باز دو مرتبه و سه مرتبه آن نامه‌های مهم و تاریخی را کلمه بکلمه خواند و راجع به بعضی قسمت‌های آن از سهیلی توضیحات خواست—مثل اینکه باور نمیکرد مفاد آن راست باشد. آیا واقعاً متفقین بهمین اکتفا خواهند کرد؟ آیا او را به سلطنت ایران باقی خواهند گذاشت؟ بالاخره طاقت نیاورده صریحاً از مهین دستور خود سؤوال کرد:

«خوب، سهیلی، بگو ببینم آیا واقعاً بطهران نخواهند آمد؟»

— قربان مطابق این دو مراسله باید معتقد و مطمئن شد که در همانجا هائیکه رسیده‌اند خواهند ماند — این هم نقشه ایست که بطور مشخص معلوم میکند قشون روس و انگلیس تاکجا رسیده‌اند.

— سهیلی، تو مطمئن مطمئنی که قشون آن‌ها به پایتخت نخواهد آمد؟

— قربان البته دولت باین بزرگی بنهایت درجه در حفظ اعتبار قول خودشان متعصب و ثابتند — و ایسن دونامه را درستاً نمایند گان

مخنثار و صلاحیتدار آنها تحت نمره و تاریخ بـوزارت خارجه ما نوشته‌اند. دیگر چاکر تصور نمیکنم محل تردیدی باشد... در این نامه‌ها صریحاً نوشته‌اند که:

«آقای وزیر، محترماً بطوریکه قبلاً هم تذکر داده شد، خاطر جنابعالی را مستحضر میداریم که دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی هیچ نقشه‌ای برعلیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند و عملت اینکه مجبور شده‌اند اقدامات نظامی بعمل آورند این بوده است که دولت ایران توجهی به پیشنهادات دوستانه آنها ننموده است، لیکن اینگونه اقدامات برعلیه خود ایران اتخاذ نگردیده بلکه فقط برعلیه تهدید اقدامات ممکنۀ آلمانی‌ها بوده که در نقاط مهم کشور ایران قرار گرفته بوده‌اند چنانکه دولت ایران فعلاً حاضر بشریک مساعی باشد عملت ندارد که عملیات خصم‌مانه ادامه پیدا نماید.

۱- دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی خواستار بعضی ضمانتهای میباشند که فعلاً دولت ایران درحقیقت مایل بازجام تقاضاهای عادلانه آنها هستند... تقاضای مزبور بقرار ذیل است:

الف - دولت ایران باید امر صادر نماید که قشون ایران بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق خطی که از خانقیق، کرمانشاه، خرم‌آباد، مسجد سلیمان، هفت‌گل، گساران، و از آنجا بیندر دیلم که در خلیج فارس واقع شده است عقب نشینی نماید.

در شمال ایران باید نقاط اشنو حیدرآباد - میاندوآب - زنجان - قزوین - خرم‌آباد - زیرآب - سمنان؛ شهر و دلیل آباد عقب نشینی کند نقاط نسامبرده بالا موقتاً بـوسیله قشون انگلیس و شوروی اشغال

خواهد شد.

ب - دولت ایران بایستی در ظرف یک‌هفته کلیه اتباع آلمان باستثنای اعضای رسمی سفارت آلمان و چندین نفر اشخاص فنی که در بنگاههای مخابرات یا نظامی نباشند از ایران خارج نموده و صورت اسامی آلمانی‌های مزبور را برای موافقت بنمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نمایند.

ج - دولت ایران بایستی تعهد نماید که اتباع آلمانی دیگر بخاک ایران وارد نشوند.

د - دولت ایران باید تعهد نماید که مانعی در راه حمل و نقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد بود و از وسط خاک ایران بین نیروهای انگلیسی و شوروی بعمل خواهد آمد قرار نداده بلکه تعهد نماید وسائل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که یا بوسیله راه خط آهن و یا از طریق هوا حمل می‌شوند فراهم سازد در مقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت مینمایند که:

الف - حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کما فی الساق پردازند.

ب - وسائل تسهیل لوازم مورد احتیاجات اقتصادی ایران را فراهم سازند.

ج - پیش روی زیادتر نیروهای خود را متوقف ساخته و به محض این که وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.

۲ - علاوه بر این دولت ایران تعهد مینماید که بی‌طرفی خود

را ادامه داده و هیچگونه عملی که برخلاف منافع دولتی انگلیس یا
شوری باید در این مبارزه که بر اثر تجاوز آلمان بر آنها تحمیل
گردیده است فهمایند موقع را مغتنم شمرده و احترامات فائقه خود را
تقدیم می نمایند.

وزیر مختار انگلیس سر بریدرز بولارد

هزار وعده خوبان

پس از خواندن مکرر این نامه‌های اطمینان بخش شاه لابد به رأی صائب وزیر خارجه اش باطنًا احسنت گفت و از رفتن باصفهان منصرف گردید.

چند روز بعد سهیلی با مشورت مدبرانه مرحوم فروغی جواب بسیار مناسب و بجایی بشرح زیر تهیه کرده و پس از تصویب شاه برای نمایندگان متفقین فرستاد هر یک از عبارتهای آن دو یادداشت و این جوابها چندین تفسیر جالب توجه دارد و بخصوص حالا که سه سال از انشاء آنها میگذرد و حوادث سیاسی این مدت تغییرات غیرمنتظره نکات مهم آن را بچشم مراکشیده هزارها لطایف دیپلوماتیک میشود از هر نقطه آن بیرون کشید و برای عبرت نوچه‌های مکتب سیاسی ما بخط درشت بدیوارهای کاخ ایض و وزارت امور خارجه نوشت... ولی برای اینکه مباحثات سیاسی خوانندگان ما را زیاد خسته نکند فعلا فقط بذکر خود جواب قابل توجه سهیلی اکتفا میکنیم.

«آقای وزیر مختار محترم در پاسخ نامه مورخ ۸ شهریور ماه

۱۳۲۰ (۳۰ اوت ۱۹۴۱) اشعار میکنیم:

اینکه مرقوم شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و

اتحاد جماهیر شوروی هیچ قصدی بر عالمیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارند و عملیاتی که اخیراً واقع شده برضد استقلال ایران نیست در صورتی که دولت ایران حاضر برای همکاری باشد عملیات خصم‌انه ادامه نخواهد یافت، دولت ایران از این اظهارات رسمی اتخاذ سند مینماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دولت که صریحاً وعده داده‌اند هیچ نوع لطمہ‌ای باستقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد، و اینکه اظهار کردۀ‌اند که دولت ایران تضمین کند که منافع حقه‌آنها را رعایت خواهد کرد دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان میدهد که نه در گذشته و نه در آینده هیچ قصد نداشته و ندارد که منافع آن دولت در ایران مختل شود یا اقدامی برخلاف دوستی و مناسبات هم‌جواری که درین بوده و هست بعمل آید.

اما در باب تقاضاهایی که در نامه مذبور از دولت ایران نموده‌اند.

۱- تقاضا کردۀ‌اند دولت ایران بقوای خود امر دهد که بطرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خانقین کرمانشاه خرم‌آباد و مسجد سلیمان و هفت گل و گسaran و رامهرمز و بندر دیلم میگذرد عقب بکشد و قوای دولت انگلیس در نواحی جنوبي و غربی این خط اقامت کند و نیز دولت ایران قوای خود را بطرف جنوب خطی که از مغرب به‌شرق از قصبه اشنو (در جنوب غربی رضائیه) و حیدرآباد و میاندوآب (در جنوب دریاچه رضائیه) و زنجان و قزوین و خرم‌آباد (در جنوب دریای خزر) و بابل و زیراب و سمنان و شاهرود و علی-

آباد (در مشرق) میگذرد عقب بکشند و قوای شورروی موقتاً در نواحی واقعه در شمال این خط اقامت کنند اظهار میشود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب میکند میپذیرد و ضمناً چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارند نواحی که در آنجا قوای خود را موقتاً اقامت میدهند وسیع باشد و نیز نظر بملأحظاتی که شفاهاً گفته شد تقاضاً میکند در قسمت جنوبي حدود ناحیه منظور نظر طوری معین شود که شهرهای خرمآباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود در قسمت شمال هم شهرهای قزوین و سمنان و شاهرود از این خط خارج شود در این موقع لازم میداند نکات زیر را اشعار دارد:

الف - دولت شاهنشاهی ایران تصور میکند دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکند.

ب - بنابر اصلی که آن دولت در آغاز برنامه خود تصريح کرده‌اند مسلم است که در نواحی که قوای دولت بریتانیای کبیر یا شورروی اقامت خواهند کرد متعلقات ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران بر حسب استقلال تامه خود راجع بوظایفی که نسبت بامور کشور بر عهده دارد برقرار خواهد بود و از طرف قوای آن دولت به هیچوجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شد و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه وظایف خود را مطابق مقررات کشور ایران عمل خواهند کرد و قوای شهربانی و امنیه مشمول همین اصل خواهند بود.

ج - قوای انگلستان و اتحاد جماهیر شورروی هر جا اقامت

دارند از حیث تسدارک خواروبار و لوازم زندگی و مسکن و سایر حوالج بر دولت ایران تحمیلی نخواهند داشت و تهیه وسائل مزبور بر عهده خودشان خواهد بود و در قسمتی که از داخله تهیه بنمایند باید مطابق مقررات کشور بطریقی باشد که مضيقهای پیش نیاید. مأمورین دولتین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در نقاطی که قوای آنها اقامت دارند دستورهای لازم خواهند داد باینکه قوای مزبور و افراد آنها حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایای نامطلوب احتراز شود.

۲- با اینکه تقاضا کرده‌اند دولت ایران در ظرف یک‌هفته تمام آلمانی‌ها را باستثنای کارمندان سفارت آلمان و بعضی از مستخدمین فنی که کار آنها مربوط به وسائل ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نمایند اشعار میدارد:

دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج آنها از راههایی که قوای آن دو دولت در آنجا اقامت دارند البته اقدام خواهند نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تعرضی نسبت به آنها نشود. راجع باینکه بعداز این دولت اجازه ندهد اتباع آلمانی بخاک ایران وارد بشوند اشکالی نیست و بدیهی است قید محدود بودنی است که مخاصمه فعلی بین آن دو دولت و دولت آلمان ادامه دارد.

۳- اینکه تقاضا کرده‌اند دولت ایران بهیچوجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات جنگی بمقصد بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر-

شوروی پیش نیاورد و حمل آن را بوسیله راههای شوسه و راههای آهن یا راههای هوائی تسهیل نماید دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار میدارد البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود در حدود تمکن وجودیت وسائل خواهد بود بطوریکه مایه تضییقی برای دولت ایران و ایرانیان فراهم نشود.

۴- اینکه اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند که بیطرف مانده و اقدامی نکند که بمنافع دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر - شوروی در این منازعه آنها با دولت آلمان خلملی وارد آورد لزوماً اشعار میدارد که راجع به بیطرفی بطوری که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به طیب خاطر بیطرفی خود را اعلام داشته و بهیچوجه از شرایط این بیطرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد بود که بمنافع حقه آن دولت خلملی وارد آید و امیدوار است اولیاء آن‌دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل حسن تفاهم را از مد نظر دورنگارند تا از بروز هر مشکلاتی اجتناب شود.

۵- بطوریکه در نامه خود وعده داده‌اند که بدولت ایران در هوائی اقتصادی مساعدت نمایند یقین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای صادراتی ایران را نیز منظور داشته و اقدام لازم بعمل خواهند آورد که اجناس متعلق به ایران که اکنون در حدود متصرفات انگلستان و یاخاک شوروی موجود و متوقف مانده، هرچه زودتر به ایران حمل شود و از این جهت برای این کشور گشايش دست دهد.

۶- نسبت به وعده صریحی که آن دولت داده‌اند پیشرفت قوای انگلیس و شوروی را متوقف سازند و هر روزی که اوضاع

جهنگ کنونی اجازه دهد آنها را از خاک ایران بیرون ببرند دولت ایران از این فقره اتخاذ سند مینماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات و دولت اشعار میدارد.

۷- اینکه اظهار داشته حق الامتیاز نفت شرکت ایران و انگلیس مانند گذشته پرداخته خواهد شد و دولت شوروی هم موافق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۳۲۸ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی بحر خزر کماکان خواهند پرداخت موجب امتیاز است.

در خاتمه اشعار میدارد که چون در ضمن عملیاتی که از روز ۳ شهریور بعد واقع شده ممکن است اسلحه و مهمات و اشیائی از قوا و متعلقات ایران بدست قوای آن دولت افتدۀ باشد نظر بعوالم دوستی که فيما بین این دولت با بریتانیای کبیر و با دولت اتحاد جماهیر شوروی برقرار است دولت ایران انتظار دارد که مسترد سازند و چون نیز در ضمن عملیات آن دو دولت خسارت مالی و خرابی‌ها و اتلاف نفوس واقع شده است امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستاذه و مشفقاته درباره ترمیم آنها ابراز شود و قسمتی ازین قضایای ناگوار پس از آن رویداده است که دولت ایران بقوای خود امر به ترك مقاومت نموده بود»

اعجاز تبلیغ

ورود قشون انگلیس و روس به ایران مستمسک گرانبهائی به آلمانها داد که برشدت تبلیغات مسموم خود در ایران بیافزایند، و متفقین ما که در ابتدا اثر اعجاز آمیز تبلیغات دشمن خود را در ایران یکدستی گرفته بودند کم کم بخطب خود متوجه شدند. روزی نبود که رادیو برلن از کوچکترین واقعه سیاسی تهران مستحضر نشده و آنرا با مهارت عجیبی برعلیه متفقین تعبیر و تفسیر نکرده و بالهجه هیجان آور و احساسات برانگیزی در مغز شمنندگان خام نکوبد. آلمانها، بخلاف انگلیس‌ها، بلافضله بعداز جنگ گذشته به ارزش و نفوذ فوق العاده تبلیغات پیبرده و از همان ابتدای ظهور «نازیسم» دستگاه خود را باین حربه بسیار برنده مجهز کردند، و روز بروز تکنیک این فن فوق العاده مشکل و دقیق را تکمیل نمودند – نازیها بقدرتی باین اسلحه معتقد شدند که جهاز تبلیغات خود را برتمام شون اجتماعی‌شان حاکم و مسلط نمودند، بطوریکه هیچ عمل سیاسی بدون اعمال نظر و صوابید تبلیغات انجام نمیشد و هنوز هم نمیشود. یک تصویر نامه موکدی مقرر کرده بود که وزیر تبلیغات و اطلاعات باید در تمام رک و ریشه‌های سیاسی وغیر سیاسی جامعه که مربوط به اخلاقیات،

معلومات، احساسات و عقليات باشد مميزی و حکومت داشته باشد. حتی لقب خود هيتلر هم جزو نقشه تبلیغاتی بود و پس از فوت هيتلر بورک از روی حساب بسود که نخواستند عنوان عادی و معمولی «رئيس جمهور» را باو بدھند، او را عمداً از روی اين حساب دقیق «فوهرر» یعنی منجی لقب دادند. عنوان «رئيس جمهور» برای کسی که ادعا دارد تمام روی کره را «نظم نوینی» به بخشید و بهشت موعد را در همین دنیا فراهم سازد خیلی کوچک و «مثل دیگران» بود. خلاصه آلمان و ایتالیا هرچه میگردند بدون انگشت تبلیغات انجام نمیگرفت، حتی مریضخانه هائی که در سوریه و شمال افریقا میساختند برای تبلیغات بود. حتی معلمین و متخصصینی که آلمانها بایران و ترکیه و سایر جاهای میفرستاد کاملاً روی نقشه اداره تبلیغات و اطلاعات بود - دریک جائی خواندم که فقط در سال ۱۹۳۵ دولت ایتالیا بیش از ۶۵ میلیون فرانک برای رشو و خریدن مطبوعات فرانسه خرج کرد - از روی این عدد فعالیت همدست برادر بزرگش آلمان را خود تان قیاس کنید... آلمانها بایک چنین دستگاه مجهز و مقتدری فوراً بعد از سوم شهریور تبلیغات خود را در ایران چندین برابر کردند و ناقابلترین حوادث سیاسی ایران را در ظرف چند ساعت در لابراتوار «گوبلن» برده و با اصول فنی دقیقی به سه مهلك تبلیغات نازی تبدیل مینمودند.

بدبختانه این سهوم مسری در کله مهمل بعضی از رجال سیاسی بی سیاست ما نیز باسانی تأثیر بخشید و عده‌ای از زمامداران و مؤثرین را تحت تأثیر قرار داد.

متتفقین ابتدا تصور می‌کردند همان شبیه‌خونی که از دو طرف

با ایران زدند برای هشیاری شاه و بعضی از رجال ما کافی خواهد بود، ولی بی اطلاعی غیرقابل عفو اطرافیان شاه از سیاست دنیا، مغز ساده و سهل آنگار و «سنبل گر» آنها را مثل قلب یکدختن نابالغی برای پذیرفتن هر قسم تلقین فریبنده‌ای مستعد و مهیا کرده بود، و کارکنان ستون پنجم آلمان در ایران نبض زمامداران ما را دائماً در دست گرفته و شدت و ضعف ضربان سیاسی آنها را ساعت بساعت به برلن اطلاع میدادند و به تناسب وضع مزاجی مریض دقیقه بدقيقة تزریق سم مهلك خود را کم و زیاد مینمودند...

سهیلی هم که مثل غالب رجال آن دوره (و ایندوره) بدون تناسب و تخصص بوزارت خارجه رسیده بود و، از رموز شگفت سیاست خارجی اطلاع و بصیرت کافی نداشت، و دماغش ابدآ حوصله این قبیل تجزیه و تحلیل‌های پسیکولوژیک و دیپلوماتیک را نداشت پس از نوشتن نامه مذکور و اعلام ترک مقاومت وظیفه خود را انجام شده پنداشت و حس وطن پرستی و سیاستمداری خود را نیز قانع دید.

جای نهایت تأسف است که ما برای هر کاری ولو ماشین نویسی هم باشد، سند و مدرک و گواهی شایستگی و تخصص از داوطلب مطالبه میکنیم و هزار عامل دیگر را مراءات مینمائیم بجز برای مهمترین مشاغل عمومی یعنی استخدام وزیر که سابقاً فقط تمایل بوالهوسانه یک دیکتاتور کافی بود و امروز تمایل بوالهوسانه چند دیکتاتور...

خلاصه این سهل آنگاری‌ها و ندادن کاری‌ها موجب شد که

متفقین ما باشتباه خود پی برده و متوجه شدند که اثر تبلیغات آلمان را نمی‌شود یکدستی گرفت و دیدند چون در این مباربه معنوی و احساساتی با آنها هم قوه نیستند و وقت کافی هم فعلا برای این رشته مدافعه ندارند این بود که بجرایی دیگر پرداخته و یادداشت زیر را روز ۱۵ شهریور به سهیلی فرستادند:

عقاید بولارد و اسمیرنوف

آقای وزیر - در پاسخ نامه جنابعالی شماره ۶۱۵ مورخ ده شهریور ماه جاری اول سپتامبر محترماً مرتضی زیر را باستحضار خاطر آنجلناب میرسانم - در عرض چند روز گذشته اوضاع محلی بنحوی تغییر یافته، که زمانی که دولت متبعه دوستدار، تعلیماتی را که اینجانب مورخه ۳۰ اوت ۸ شهریور ماه ۱۳۲۰ برآن مبنی بود تنظیم نمودند پیش بینی نگردیده بود، از لحاظ اینکه تصفیه امرجهت دولت ایران آسان‌تر گردد قوای متعددین شهر تهران را اشغال ننمودند لیکن سفارتخانه‌های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشته و از آزادی که از این رهگذر جهت آنها پیش آمده بود استفاده نموده بوسیله هجو و تقدیم دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخدیش اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیوهای آلمان و ایتالیا موجبات زحمت و اشکال دولت ایران را فراهم نمودند بنابر این دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان ناگزیر بدولت ایران اطلاع میدهد که لازم است به اسرع اوقات ممکنه سفارت آلمان با نضمای سفارتخانه‌های دیگر که تحت اراده آلمان میباشند یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا و مجارستان و رومانی و بلغار

برچیده شوند. این تقاضا امروز صبح شفاهای بجنابعالی ابلاغ گردید لیکن مقتضی میدانم آنرا کتاباً نیز اظهار داشته و خاطر آنجناب را متذکر شوم که تازمانی که سفارتخانه‌های نامبرده بسته نشده دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان از دولت ایران تقاضا مینماید کلیه تسهیلات مربوط به پیک و رمز را موقوف نموده و نگذارند سفارتخانه‌های مزبور از دستگاههای بی‌سیم فرستنده خود استفاده کنند، و در مورد اشخاصی که با سفارتخانه‌ها ایجاب و ذهاب مینمایند و همچنین درباب عملیات و اقدامات این سفارتخانه‌ها که مورد سوء ظن است تدقیق و مراقبت کاملی بعمل آورند.

اکنون مشروحاً به جواب نامه فوق الذکر جنابعالی مباررت مینمایم بند اول... بند دوم... بند هفتم: دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود موضوع ارجاع اسلحه‌جات و مهمات جنگی را در موقع مناسب مورد مطالعه قرار دهند و نیز حاضر خواهند بود که وقتی قوای متصرفی انگلیس از ایران خارج شدند تقاضای عادلانه را که ممکن است دولت ایران بابت غرامت و خسارت وارد باتباع ایران در طی مدت اشغال بنماید مورد رسیدگی و ملاحظه قرار دهند

موقع را مختار شمرده... الخ

نامه‌ای هم بهمین مضمون از رفیق اسمیر نوی رسید - مطلب جالب توجه اینست که از ابتدای اعلان جنگ آلمان بدولت سوری، انگلیس‌ها تقریباً تمام عملیات نظامی و سیاسی خود را در شرق نزدیک بخصوص (ایران) با توافق نظر کامل شورویها انجام میدادند و یک هم-

آهنگی غیر عادی از تمام نظاهرات سیاسی آنها مشهود بود – کاش این هم آهنگی چند ماه زودتر شروع میشد، زیرا بعقیده خبرگان امور بین‌المللی، اگر این اتفاق بموقع انجام گرفته بود، احتمال قوی داشت که این طوفان بلاعظیم برسر دنیا وارد نمیشد – از زمان بیسمارک به بعد، آلمانهای نظامی طبیعت و جنگ طلب، پند آنمرد سیاسی دور اندیش را همیشه در مدنظر داشته و متوجه بوده‌اند که «جنگ در دو جبهه در آن واحد» مترادف است با فناوشکست آلمان. چنان‌که در همان جنگ گذشته‌هم باز جبهه دوم یعنی روسیه بود که تا اندازه‌ای مدنیت دموکراسی غرب را از شر حکومت مطلق قیصر خود پسند و بی‌کله نجات داد – یعنی اگر در ابتدای ۱۹۱۴ جبهه روسیه یک قسمت مهم قشون آلمان را معطل نکرده بود، قطعاً قیصر قهار، فرانسه غیر مجهز را بزودی مثل ایندفعه خورده بود و به متفقین آنوقت ابدآ مهلت تجهیز و فرصت جلب همکاری امریکا را نمیداد – حتی در زمان ناپلئون هم باز روسیه بود که آن کشور گشای سیر نشدنی را در سراشیب زوال انداخت ... – هیتلر که بخوبی متوجه اهمیت و عظمت روسیه بود خطیر مهلک «جنگ در دو جبهه» را بطور وضوح میدانست (و عملیات سیاسی قبل از جنگش کاملاً گواه این مدعاست) هرگز طوعاً راضی با نهار «ریش» نبود، و احتمال قوی میرود که در صورت اتفاق بموقع روس و انگلیس، هیتلر از جنگ خود داری میکرد.

ولی رویه تبلیغات و پیشرفت سریع و تشکیلات کمونیست‌ها بطوری سیاسیون اروپا را بعداز جنگ گذشته بوحشت انداخته بود که آنها ظاهراً حتی خطر سربلند کردن آلمان جنگ جو را هم از انقلاب عیار می‌اروپا کمتر «ضرر میدانستند، و بساینهای نهاد، بدینختانه،

انگلیس دور اندیش، باهمه دور انگلیشیش پیشرفت هیتلر و موسولینی را، که سپر انقلاب کمونیستی می‌پنداشت، با اغماس تحمیل کرد، و حتی بعضی‌ها معتقدند، که تقویت هم نمود... بحث این مسائل چندان به امر بوط نیست و از مطلب خود دور افتادیم... ولی خیر دور هم نیفتدادیم، زیرا امروز دیگر هیچ ملتی در هیچ جای کره نیست که حتی کوچکترین تحولات سیاسی دول بزرگ را بتواند بخود مربوط نه پنداشته و در زندگی خود مؤثر نداند، و بزرگترین اعتراضی که به سهیلی و سیاستمداران عصر طلائی و همین دوره حاضر باید وارد دانست همین نکته است، که آنها بدون صلاحیت واستحقاق، با کمال سبکی و فقدان کامل حس مسئولیت، کارهایرا بوالهوسانه بعده گرفته و میگیرند که ابدأً صلاحیت و تخصص و بصیرتی در آن ندارند— این آقایان (که در وطن پرسنی و حسن نیت غالباً شان تردید نیست) تصور میکنند تمام رموز سیاست و زمامداری عبارت از شیره مالیان بسر چند و کیل، اجتناب از تهمت چند روزنامه و «سنبل» کردن و ماست-مالی نمودن حوادث و حوائج داخلی است— دیگر ابدأً باور ندارند که برای سیاستمدار «بزرگترین خیانت بی اطلاعی است» و اعتنا ندارند باینکه یک زمامدار اقلاً باندازه یک راننده لوکو موتبیف باید تمام علامات خطر را از دور بشناسد و دائم راه جلو را باچهار چشم مراقب باشد و خط سیر ترن خود و ترن‌های دیگر را لااقل بداند— رانندگان ما همینطور پشت رل مست و ملنگ گیج گیجی میخورند، یا چرت میزنند تا وقتیکه زلزله تصادم، خودشان و ترشان را واژگون کند... در اینجا کلام «رودیارد کیپلینگ» چند در بمورد

است که میگوید: «بر کسیکه شغلی را بدون استحقاق غصب نموده
رحم نکنید».

در همانروزها شاه باز یکروز سهیلی را خواست و پس از ادای
چند فرمول شاهانه یکمرتبه بالحن مستأصلی گفت «سهیلی چه باید کرد
من چه باید بکنم... بگو... هرچه در دلت است بگو، نترس...
آزادی بگو». - سهیلی باقیافه متأثر و محزونی سر خود را پائین
انداخت. و خط نازک لبیش مستورتر گشت.

چه بگوید؟ چه میتواند بگوید؟

شخصی که بیست سال تمام به تنهاei بجای همه تصمیم گرفته
و با صلابت بدیگران دیکته میکرده، امروز از سهیلی میخواهد که
بجای او تصمیم بسگیرد، و به خود او دلالت کند که «چه باید
بکند»!!!

- نترس... بگو... چرا ساکتی؟

- قربان آنچه بنظر چاکر میرسد انجام آن دیر شده... و موقع
گذشته است.

- منظورت چیست... توضیح بد

- منظور چاکر این است که اگر چندی پیش مجلس راقدri
آزاد و بنابر این مسئول فرموده و بهمین طریق بدنیا معرفی کرده
بودند امروز میتوانستیم مصونیت و بی مسئولیتی شاه مشروطه را بخ
آنها بکشیم و بار مسئولیت تمام حوادث را بسدوش مرجع رسmei
مسئولیت، که عبارت از مجلس باشد، گذاشته و مقام سلطنت را از
هر شائبهای فارغ جلوه دهیم... ولی حیف قدری دیر شده و موقع

اینکار هم دیگر گذشته است.

(لابد غرضش این بوده که چون رادیوهای انگلیس خود مختاری اعلیحضرت را بدنیا معرفی و ثابت نموده‌اند دیگر کسی باید آوری چند اصل قانون اساسی مافریب نمی‌خورد و این مستمسک خشک دیگر اتهام ژرموفیلی را از شما سلب نمی‌کند)

بله، قدری دیر شده بود – هم این چاره اندیشه غیر مفید سهیلی دیر شده بود، و هم موقع راز دل و مشورت آن پادشاه خود دار و تودار و بیش از حد سرنگهدار رضاشاه بیش از حد معتقد بود که «سرنگهداری روح و اساس کارهاست» و این عبارت معروف و مذکور ریشولیو را اگر هم نشنیده بود همیشه مراجعات می‌کرد.

مشهور است که روزی در سر قبر نادر گفته بود «نادر همه چیز خوب داشت الا اینکه زبانش قدری لق بود، و کاریرا که می‌خواست بکند قبل افشا می‌کرد»

البته اصولاً حق با او بود و تاریخ در تأییدش شواهد زیاد دارد: سرشارل اول برای همین دهن لقی افتاد زیراقطعاً شارل وقتی تصمیم گرفت یاغیان را در خود پارلمان دستگیر کند، اگر قبل از نشانش «هانریت دوفرانس» نگفته بود؛ او هم بیکی از ندیمه‌های محترم نمی‌گفت، و آن ندیمه نمی‌توانست به یاغیان برساند و بنابر این تاج و تخت و سر خود استوارت از کفش نمیرفت...

خود نادر اگر نصف شب تصمیم وحشت ناک فردای خود را نگفته بود قطعاً بقتل نمیرسید... اینها همه صحیح، ولی این سر نگهداری هم، مثل همه چیزها، وقتی از حد گذشت، و بدۀ آزار

بدگمانی» رسید، حداقل ضرورش این است که انسان، مثل رضا شاه، در حصار خیالات خود محبوس و محدود میماند، و به رطرف رو می‌کند جز عکس خودش چیزی نمی‌بیند و چون با کسی مشورت نمی‌نماید عقاید پرواز اشتباه خود را وحی منزل پنداشته و نتیجتاً از فوائد بیشمار یکه حکما برای مشورت شمرده‌اند محروم میماند...

خلاصه شاه از مشورتی هم که ناچاراً در آخر کار باوزیر خارجه خود کرد نتیجه‌ای نگرفت، و همانطور متوجه و مضطرب غالب شبهها را تا صبح بی‌خوابی میکشد و دم بدم بفرماندار نظامی پایتخت تلفن میکرد: «سپهبد، بیداری؟ خبر تازه چه داری..؟ قشون متفقین از کجاها گذشته‌اند..؟ بچند فرسخی پایتخت رسیده‌اند؟..»

متأسفانه فرمانده کل قوای مأهله مطالعه و کتاب خواندن هم نبود که مثل فرماندهان بزرگ دیگر حواس خود را از بالای غیر قابل احتراز یکه بر او نازل شده بود پرت کند—معروف است که ژنرال گالینی، قبل از جنگ‌های خطرناک، همین که دستور نقشه فردا را بادقت و صراحت کامل میداد، دیگر ابداً فکر خود را بکار قشون و جنگ و تاکتیک نظامی متوجه نمیکرد، و با کمال فراغت خاطر، بقول خودش، «با یک دوست فهیم و با هوش صحبت میکرد» یعنی کتاب‌های بکلی غیر از مباحث جنگی و اداری مطالعه می‌نمود و این کار را «استحمام مغز» لقب داده بود.

مارشال لیوتی نقل کرده است، که در شب یکی از بزرگترین جنگها، وقتی خودش با هراس تمام سروقت رئیس خود گالینی رفت، او را دید که با نهایت خونسردی و آرامش در صندلی راحتی لمده و

کتاب «اتوبیو گرافی» استوارت میل را مطالعه و نشخوار میکند. اما رضا شاه چون متأسفانه اهل کتاب و مطالعه نبود از این علاج بسیار مؤثیریکه در موارد سخت بحران یگانه درمان روح محسوب میشود، محروم بود، و همین یک نکته از عوامل مهم سقوط او بشمار میرود - ممکن است بپرسید چه ارتباطی بین کتاب خواندن او در شهریور؛ و هجوم همسایگان به ایران وجود دارد؟ لابد خواهید گفت صدھا عوامل پیچ در پیچ بین المللی دنیا جنگ عالم گیری بوجود آورد، یکی از آن عوامل ایجاد کرد که بشوروی از راه ایران کمک برسانند؛ و موقعیت ایران مستلزم اشغال آن گردید.. این چه ربطی با کتاب خواندن شاه در شهریور دارد؟

این صحیح است، ولی نکته مهم و مربوط اینجاست که هر - وقت بحران شدیدی، بواسطه تهدید خطر، در روحیه انسان پیدا شود؛ (مثل حريق در سالون تاتر و سینما، یا غرق کشتی و امثال آن..) آن وقت هافل ترین و مدبترین اشخاص هم در آن گیجی، یک حالت «سوگرشتی بیلیته» خطرناکی پیدا میکند که باسانی تحت تأثیر هر - تلقین و تبلیغ مضری واقع میشود، و در آن حالت، قوه مدرکه و ممیزهای که برای سنجش خوب و بد لازم است از او بکلی سلب میگردد، و در واقع مثل یک کشتی بی سکانی دستخوش هرباد مخالفی قرار میگیرد.

روحیه رضا شاه در آن موقع عیناً همین وضعیت را پیدا کرده و در آن حالت بہت و گیجی کله اش برای هرگونه تلقین و تبلیغی بی - مضایقه آماده شده بود - حتی نصایح کریم آفاخان را هم متأسفانه

می پذیرفت، چنان که چندین هزار سرباز گرسنه و لخت را به نصیحت آن بوذر جمهور حکیم دریک چنان موقع خطرناکی از قشون اخراج نموده و افسار گسیخته در شهر ول کرد...

(شرح شنیدنی آن در موقع خودخواهد آمد.)

خوب، دریک چنین وضعیت بحرانی و گیجی، علمای روان-شناس معتقدند؛ که بهترین علاج این است که انسان خود را به یک وسیله‌ای از مدار تلقین محیط موقتاً خلاص کند، و فکرش را کاملاً تغییر داده و به موضوعی بکلی غیر از قضایای آن بحران متوجه نماید؛ تا از حالت گیجی و منگی و بہت خلاص شود... برای همین بود که گالینی در دو قدمی خطر شرح حال استوارت میل را میخواند، سرداران بزرگ عرب گاهی در وسط جنگهای سخت به نماز مشغول میشدند... شاید رضا شاه هم اگر همین کار را کرده بود از بہت و گیجی خارج شده و با هوش سرشار یکه در حال عادی داشت مصلحت خود را درست تشخیص می‌داد.

غروب طالع

باید به تبحر روان شناسی اداره تبلیغات انگلیس آفرین گفت - زیرا در آن موقع، که آلمانها پس از چندین سال زحمت و تحمل مخارج هنگفت، در قلب عده زیادی از مردمان ساده دل ایرانی رسوخ کرده و سنگر محکمی در مقابل تبلیغات دشمن خود ساخته بودند، یک مطلب، فقط یک مطلب میتوانست توجه عامه مارا بصدای انگلستان جلب کند، و آن بیان شرح خود مختاری حکومت ایران بود و بس - انگلیس‌ها استعمال این منحصر «آتو» را خیلی بموقع تشخیص داده و با بکار بردن آن حداً کثر استفاده را کردند.

یکمرتبه رادیوهای لندن و دهای، از پانزدهم شهریور به بعد حملات خود را بر علیه پادشاه و حکومت ایران چندین برابر شدیدتر و صریح‌تر کردند، و مردم ایران، که انعکاس مکنونات خود را، پس از سالها فشدگی، یک مرتبه به این صراحت از آسمان شنیدند باولع و شادی زیادی گوش خود را برادی و چسباند؛ و از خذک شدن دل سوخته خود لذت میبردند.

این موقع شناسی اداره «بی‌بی‌سی» لندن از یکجهت بنفع ما نیز تمام شد؛ و آن این بود که تا اندازه‌ای از خشم وطن پرستان دو -

آتش و پر غیرت ایرانی (که هنوز خوبختانه اکثریت زیادی در ایران دارند) کاست و مردم را از یک مقاومت متهورانه، ولی بیهوده و جاهلانه منصرف نمود و باین ترتیب از کشت و کشtar چندین هزار ایرانی بیگناه خود بخود جلو گیری شد.

اما بد بختانه، درست مخالف این حسن تشخیص و موقع شناسی «بی بی سی»، فکری بود که اطرافیان عامی و بعضی از وزراء خام شاه در همان موقع باو تلقین کردند، و قلب مشوش اورا؛ که مستعد هر نوع تلقین ظاهر الصلاحی شده بود، تحت تأثیر قرار دادند؛ باین معنی که فقط در نیمه دوم شهریور بنظرشان رسید که باید از ملت استمداد کرد و او را دخالت داد و، بهر وسیله‌ای هست محبت مردم را جلب نمود، تا بلکه هم تأثیر تبلیغات رادیوهای خارجه را در ذهن ایرانیان خمشی کنند و هم پشتیبانی ملت را برای دربار تأمین نمایند.

این مطلب که اصولاً صحیح وغیر قابل اعتراض است، بدترین و شومترین موقع اجرایش در همان چند روز نیمه دوم شهریور بود – چنانکه تامقاله‌های قالبی و فرمایشی دولت تحت عنوان «تأثر مردم» و امثال آن در اطلاعات وغیره چاپ شد، متفقین بد گمان ما این سیاست نابهنجام شاه را با سوءظن شدیدی نگریسته و آنرا فقط بقصد برانگیختن احساسات مردم و تهییج غیرت ملی تصور کردند، و مغز مغورو رضا.. شاه را بکلی غیر قابل علاج دیده و مترصد جراحی شدند...

بمحض انتشار مقالات نامبرده، شلیک اعتراض و قرق شدید – همسایگان ما سهیلی را احاطه کرد، و بقدرتی این محاصره شدید شد که او ورفقاش برای تسکین خشم معترضین تنها راهی که پیدا کردند،

این بود که بدیو ار بلند حاشا پنهان شده و با قسم و آیه بگویند
والله... بالله... روح دولت از این مقالات هرگز خبر نداشته است، و
برای تأیید این قسم‌های سیاسی، دستور داد سه روزهم روزنامه
اطلاعات را توقيف کنند. ولی خیر؛ کار از کار گذشته بود، و انتشار
این مقالات، مثل آخرین قطره‌ای که کاسه را لبریز میکند، کاسه حوصله
سیاسی همسایگان کم حوصله مارا لبریز کرده و رفتن رضا شاه را
حتی دیدند...

صبح روز بیست و پنجم شهریور تلفن منزل سهیلی صدای کرد؛
و فروغی شخصاً او را پای تلفن خواست «آقای سهیلی اگر خیلی
زود حاضر نمیشوید بروید بکاخ سعدآباد، والا در سفارت سوری
منتظر من باشید.»

سهیلی هرسان لباس پوشیده و بکاخ سعدآباد دوید - هیچکس
در آنجا نبود و شنید که حتی خود شاه هم قبل از آفتاب بشهر رفت
و در کاخ مرمر بانخست وزیر خلوت کرده.

سهیلی از آنجا یکسر بسفارت سوری رفت، و وزیر مختار
انگلایس را نیز در آنجا منتظر راقعه‌ای دید. هنوز لحظه‌ای نگذشته
بود که فروغی بارنگی پریده و قیافه‌ای فوق العاده خسته و متأثر وارد
گردید، و کاغذیرا محاکم در دست داشت: این کاغذ کوچک چیزی
نبود بجز سند واژگون شدن یک رژیم پادشاهی بسیار محکمی

که طلسنم آن؛ در مدت بیست سال تمام، پانزده میلیون جمعیت را باشاره انگشت فقط یکنفر میرقصانید! این کاغذ چند سطری تاخورده، مدرک باور نکردنی استعفا (یاعزل یا خلخ) یک شاهنشاه قوى الاراده هرتب منظم مغور راسخ باهوش بى سواد ایران بود که؛ بغلط یا بصحیح، هرچه میکرد فقط بخاطر ترقی واستقلال و بزرگی و جلال دو مشوقش بود که آنها را از جانش هم عزیز تر میداشت:

اول پسرش محمد رضا، دوم وطنش ایران...!

سهیلی با ولع و شتاب زیاد یکه مقتضی یک چنین موقعی است کاغذ را از فروغی گرفته و عبارت‌های آن را یک مرتبه با چشم بلعید – نوشته بود:

«نظر باینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس میکنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوانتری بکارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم و از امروز که روز ۲۶ شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد را بایسد بسلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت بهن می‌کردند نسبت بایشان منظور دارند.

کاخ مرمر تهران

۱۳۲۰ شهریور ماه ۲۵

سنبل سیاسی

هنوز اتو مبیل رضا شاه باصفهان نرسیده بود که سهیلی جهت هیچ وزش بادراء، بکمک «بادنای» دقیق و اتوماتیک قلب مقام دوست خود! تشخیص داد - و با کمال فطانت خیلی زودتر از دیگران فهمید که اگر یک پادشاه راسخ و منظم رفته، در عوض صدو چند دیکتاتور متشتت و نامنظم از فردا جای آنرا خواهند گرفت - بنابر این کسی پیش است که زودتر از دیگران به بتهای جدید سجده کند، و دل آنها را بدست آورد. - و تشخیص داد که بدست آوردن دل و کلای مجلس، در آن موقع، کار زیاد دشواری نیست - زیرا نمایندگانی را که بیست سال زبان و قلمشان بدست دولت بسته شده باشد، و هیچکس به آنها اعتمانی نکند، وهمه جا، حتی پیش خودشان مفتخار و بیعرضه و قره نو کر معرفی گردیده و با حقارت و انکسار شناخته شده باشند، یک چنین و کلای کم ادعای محجوب مقهوریرا، تا هنوز کاملاً بیدار و شرور نشده‌اند، با کمی احترام و محبت، و مختصری تکریم و تعظیم میشود بجلب کرد...

سهیلی از همانروز، بدون فوت وقت، بکار افتاد و پیش فرد فرد و کلا به تو اضع و کوچکی پرداخت - نمایندگانی که خودشان هم

نمایندگی خود را استهزاء و تمسخر میکردند، و از هر پاسبان و بایگانی هم میترسیدند، یک مرتبه در ظرف بیست و چهار ساعت شخص شخیص وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی را در مقابل مقام و قدرت خود در حال تعظیم و تکریم دیلند - اول قدری چشم خود را مالیدند و پس از دو سه خمیازه یکمرتبه بیدار شده و به اهمیت موقعیت و اقتدار خود متوجه گردیدند، و البته طبیعتاً نسبت به کسیکه اول از همه با آنها بیعت کرده و خلافت‌ملی آنها را شناخته است امتنان و اعتقاد و محبت خاصی پیدا کردند...

نسبت به متفقین هم که سبک رفتارش از چند هفته پیش معلوم شده بود، یعنی پند سهل و ساده «غیر تسلیم و رضاکوچاره‌ای» را که در نامه‌اش ملاحظه فرمودید، در برابر متفقین بکار بست، و هر قدر لازم بود شل داد و باینو سیله خود را در دل آنها جا کرد.... و خوب کرد!

زیرا در آن موقع کمترین گردن شقی و تعصب جا هلانه ممکن بود بقیمت خون هزارها ایرانی بیگناد تمام شود و هیچ نوع فایده‌ای هم برای ایران نداشته باشد.

بنابراین از همان روز با کمال جدیت باستر ضای همسایگان کوشیده و بعراهم آوردن وسائل اخراج آلمانها همت گماشت و همان فردا یعنی روز ۲۶ شهریور هر چه آلمانی و ایتالیائی و رومانی بود از ایران خارج نمود.

(اتل) وزیر مختار آلمان در یکی از جلسات تهیه وسائل مسافرت، بسیه‌یلی گفته بود که ما از سه ماه قبل بدولت شما پیشنهاد ترک ایران

را کرده بودیم، شما هم نپذیرفتید و هی بیطرفی خود را مثل حصار محکمی برای تضمین مصونیت ما شاهد آوردید، تا امروز که با این وضع مارا اخراج میکنیدو زن و بچه اتباع مارا نیز استثناء نمی‌نمایند. خوب ماحلاً میرویم ولی مطمئن باشید تا شش هفته دیگر برگشته و بیاد کوبه خواهیم رسید!

اتفاقاً، آنچه من اطلاع دارم؛ انگلیس‌ها مصونیت زن و بچه آنها را تأمین کرده و راضی شده بودند که آنها را از راه بغداد بوطن خود برگردانند، ولی خود «اتل» با صرار تقاضا کرده بود که همه از راه بازرسگان و ترکیه بروند. و راجع به پیشنهاد سه ماه قبل او هم بنظرم صحیح نمی‌آید، زیرا مخفی شدن مایسر و کومل و دیگران در ایران، و قرائن دیگر سیاسی، کذب این مدعای را بطور وضوح ثابت میکند...

خلاصه سپهیلی از این قضیه که خیالش راحت شد، بادلالت و مشورت ذیقیمت فروغی بکار افتاد که سلطنت محمد رضا شاه را تثبیت کند، و از مجلس نیمه بیدار ۲۶ شهریور بگذراند - زیرا هردو بخوبی حس کرده بودند که اگر زبان مجلسیان «زبان بسته» باز شد، دیگر شمر هم جلودار آنها نمیشود! و علی الاصول باهر پیشنهادیکه بوى نظم و استقراری از آن بیاید مخالفت خواهند کرد، خاصه که آن پیشنهاد مربوط بوابستگان دربار سابق باشد.

بنابراین نهایت لزوم را داشت که در ظرف منتها بیست و چهار ساعت این کار مهم انجام بگیرد و تمام مجلسیان بخود بیایند کار تمام شده باشند - اشکال بزرگ این بود که دولتین شوروی و انگلیس، بسا همه

سرعت و مراقبتی که در کار ایران داشتند، فوریت این قضیه را تا این حد پیش بینی نکرده بودند، و هنوز نسبت بشناختن پادشاه جدید ایران دستوری به نمایندگان مختار خود صادر ننموده بودند – خود این قضیه ممکن بود، در صورت تأخیر معرفی شاه به مجلس، موجب ایجاد تردید و اشکالاتی در ذهن چرچیل دور اندیش واستالین دوراندیش قر بشود...

پس بعقیده سهیلی، بهزار و یک دلیل نهایت لزوم را داشت که قسم خوردن شاه بیش از بیست و چهار ساعت بتأخیر نیافتد.

مجلس شورای ملی را برای فردا، یعنی ۲۶ شهریور، دعوت کرده و برای تمام نمایندگان سیاسی دول هم کارت فرستاده بودند تا مطابق معمول در این بزرگترین تشریفات دموکراتی حاضر و ناظر باشند. در اینجا باز سرگاو بسختی در خمره گیر کرد،... و اگر راه حلی پیدا نکرده بودند امروز شاید ورق و رژیم سیاسی مابکلی طور دیگر شده بود...

ولی استاد «سنبل گران» این مشکل و معضل سیاسی را نیز حل نمود و بطريق قابل تمجیدی «سنبل» کرد: یعنی فوری به تمام سفارت‌خانه‌ها اطلاع داد که چون قسم خوردن شاه در مجلس یک امر داخلی است، بنابر این دعوت و حضور نمایندگان خارجه ضرورت ندارد...

اینکار بواسطه تنگی وقت، چنان بادست و پاچگی انجام شد که خبر ثانوی بعضی‌ها نرسید، و آن بیچاره‌ها با بوسیله میلل خود بدرو مجلس رفته و ببور برگشته‌ند، از آن جمله نماینده پاپ بود که کارت دعوتش را بدلست گرفته و خواست وارد مجلس شورای ملی

شود؛ ولی مأمورین پذیرایی ناچار با انکسار از آن پدر روحانی معذرت خواستند و این بی تربیتی و گناه کبیره پسر و توکل را هم بگردن جنگ انداختند.

حساب درست

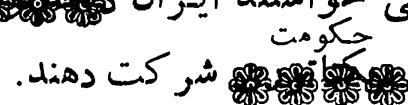
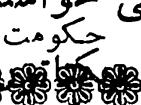
سهیلی خرم و خوشحال از جلسه تاریخی روز بیست و ششم شهریور برگشت؛ و لذت بزرگ و غیر قابل تشریحی که بشر بیچاره وضعیف از نتیجه رسیدن یکی از حساب‌ها یاش درک میکند؛ و خود را موقتاً فرمانده کائنات می‌پندارد او در آنروز چشید - زیرا در مجلس شورا، پادشاه جوان ما موافقیت و سوکسه بجایی حاصل کرده و خطابه اش با یک محبت و سهپاتی مخصوصی در فضای طالار مقنه مواجه شده بود.

ایرانیان با عاطفه و سریع التأثر، که همیشه در مقابل هرقیافه مظلوم و مقهوری شدیداً متأثر میشوند، و هنوز از تأثر، و رقتی که خود عمل «ترک سلطنت» رضاشاه در آنها ایجاد کرده بود خارج نشده بودند، مظلومیت ایران و رفقن رضاشاه، و آمدن شاه جدید، و خود کیفیت جوانی او و شهرت انصاف و عطوفتش متأثرتر شان کرد، و تمام حوادث غیر متربه این بیست و سه چهار روزه شهریور دست بدست هم داده و یک رقت و تأثیری که مخصوص مظلومان است در قلب مجلسیان و کلیه ایرانیان ایجاد کرده بود؛ و مردم شاه جدید و جوان را در واقع مظهر و شبه مظلومیت این وطن مقهور دیدند، و

باينجهت از ته قلب عواطف محبت آميز خود را نشارش کردند؛ و حتى در حين عبور موکب سلطنتی هم مردم، بدون دستور شهر بانى، بى اختیار زنده باد میکشیدند و گل میریختند...

سهیلی از مشاهده این نتایج، که يك قسمتش را حقاً مرهون کارданی و موقع شناسی خود میدانست، نفسی کشید و بر طالع و هوش خودش احسنت فرستاد، و مصمم شد که همین رویه را تعقیب کند.

از قضا شافس هم بطور خاصی با او همراهی کرد، زیرا تدبیر سیاسی، متفقین را براین داشت که عاقلانه در صدد برآمده و خواستند لکه تهمتی را که خودشان حقاً به محوریها می‌چسبانیدند، از دامن سیاست قمدن پرست خود دور کنند.

باينمعنی که بقلب این علمداران عدالت و مدنیت گران آمد که خودشان هم، عیناً مثل آلمانها به يك دولت ضعیف بی‌آزاری حمله کرده و همانطوریکه او من غیر حق، بیطرفی بلژیک و غیره را باسر نیزه نقض کرده، و قرارداد ضممضی بامضای خود را «یك کاغذ پاره» نامید، آنها هم با ایران بی‌طرف و بی‌آزار همان معامله را بکنند – باينجهت منصفانه در صدد برآمدند که هرچه زودتر سرو صورت عدالت پسندی باين هجوم اجباری خود داده و کلاه شرعی بین المللی برای آن درست کنند، یعنی خواستند ایران  زاراحتی چشیده را نیز لطفاً در این مبارزه بر علیه  شرکت دهند.

اینکار پیمانی میخواهد و پیمان باید از مجلس بگذرد و سهیلی رجلى است که فعلاً بهتر و زودتر از دیگران چشم مجلسیان را بدست

آورده، و بعلاوه با فراستی که دارد لزوم و فایده این اتفاق را هم برای وطنش کاملا تشخیص داده است.

پس صلاح و صرفه طرفین در این است که تقویتیش کنند و حتی اگر لازم شد او را به نخست وزیری هم برسانند.

باید انصاف داد که سهیلی هم در آن موقع کارش را خوب انجام داد و نرمی و تواضع و صورت حق بجانبی که با مهارت میتوانست برای خود درست کند کمک مؤثری به موفقیتش در این کار بزرگ کرد.

روز ۳۱ شهریور همینکه نمایندگان خارجی برای تبریک بکاخ مرمر رسیدند و با حضور خود خیال سهیلی را از حیث شناختن شاه جدید راحت کردند از همان روز به بعد وزیر خارجه ما جداً در صدد تهیه زمینه انعقاد پیمان برآمد و از دلالت و حسن شهرت فروغی و راهنماییهای متفقین و شانس خود حداکثر استفاده را کرد تا وقتیکه درست یکماه بعد توافق طرح پیمان اتفاق بـا متفقین را به مجلس بدهد و نطقی مفصل بقرار خلاصه زیر ایراد نماید:

در اینجا یکی از آقایان اشاره فرمودند و من از آن این طور فهمیدم مثل اینکه این قرارداد بازور و فشار توأم است. فقط باید بگوییم که دولت از روی مصلحت و مقتضیات مصالح کشور با این قرار موافقت کرده است و بهمان نظرهم به مجلس شورای ملی آورده است و اگر مصلحت کشور را در آن نمی‌دید با آن موافقت نمیکرد، تضییق و فشاری هم در کار نیست. این مطلب باید بکلی از اذهان خارج شود اگر بعضی از آقایان اظهار مخالفت فرمودند مخالفت آنها را

هم نباید – بیگانگان سوء تعبیر کنند و در رادیو تبلیغاتی در اطراف بنمایند.

دولت با مجلس فرقی ندارد و مجلس هم با دولت جدائی ندارد همه مطالبی که به مجلس پیشنهاد میشود البته در اطراف افسن باید گفتنگو شود، دولت و مجلس و ملت در یک مسائل مهمی که برای این مملکت روی میدهد با نظر صلاح اندیشی و مصلحت مطالعه میکنند، بنابراین جائی برای پروپاگاند نمیماند (صحیح است)

همانطور که در جلسات خصوصی مفصل بیان کردم و آقای نخست وزیر هم بتفصیل توضیح دادند چه بسا مطالبی است که در جلسات خصوصی میتوان بیان کرد که در جلسه علنی باید از ذکر آن خودداری کرد.

امروز ملل دنیا بدو دسته تقسیم شده‌اند یک دسته متخاصمین هستند که تکلیف‌شان معلوم است، دسته دیگر ممالکی هستند که داخل در جنگ نیستند و بعنوان بیطرفی و از لحاظ جغرافیائی و مصالح خودشان ناچار شده‌اند بیکی از دو طرف مایل شوند. چون این جنگ خیلی حاد و دنیاگیر شده البته به این نوع دول هم نمی‌توان ایرادی وارد کرد.

اصول بین‌المللی؛ همانطوریکه آقای نخست وزیر فرمودند اساس و مقررات خود را گم کرده است. اگر سابقاً یک دولتی بدولت دیگر اعلان جنگ میداد بایستی مقررات بین‌المللی را مراحت کند و یا اگر دولتی بیطرف بودند یک مقرراتی داشتند که آن مقررات بایستی بجای خود رعایت شود.

ولی امروز در این جنگ متأسفانه آن مقررات بهم خورده و ما هم که نمیدانیم این جنگ کی تمام خواهد شد و خدا میداند تا کی طول می کشد و بکجا منتهی می شود.

در هر صورت ما هم در این گرداب واقع شده ایم قضایائی بما رو آورده و حوادثی رخداده تأثیراتی در کشور ما کرد که تکرار آنها نتیجه ای ندارد.

دو همسایه قوی ما وارد جنگ شده اند و در یک صفت قرار گرفته اند و البته باز هم بمناسبت اینکه در یک موقعیت خاصی واقع شده ایم انتظاراتی از ما دارند و بما متوجه شده اند با این لحاظ پیشنهادهایی کردند و خواستند ارتباطی مابین هم از طریق ایران حاصل کنند خلاصه آنکه کار رسید بقضیه ورود با ایران و مبادله آن مراسلات و بالنتیجه پیشنهاد پیمان اتحاد. گویا یکی از نماینده گان فرمودند مایل مراسلاتی داشتیم دیگر این پیمان لزومی نداشت گویا این نکته توضیح داده شد که مبادله این مراسلات در یک موقعی شد که آنها با حالت خصومت وارد ایران شده بودند ولی بعد گفتند که در عالم همسایگی و دوستی میل داریم این سوء تفاهمی که بین ما پیدا شده است رفع شود.

مامیخواهیم مردم ایران و دنیا بدانند که ما با دولت ایران در حال خصومت نیستیم ما پیشنهاد میکنیم بیایید و یک قراردادی منعقد نمایید که طرفین منافع فعلی را در نظر بگیریم تا این جنگ بگذرد و دوره اش را طی کند و این قرارداد هم از بین میروند رفاقت ما برقرار دوستی ما استوار...،

این بود که پیمان اتحاد بوجود آمد؛ ممکن است بگوئید مثل

اینکه در جلسه خصوصی هم گفته‌ند، که این پیمان چه ضرورتی دارد؟ آقایان این‌ها که دولت همسایه قوی‌ما هستند این‌ها بمناسبت قضایایی بما پیشنهاد دوستی می‌کنند و میل دارند برای وقایع مهمی که در دنیا آنان را روی داده از راههای ما استفاده کنند. همانطور که در پیمان هست و پیشنهاد می‌کنند می‌گویند اوضاع اقتصادی شما بد است. امروز شما با هیچ جای دنیا ارتباط ندارید و سیله ندارید حیات اقتصادی خودتان را تأمین کنید ماحاضریم که بشما کمک کنیم ما چه بکنیم بگوئیم نه، اینکه شرط مملکت داری نیست!

اگر می‌گویند مطمئن باشید که باستقلال شما خدشه وارد نمی‌شود اگر می‌گویند بعداز آن موقع معین که در قرارداد پیش بینی شده خاک ایران را ترک خواهیم کرد! ما بگوئیم اینکار را نمی‌کنیم؟ باید یک نکته مهم را هم از نظر دور نداشت و آن این است که متأسفانه یک سوء‌ظن برای متفقین ایجاد شده است و یکی از فوائد این قرارداد این است که آن سوء‌ظن هم مرتفع می‌شود و اعتماد جای آن را خواهد گرفت و آنها خواهند دانست ماهم قصدی نداریم و بدوستی با همسایگان خود اهمیت میدهیم. بالاخره ما با آنها همسایه هستیم، تا هستیم و تاروسیه و انگلستان هستند باقیستی روابط داشته باشیم و روابط محکم داشته باشیم و منافع خودمان را بادوستی و حسن تفاهم حفظ کنیم و در این گیرودار دنیائی که معلوم نیست چه خواهد شد ما هم بالاخره باید تکلیف خودمانرا بدانیم...

بعضی از آقایان دائمًا اشاره می‌کنند ما با همسایگان عهدنامه داریم و مواد عهدنامه را در اینجا می‌خوانند.

عرض کردم این قرارداد فعلی را یک وضع خاص و فوق العاده‌ای پیش آورده است. این قرارداد دائمی نیست جنگ که تمام شد این قرارداد هم از بین میرود و این حرفها هم تمام میشود.

آقای مؤید احمدی راجع به «کونتر پروژه» اشاره‌ای فرمودند ایشان که در کارهای پارلمانی سابقه زیاد دارند خوب میدانند که کار عهدنامه و قرارداد امری است بین دو طرف. البته گفتگو میشود؛ مشاوره میشود.

اگر بنا بود آن «کونتر پروژه» که تنظیم شد قبول کنند دیگر مشاوره و مذاکره موضوعی نداشت. «کونتر پروژه» طوری تنظیم شده بود که آنچه را ما میخواستیم منظور کرده بودیم وقتی که فيما بین گذاشته شد، یک قسمت را قبول کردند یک قسمت را قبول نکردند و این پیمانی که تقدیم مجلس شورای ملی شده آن طرحی نیست که روز اول دولتین بما پیشنهاد نموده بودند روی آن خیلی مذاکره شده است تا بالاخره باینجا رسیده که ملاحظه میفرمائید...»

مطالعه همین یک نطق و تجزیه و تحلیل دقیق آن برای اهل نظر کافی است که بخوبی قیافه حق بجانب سهیلی را پیش خود مجسم کنند، و طریقه شیره مالی او را در مجلس بفهمند، و رمز موافقیت و سوکسه او را نزد نمایندگان دوره دوازدهم کشف نمایند و ضمناً مهارت و نرمی منفردی که در شهریور از خود بروزداد بشناسند. زیرا در آن موقع که فضای تهران بشدت مسموم تبلیغات محصور شده بود، و هجوم بدون اتمام حجت و بدون خبر متفقین هم غیرت وطن خواهان صدمیمی را سخت مشتعل ساخته، و حربه کارگر و مؤثری به رادیو برلن

داده بود، بدست گرفتن و انجام دادن دفاع یک چنین پیمانی هم مهارت زیاد و موقع شناسی میخواست و هم شجاعت و وطن دوستی.

خلاصه سهیلی بكمک فروغی پیمان را گذرانید و در تاریخ نهم بهمن ۱۳۲۰، نمایندگان شوروی و انگلیس از یکطرف و خودش از طرف دیگر آن را امضا کردند.

باید انصاف داد که اکثریت نمایندگان مجلس هم، باهمه بیکارگی و سستی و جبنی که به آنها نسبت میدادند، معذلك در این قضیه حیاتی شهامت و روشن بینی و میهن دوستی قابل تمجیدی از خود بروز دادند و در مقابل تأثیر زیاد آنهمه هو و جنجال تبلیغات آلمان فاتح، که دنیا را از شدت سرعت پیشروی انگشت بدھان کرده بود، مقاومت نشان داده و علی رغم غیرت جاهلانه عدهای از وطنپرستان تبلیغ شده، پیمان را پس از چهل روز کشمکش سخت تصویب نمودند. سهیلی پس از امضای پیمان، بشکن زنان بخانه برگشت و قبل از عالم خیال لذت ضیافتی را که بافتح خار این موقیمت در کاخ وزارت خارجه خواهد داد میچشید.

نمایندگان روس و انگلیس و سایر کشورها را میدید که با خانم‌هایشان سر میز شام نشسته‌اند و میدید که چگونه همه چشمشان بنور موقیتی که دور سر این دیپلمات ماهر جوان میدرخشید خیره شده است - چه خنده‌های محبت آمیز (!) و پرمعنایی که در آنشب به مقاطران حسود و بخیل وزارت خارجه خود تحویل بدهد... چه خود آرائی‌ها که بکند...!

یك روز بعد اين روئيای لذيد بحقيقت پيوست، و سهيلی در سر ميز شام رسمي که بافتخار اين پيمان در تالار وزارت خارجه داده شده بود، گيلاس خود را برداشت و بالكتى که هيجان در زبانش ايجاد کرده بود، يك نطق مختصر «پرو توکلي» ايراد کرد، و گيلاس را در ميان کف زدن «تشريفاتي» حضار بسلامتی متفقين نوشيد و عيناً مثل امير ارسلان نامدار، سر گرم باده ناب گردید.

سم صدارت

بدبختی و باختهای بازی سیاست در این است که غالباً «سیاست باز» هم مثل قمار باز، بهیچ بردی قانع نمیشود. اینهمه سوکسه و موقیت ممکن نبود سهیلی را راحت بگذارد و او را بخيال زمامداری و نخست وزیری نیاندازد. «برای زمامداری ایران من چه چیزی از فروغی علیل مریض افتاده کمتر است؟ منکه از نزدیک نخست وزیران را در حین انجام نخست وزیری دیده‌ام. میدانم که این شغل هیچ تخصص - هیچ معلومات خاص، و هیچگونه قوه و قدرت غیر عادی لازم ندارد - امروز زمامداری یعنی فراهم ساختن رضایت متفقین، و در درجه دوم شیره مالیدن بسر و کلا، و در درجه سوم موافقت شاه... مردم هم که داخل آدم نیستند... خوب منکه این هر سه عامل را بهتر از هر کس در دست دارم چرا خودم نخست وزیر نشوم؟»

او ضایع ایران هم فوق العاده برای یک چنین فکری مهیای تشویق او شده بود، یعنی اولاً، تغییر رژیم توقعاتی در مردم ایجاد کرده بود که میخواستند بسرعت تظاهراتی دردفع آثار دوره ~~کُلِّ شاهده~~ شاهده گفند و اینکار از فروغی ساخته نبود.

ثانیاً ورود قشون بیگانه یکنوع عصباً نیتی در همه ایجاد کرده بود که میل واژگون ساختن هرزمامداری را در آنها تقویت میکرد، زیرا بطوریکه میدانید، میل واژگون ساختن از خصائص حالت‌های عصباً نیتی است.

ثالثاً گرانی عجیب و کم یابی خواربار، و خطر قحطی، و پیچیدگیهای امور اقتصادی، و تثبیت نرخ لیره به ۱۴۰ ریال و غیره، نارضایتی شدیدی در مجلس و محاافل سیاسی برعلیه فروغی بوجود آورده بود که رادیو برلن هم هرشب آنرا شدیدتر میکرد - شبی نبود که اسم آن مرد محترم را با انواع فحش‌ها در رادیو فریاد نکنند و پسر ارباب کیخسرو کلمه «جهود» را باتشدید و با تمام کینه‌ایکه نازیها در این کلمه تزریق کرده‌اند بدنبال اسم فروغی بی‌گناه نیچسبانند.

سهیلی تمام این تحولات را بنفع خود میدید و مثل آشپز با -

حواله‌ای دائم در مطبخ مجلس مشغول «پخت و پز» بود - تا بالآخره و کلاع فشارشان را زیاد کرده و فروغی را خواستند بیاندازند، ولی طرفدارانش نگذاشتند و گفتند اگر وزرای لایق و کاربر به او بدهیم ممکن است فعالیت آنها تحت هدایت حکمت و فلسفه فروغی مملکت را نجات بدهد.

بنابراین کابینه قرمیم شد، لیکن دولت در موقع معرفی بیش از ۶۵ رأی موافق پیدا نکرد، فروغی هم که شهوات سیاسی خود را طی کرده و ولعی برای زمامداری و فحش خوردن نداشت همین را بهانه کرد و در رفت، یعنی درست یک ساعت پس از رأی اعتماد استعفا داد و برای اینکه مزاحمش نشوند از خانه خودش هم بدون نشانی فرار

کرد - فقط روی کاغذ چیزی باین مضمون نوشت که «اعلیحضرت مأموریت تشکیل کابینه را بنا بتمایل مجلس بنده محو فرمودند، لکن چون خودم را قادر برفع بحران نمی‌بینم استعفا میدهم، از شهر هم خارج شدم تا بحران متوجه من نباشد... الخ» این کاغذ را روی میز خانه‌اش گذاشت که وقتی و کلا می‌آیند بخوانند.

روز بعد؛ که جمعه بود سهیلی در منزل شمیران خود نزدیک بخاری نشسته و در خیال؛ با وعده‌های و کلا بندبازی می‌کرد که تلفن زنگ زد و او را از قصر اعلیحضرت احضار کردند.

نیمساعت بعد وقتی در حضور شاه خم می‌شد شنید که زمامداری کشور شاهنشاهی ایران را باو تکلیف می‌کنند.
- «من شما را احضار کردم که زمامداری را بشما واگذار کنم، چون احساس کرده‌ام که تمایل نمایندگان مجلس بشما بیشتر است.»

سهیلی در مقابل نزول این سعادت عظیم و موهومی که مدت‌ها آرزویش را می‌کشید، خود را نباخت، و ظاهرآ آنرا یک چیز خیلی عادی تلقی کرد، و حتی ابتدا از قبول آن هم بامهارت و ادب استنکاف کرد و گفت:

- «قربان آقای فروغی را نباید از دست داد... (و همین که از وجنات شاه فهمید که نسبت به او مضمون است، اضافه کرد:) بنده خودم متعهد می‌شوم که آقای فروغی را پیدا کنم و به حضور بیاورم تا شاید زمامداری را قبول کند.»

بالاخره اعلیحضرت باحال تأثر گفت: «آن پیر مردهای مان... اینهم جوانهایمان...! پس کی باید برای این کشور کار کند؟» سهیلی با کمال زرنگی در اینجا انکار را کافی دانسته و با تغییر لحن یکمرتبه گفت: «قربان بنده از قبول مسئولیت وحشتنی ندارم؛ فقط فروغی را بمناسباتی برای نخست وزیری مناسب‌تر میدیدم حالا که خاطر ملوکانه متوجه بنده است با افتخار قبول میکنم...» به این طریق آقای علی سهیلی در ۱۶ اسفند ۱۳۲۰ فرمانفرما و صدر اعظم کشور سیروس گردید و همانطوریکه «کوتاه» در موقع رسیدن به روم از خوشحالی فریاد کرد و گفت: «بالاخره من متولد شدم!» همانطور هم سهیلی وقتی بالای پله‌های سرسرای کاخ ابيض رسید، نفس عمیقی کشید و دردش گفت. «سهیلی؛ بالاخره رسیدی!» نطقیکه برای تقدیم برنامه و معرفی وزرايش تهیه کرده بود شاهکار روان شناسی پارلمانی و موقع سنجی بشمار می‌رود، و بهمین جهت هم اکثربتی که در مجلس پیدا کرده در این مشروطه سوم هیچ نخست وزیری تاکنون پیدا نکرده و این نکته موجب تعجب همه شده است. رمز اینکار اینست که سهیلی فهمید در فضای فکر مجلسیان فعلا دو نکته متضاد محور اساسی تمام تمنیات آنها است، و بقیه هرچه میگویند ادبیات است...

بنابراین اگر در ضمن برنامه از این دو حیث وعده و امیدی با آنها داده شود، سوکسه کابینه حتمی خواهد بود - یکی از آن دو نکته این است که وکلا پس از بیست سال زبان بستگی طبیعتاً عکس-العملی در فکرشان پیدا شده و لوع زیادی برای اظهار عقیده و دخالت

در تمام امور دولت دارند، یعنی میخواهند تلافی گذشته را درآورده و دویست در صد از حق حاکمیت خود استفاده نمایند و در هر موضوعی طرف شور و استجازه قرار گیرند.

— باینجهت سهیلی پس از هندوانه‌های زیادی که زیر بغل و کلا گذاشت، گفت: «... در این راه نه فقط برای گذراندن قوانین همکاری مجلس شورای ملی را انتظار دارد بلکه در موارد ضروری از آقایان نمایندگان محترم از لحاظ اطلاع کامل باوضاع محل برای مشاوره و صلاح اندیشی و چاره جوئی بهر طریق دیگری که ممکن باشد توقع همراهی خواهد داشت و بمساعدتشان مستظر خواهد بود...»
(البته عموم نمایندگان فریاد کشیدند، صحیح است)

... بطور خلاصه مشکلات و پیچیدگی‌هایی که در امور داخلی کشور پدید آمده مقتضی آنست که مجلس شورای ملی و دولت بیش از آنچه در اوقات عادی لزوم دارد دست همکاری و یگانگی بهم بدهند (عموم نمایندگان، صحیح است) و در معضلات امور فکر و توائی خود را رویهم بروزن (صحیح است)...»

از این عبارت ملاحظه میفرمایید که سهیلی با چه تردستی این حس «عظمت جوئی» نمایندگانرا، که بقول «فروید» قسوی ترین غریزهای انسانیست نوازش و راضی کرد.

نکته مهم دیگر که در آنروزها، عیناً مثل امروز، ورد زبانها و مورد تقاضای همه بود مسئله فعالیت و قوت دولت بود. فروغی پیرمرد را بهمین جهت تخطیه میکردند و سهیلی را بیشتر تحت عنوان «یک کابینه جوان» سرکار آوردند تا فعالیت و قوت نشان بدهد — البته همه

میدانیم که قدرت یک کابینه با اعمال نفوذ فرد فرد و کلاع درست «کوشه و ریش پهن» است. بنا براین ظاهرًا بنظر عجیب میآید که وکلا بخواهند هم دولت قوی باشد و هم تحت نفوذ فرد فرد و کلاع قرار گیرد.

ولی این مسئله را وقتی بشکافیم میبینیم که حقیقتاً عجیب نیست، زیرا اولاً خود مانهم اگر در صندوق خانه‌های قلبمان کاوش کنیم، هر روز چندین فقره تمایلات صدر رصد مخالف همیگر مشاهده خواهیم کرد و ثانیاً در مورد وکلا مطلب اینجاست که هر نماینده‌ای وقتی میگوید ما دولت قوی لازم داریم، مقصودش فقط اینست که دولت قوی سرکار آید که منحصرًا تحت نفوذ او باشد. — عیناً مثل آن مردی که می‌گفت: «زن نجیب کسی است که فقط باشوه‌رش باشد و بامن!»

سهیلی این نکته دقیق و مشکل را نیز درک کرد و عبوراً گفت: این نکته را نیز زائد نمی‌داند تذکر دهد که دولت برای نیل به این منظور از هرگونه اعمال قدرتی که لازم باشد فروگذار نخواهد نمود» همین اشاره کاملاً کافی بود و اگر یک جمله دیگر باین موضوع اضافه میشد هم اثر نکته اولی را میشکست و هم تولید سوع‌طنی در وکلای دیکتاتوری چشیده مینمود...

وزرائی را بقرار زیر معرفی کرد:

«مجید آهی، وزیردادگستری - علی اصغر حکمت وزیر بهداری - محمود بدر، دارائی - سرلشکر جهانبانی، جنگ - مصطفی عدل، فرهنگ - یدالله عضدی، راه - عبدالحسین هژیر، پیشه و هنر - احمد حسین عدل، کشاورزی - فضل الله بهرامی، پست و تلگراف - وزارت کشور را خود

بنده عهده دار خواهم بود و چون کسی که برای وزارتخارجه درنظر گرفته شده در تهران نیست، پس از ورود معرفی خواهد شد تاوردود ایشان خود من کفالت خواهم کرد.»

از ۱۰۶ نفر عده حاضر ۱۰۱ رأی موافق داده شد، دو رأی ممتنع و فقط یک رأی مخالف - و این در دموکراسی مابیسا بقه است.

دوراهی اخلاقی

موقعی که سهیلی با یک چنین اکثربیت قریب به اتفاقی زمامدار ایران شد، یکی از خطرناکترین و مشوش‌ترین مواقع سیاسی و اجتماعی ایران بشمار می‌رود – قبول ناخداشی در آن تلاطم طوفان خشنمناک، یا دل شیر میخواهد و اعتماد بنفس محکم و نقشه مسلم، یا تفویض مخصوص میخواهد و بی‌اعتمانی کامل بمسئولیت و وجودان. سهیلی گرچه خیلی ترسو نیست، ولی گویا دل شیر هم ندارد، و چیزی را که حتماً دارا نیست آن نقشه مسلم است و اعتماد بنفس محکم.

دری به تخته خورد و یکمرتبه خر تو خری کامل بوجود آمد، و عیناً مثل موقعاً آتش سوزی یا آشوب، و کلای مجلس هم در آن پریشانی مستعد بودند که مهار کشور را بدست هرداوطلب و راهنمائی بسپارند، مشرط براینکه دو صفت متضاد نشان بدند: یکی این که جرئت و جسارت بدست گرفتن زمام را ابراز بکند، و دیگر اینکه بزنگاه یک سهیلی سر راه بود که این هردو خاصیت را داشت، یعنی از یکطرف عشق صدارت چشم‌ش را خیره کرده و ابدآً مسئولیت

بزرگ و جدانی را که سر نوشت پانزده میلیون جمیعت وابسته با آن بود؛ نمی دید، و از طرف دیگر حسن سلوک و نرمی و شلی مسلم و معلومش، شایعه هر گونه قلدری و دیکتاتوری را از او دور می کرد.

این بود که وکلای تازه بیدار مجلس خواستند منتهای همکاری و پشتیبانی را نسبت بکابینه سهیلی بروز بدھند تا بلکه این رئیس وزرای جوان تشویق شده و بخلاف فروغی پیر با خطرات عجیبی که ایرانیان را تهدید می کرد مردانه مبارزه کند.

وقتی در با غ مجلس بجای گل و سبزه، سبب زمینی کاشتند پشت مجلسیان لرزید، و آنوقت قیافه هولناک قحطی را دیدند؛ و حرفا های سهیلی که راجع به بهم ریختگی اوضاع و گرفتاری های بیحد و حصر، و موقعیت مهم و باریک ایران، و خطر هرج و مرج و آشوب می گفت؛ در دلشان اثر کرد؛ و درواقع با آن رأی اعتماد کامل خواستند دستی بزنند پشت این تازه زمامدار، و به گویند «برو... جانمی... برو و این دردهای مارادوا کن و ما هم پشت ایستاده ایم...» ولی سهیلی مرعوب عبارت پردازی های پوکی که بعضی از تشنگان دروغی آزادی بیان می کردند شد، و عطش کاذب آنها را واقعی پنداشت، و ابدآ نفهمید دل و کلا و دل ملت در آن موقع بخصوص چه می خواهد.

یک عدد غریق دلشان چه می خواهد؟ دلشان می خواهد که ناخدا با کمال قدرت و صلابت امر کند، دستور بدھد، و تکلیف هر کسرا خودش آمرانه معین کند... .

شما در نظر بیاورید کاپیتنی را که بجای تصمیم و تحکم، باید

و با یکی ییکی سرنشینان کشتنی شکسته مستغرق، مشورت کنند، و با کمال خوش سلوکی بعقیده ضد و نقیض هر یک از آنها هم ترتیب اثر بدهد و بنابراین دقیقه بدقيقة رأی و تصمیم خود را بنا بخواهش هر یک عوض کنند...

و کلا هم با آن رأی اعتماد بیسابقه‌ای که دادند، از سهیلی نخست وزیر جوان، باهوش، همان اولی را میخواستند، و اگر هم آن انتخاب شد گان رضا شاه، در ظاهر فصاحت و بلاغت عوام فریانه خود را صرف مطالبه حق حاکمیت ملت مینمودند، ولی در باطن در یکسی می‌گشتند که باوجهه دموکراسی رل رضا شاه را در این مدت آشوب و خطر بازی کند و آنها را با تمام معنا اداره نماید...

سهیلی درست بعکس این رفتار کرد، و به هیچ خواهش مشروع یانا مشروع و کلاع و هوچی‌ها جواب رد نداد، و از این عمل سه نتیجه بسیار مضر حاصل کرد که برای عبرت نخست وزیران دیگر بی‌مورد نیست تذکر دهیم:

اولاً، وکلاع هم، مثل سایر مردم متوسط، هرچه خواهش‌ها و تمدنیات خود را پیش سهیلی مقبول قر دیدند؛ بهمان اندازه جریتر و پر توقع قر شدند، تا بحدیکه حدی برای خورده فرمایشات شخصی آفایان باقی نماند.

ثانیاً چون برآوردن تمام این خواهش‌ها غیر ممکن بود سهیلی ناچار سر آنها را هر روز شیره میمالید و با کمال خونسردی و صراحت با آنها دروغ میگفت نتیجتاً لقب «دروغگوی نمره اول» را برای خود مستحقاً خرید.

ثالثاً چون در برآوردن خواهش‌ها قصدش فقط دفع شر و کلا بود، و صحیح یا ناصحیح بودن خود آن کار را زیاد مراعات نمیکرد، بنابراین در دوره او خواهش کسانی بیشتر انجام میشد که شروع‌تر و در دشمنی خطرناک‌تر بودند و چنان که می‌دانید، غالب تقاضاهای نامشروع هم از همین طبقه است نه از مردمان بردبار باگذشت متین و باآبرو-حاصل مسلم این رویه این است که هر کس دهن دریاده‌تر و هتاکتر و بی‌آبرو‌تر باشد جلو‌تر می‌افتد و تمییاتش بیشتر انجام می‌شود. در واقع مثل این است که دولت جائزه و مزایائی به‌هتاکان و دهن دریدگان بدهد، و دیگران را عملاً باین رویه تشویق و ترغیب و حتی اجبار کنند... و سهیلی متأسفانه در سر دوراهی مهم اخلاقی تاریخ، این کار را کرد، و مردم ایران را به این راه رغبت داد...

کرم از خود میوه است

از تصادفات و شانس گذشته، عواملی که موجب سرکار آمدن سهیلی شد؛ بطوریکه در فصل‌های پیش دیدیم، مهمترینشان حسن سلوک و بی‌افادگی، و خضوع و خشوع و شیره مالی، و سخت و شق نبودن سهیلی بود.

ولی همین صفات که برای رسیدن بقدرت و روآمدنش مفید و مؤثر بود، وقتی بقدرت رسید دیگر بدردش نخورد، بلکه بعکس موجب تضعیف حتمی او شد، و این کاملاً موافق منطق سیاسی است، زیرا هر لی را که انسان در صحنه تاثیر زندگی بازی می‌کند، باید حتماً اطوار و ژست‌های مخصوص همان رل را اتخاذ کند و از جلد سابق خود بیرون آید.

بازیگری که دیروز رل یک عاشق مستمند دل نازک اشکباری را بازی می‌کرده، وقتی امروز می‌خواهد جای نادرشاه افشار به نشیند؛ البته نباید دیگر همان گردن کج و ناله ضعیف دیروز را ادامه دهد. بدیهی است که کسی برای نادرشاه ناله کن و گردن کج، تره هم خورد نمی‌کند – و بدیهی است که کسی برای نخست وزیر ضعیفی که قدرت «نه» گفتن به هیچ‌کس را ندارد، و در مقابل هر کسیکه بیشتر

پارس کند بیشتر خم میشود، البته احترام و قدرتی قائل نمیشود - و اگر مردم برای دولتی قدرت و احترام قائل نشدند بزودی هرج و مر ج حکمفرما میشود، بطوریکه شد.

در ماههای اخیر زمامداری اول سهیلی، نه تنها ملت و مجلس همکاری و پشتیبانی کافی از دستگاههای دولتی نداشتند، بلکه بعکس اشخاص مباراکه و افتخارشان را در این میدانستند که بر علیه هر مقررات و هر دستور مشروع دولت هم عصیان کرده و بطبعیان و عصیان خود هم مفتخرآ نظاهر نمایند.

سهیلی بجای اینکه از عکس العمل خطرناکی که در نتیجه تبدیل دیکتاتوری پیدا شده بود، با نقشه و تدبیر و دانش، جلوگیری کند، با سعی تمام (من غیر عمد) به شدت آن کمک کرده، و از این حیث ضرر غیر قابل جبرانی به سیاست داخلی و خارجی و آتیه ایران وارد ساخت.

اینکه میگوییم «من غیر عمد» علتیش این است که سهیلی را مرد وطن دوست و خوش نیتی میدانم، و باور نمیکنم که اگر نتیجه مضر اعمالش را بطور وضوح و مطمئن میدید، هرگز بنخست وزیری تن در میداد.

او مطالعه کافی در عمل طبیعی تحول یک رژیم بر رژیم دیگر را نداشت و ندارد.

او هم مثل غالب رجال ما، هرگز در صدد این برنیامده است که بفهمد چه عوامل سیاسی و اجتماعی موجب این میشود که مثلاً یک «حکومت اشرافی» مبدل به «حکومت جاه طلبان» میشود، و چرا

جاه طلبان خواه نخواه، پس از چندی جای خود را به «حکومت سرمایه داران» میدهند، و برای چه رژیم سرمایه‌داری خود بخود مبدل به «دمو کراسی» میگردد و چظور میشود که از قلب دمو کراسی یکمرتبه قیافه قلدر «استبداد» ظاهر میگردد؟

بحث این قضیه هم؛ مثل معماه عشق، هزارها سالست که مغز کوچک و پر مدعاى جنس دوپا را مشغول داشته است؛ و هنوز هم حل آن بصورت قانون در نیامده؛ و در نظامات هیچ جامعه‌ای، بطور مستقر، جایگیر نشده است. ولی معذلك بی اطلاعی از این مباحث، و بی اعتمائی باصول مسلم آن، برای یک مرد سیاسی جزء گناهان کبیره شمرده میشود.

عیناً مثل این است که نجاری را عنوان جراح به بالین مریض «آپندیسیت» داری ببرند و او بااره و تیشه کند خود عهده‌دار عمل جراحی شود، و بدون هیچگونه اطلاع طبی، دلش را بدریسا زده و شکم مریض را پاره کند. اسم این اقدام را نمیشود «جرئت ورشادت» گذاشت، بلکه عنوان «بی اعتمائی به مسئولیت وجدانی» و امثال آن مناسب‌تر است.

قانون طبیعی تحولات سیاسی

خواهشمندم یا این فصل را نخوانید یا
دوباد و بادقت و باسر فارغ بخوانید.

اشاره مختصری که در مقاله پیش راجع به قانون طبیعی تحولات سیاسی شد، مرا مفتخر به چندین سؤال تلفنی و حضوری و کتبی کرد و رفقا از بنده خواستند که عقاید حکمای فن را در اینخصوص مطالعه و بیان کنم.

خود این ابراز علاقه موجب تشویق و امیدواری زیاد است، و بشارت میدهد که انسا الله در آتیه بازیگران آینده ماباتوجه باهمیت موضوع، و بسامجهز شدن بعلم بسیار بغرنج و پیچیده و مشکل «سیاستمداری» جرئت قبول مسئولیت نمایند، ومثل گذشته، نجاران ادعای جراحی و جراحان دعوی سیاستمداری نکنند.

ولی متأسفانه از برآوردن خواهش این رفقا فعلا معدورم، زیرا اولا مطالعات ده پانزده ساله بنده در این زمینه بهیچوجه کافی برای اظهار عقیده منجز وراسخ نیست و ثانیاً بیان عقاید دیگر آنهم در این مختصر نمیگنجد، و خودش موضوع رساله‌ای مفصل جداگانه‌ای خواهد شد که انشا الله اگر فرصت وحوصله‌ای دست داد در آتیه مترجم

افکار بزرگان شده و خلاصه‌ای بعرض دوستان خواهم رسانید.
معدالک برای اینکه سرپیچی از خواهش خوانندگان چندین ساله خود نکرده باشیم، و اگر بچند سطر اکتفا فرمایند؛ در اینجا خلاصه‌خیلی مختصری از عقاید «پدر فلسفه دنیا» را بیادشان می‌آوریم تا مطالبی که مربوط بر زیم‌های مختلف حکومت‌ها گفته شده و می‌شود بهتر روشن گردد.

— «استاد منطق سیاسی و اجتماعی دنیا» معتقد است که مردم یک جامعه‌ای از پنج قسم خارج نیستند:

- یا از طبقه اشرافند

- یا از طبقه جاه طلبانند

- یا از طبقه متهم‌لانند

- یا از طبقه بی‌پولانند

- یا از طبقه مستبدان

و معتقد است که اگر دنیا را بحال خود بگذارند و فلاسفه انگوکش نکنند، خواه نخواه هر یک از این پنج طبقه به ترتیب و پی‌درپی بحکومت خواهند رسید؛ و طبیعتاً هر کدام از آنها که چنگالشان بقدرت بند شد فوری یک نوع رژیم و رویه خاصی در اصول مملکت داری بوجود خواهند آورد که کاملاً بباب دندان و مناسب منافع خودشان باشد.

پس بنابراین پنج قسم حکومت وجود دارد و پنج طبقه مردمی که اخلاقشان با آن رژیم‌ها جور است....

از طرف دیگر بحکم نظام تغییر ناپذیر و بی‌رحم دنیا، مقرر

است که «هر چیز یکه در دنیا متولد شد و بوجود آمد، بدون استثناء، باید دیر بازود حتماً بمیرد و نیست شود...» یعنی بقول فیزیک‌دانها تغییر شکل دهد!»

انسان و حیوان و درخت و سبزه و حتی سنگ و فلزهای از این قانون بی‌عاطفة شقی مستثنی نیستند و همه مردنی هستند؛ و همه مردنی هستیم.

بهمین نهج قوانین و مقررات و رژیم‌های مختلف حکومتمن هم که مصنوع مامردانی‌های است، طبعاً تابع همین نظم آهنین می‌باشد و خواه نخواه «باید» همه بمیرند، یعنی تغییر شکل داده و بصورت دیگری درآیند.

خوب حالا ببینیم عوامل و موجبات مرگ و میر این رژیم‌های مختلف کدام است؟ یعنی بقول سیاسیون عمل این «تحولات سیاسی» چیست؟ و ببینیم چه امراض و چه میکروبها ای بجان هریک از پنج حکومت نامبرده می‌افتد که آنها را علیل و بیچاره کرده و آنها را از بین می‌بیند...

رژیم آریستو کراسی

اول از طبقه اول یعنی اشراف شروع کنیم...

افراد این طبقه که ابتدا بـواسطه رشادت، از خـود گـذشتگـی فضـائل علمـی و اخـلاقـی و نوع دوـستـی بـمقـام «اـشرـافـیـت» حـقـيقـیـ رـسـیدـه، و شـرـیـفـترـین هـمـشـهـرـیـها شـناـختـه شـدـه و بهـمـیـن جـهـت بـحـکـومـت رـسـیدـه اـنـد هـمـینـکـه مـدـتـی برـکـرـسـی فـرـماـنـفرـمـائـی مـسـتـقـرـ وـمـحـکـم شـدـنـد؛ و مـقـامـ خـود رـا تـبـیـت و مـطـمـئـن و بـیـخـطـر دـیدـنـد، کـمـ کـمـ مـتـدرـجـاً تـنـزـلـ کـرـدـه و پـلهـ پـلهـ تـنبـیـل و تـنـ پـرـورـ و عـیـاش و خـودـخـواـه و کـمـ اـنـصـافـ مـیـشـونـد، و فـقـطـ تـنـهاـ خـصـلـتـی کـه اـزـ فـضـائـلـ اـشـرافـیـتـ حـقـيقـیـ درـ وـجـودـشـانـ بـیـادـگـارـ باـقـیـ مـیـمـانـ هـمـانـ حـسـ «جـاهـ طـلبـیـ» استـ وـ بـسـ - و درـ اـيـنـ صـورـتـ الـبـتـه هـرـ کـسـ کـه درـ بـینـ آـنـهاـ حـسـ جـاهـ طـلبـیـشـ بـیـشـترـ وـ اـنـصـافـ وـ وـجـدانـ وـ عـدـالـتـشـ کـمـتـرـ استـ، زـوـدـتـرـ وـ آـسـانـتـرـ اـزـ دـیـگـرـانـ مـیـتوـانـدـ پـارـوـیـ هـمـهـ چـیـزـ گـذـاشـتـهـ وـ خـودـ رـاـ بـالـاـ بـکـشـدـ وـ بـقـدرـتـ دـسـتـ پـیـداـ کـندـ.

باـينـطـرـیـقـ، چـنانـکـه مـلاـحظـه فـرمـودـیدـ، اـزـ بـطـنـ خـودـ «اـشـرافـیـتـ» نـطـفـهـ شـوـهـیـ بـوـجـودـ مـیـآـیـدـ کـهـ، مـثـلـ «نـرـونـ»، شـکـمـ مـاـدـرـ خـودـ رـاـ دـرـیدـهـ وـ اوـ رـاـ نـابـودـ مـیـکـنـدـ وـ رـژـیـمـ «قـیـمـارـشـیـ» یـعنـیـ حـکـومـتـ جـاهـ طـلبـانـ رـاـ بـوـجـودـ مـیـآـورـدـ...

رژیم تیمارشی

جاه طلبان همینکه بقدرت رسیدند چون از حکومت کردن هیچ منظور دیگری جز مقام و عیش و خوشگذرانی و لمحه ندارند، و برای اینکار پول زیاد لازم است؛ بنابراین تمام قدرت خود را صرف پیدا کردن پول مینمایند – و طبیعتاً هرچه احترام پول در نظرشان زیادتر میشود، قدر و منزلت شرافت و درستکاری کم میگردد – باین معنی که اگر تمول و شرافت را در دو کفه یک ترازو بگذارید، بهر اندازه‌ای که بتمول افزوده و کفه آنرا پائین تر و سنگین تر کنید، بهمان اندازه هم کفه شرافت طبعاً سبک‌تر شده و بالاتر میرود.

بنابراین در کشور یکه مردم تمکین و احترامشان فقط به تمول و تمولداران است، قطعاً به فضائل علمی و اخلاقی اعتماد و احترامی ندارند. و دانشمندان و نویسنندگان و هنرپیشگان که مغز جامعه، یعنی درجه اول اشراف حقیقی باید بشمار روند، در نظر دولت و مردم مقام و منزلتی ندارند، و حتی فلان دلال یا فلاں مقاطعه کار پولدار را بر آنها ترجیح داده و محترم‌تر میشمرند.

در این صورت طبیعتاً اشخاص هم میروند در بی چیز یکه طرف احترام و ستایش مردم است. و چون فقیر بودن موجب تحفیز و

تنزلست، و چون آدم بی‌پول در مقامات عالی راه ندارد، بنابراین خود بخود مشاغل و مزایا و مقامات عالی حق مشروع متمولین شناخته می‌شود، و غالباً جوانان هم سعی می‌کنند جزو آن طبقه‌ای بشوند که توده عوام بعنوان زرنگی و لیاقت تمول آن‌ها را تمجید و ستایش می‌کند، و به این ترتیب «رژیم اولیگارشی» یعنی حکومت پولداران بوجود می‌آید...

رژیم اولیگارشی

نتیجه منطقی و مسلم یک چنین رژیمی این است که دروازگذاری مشاغل دولتی و خدمات عمومی دیگر ابدأ تحصیل و تخصص و فضل و اخلاق ملاک عمل نیست و در زندگی خانوادگی هم همینطور مردم فقط در پسی داماد و اقوامی میگردند که پولدارتر است و آنوقت عیناً مثل این میشود که شما در دریا سرنوشت کشتی خود را بجای اینکه بدست مجبوب ترین و مقدرترین و لایقترین و بالانصافترین ناخدا ایان بسپارید، فقط در پی کسی بگردید که صرفاً متمويلتر است. در یک چنین رژیمی کم کم تمام مردم فقیر میشوند، باستثنای رؤسا و عددی خیلی قلیلی که وابسته بآنها هستند. زیرا زور دست کسانی است که فقط عاشق ثروت بوده و دائم به رکجا دیوانهوار در پی معشوقيان میگردند.

این عشاق دیوانه هم، مثل تمام عشاق دیوانه دیگر، هرگز حدی برای خود قائل نیستند و هرجا مالی یافته شود به رو سیله ای شده از کف صاحب شیر و میآورند؛ و این رویه همینطور ادامه خواهد داشت.

تا وقتیکه عده فقراء خیلی زیاد شده و دولت متضاد و مخاصم در قالب یک کشور بوجود آید؛ یکی حکومت رسمی سرمایه داران

و دیگری حکومت غیر رسمی و هرج و مرجی فقرا و گدایان از جان گذشته. این دو قوه هرج و مرجی آنقدر بایک-دیگر کشمکش و جدال و خونریزی میکنند تا از این «انارشی» بالآخره یک «حکومت ملی» واقعی بوجود آید و «دموکراسی» حقیقی زمام کشور را بدست گیرد؛ یعنی اکثریت مردم آزادانه در سرنوشت خود دخیل و سهیم گردند.

رژیم دموکراسی

در خود دموکراسی هم مثل رژیم‌های سابق الذکر، کرمی از جنس خودش بوجود می‌آید که بالاخره آنرا فاسد کرده و معدومش می‌سازد. همانطور یکه در رژیم اولیگارشی و حکومت پولداران، فقط، زیاده روی در جمع ثروت عاقبت باعث فنای آن رژیم گردید، همانطور هم در رژیم دموکراسی، یعنی حکومت آزادی، فقط زیاده روی در خود آزادی موجب فنای آن و پیدا شدن استبداد و دیکتاتوری می‌گردد – (و ما الان یک نمونه بسیار گویا و یک شاهد صادقی دروضع کنونی کشورمان داریم.)

نتیجه مسلم این زیاده روی این است که اولاً آن حد لازم و مفید یکه آزادی افراد را محدود به آسایش و حقوق دیگران می‌کند از بین می‌رود، و هر کس هرچه دلش خواست، بنام آزادی، بر سر دیگران می‌آورد، و هرچه بر زبانش آمد، بنام آزادی زبان، بدیگران می‌گوید و مینویسد.

ثانیاً، تنبیه و کیفر عملاً ملغی می‌گردد و چه بسا دزدان و جانیان مسلم را می‌بینید که گردن شق و سینه جلو در میان جامعه آزاد می‌گردند، و بجای اینکه قانون آنها را مجازات کند، یا مردم آنها را

تکدیر و ترذیل نمایند، بعکس هردو چشم خود را هم گذاشته و گناه - شان را ندیده میگیرند، و بدتر از همه اینکه، گاهی هم برای جبران آن وضعیت مقام عالی قری بسیار و جانیان میدهند که کاملاً رفع «سوء تفاهم!» بشود. ثالثاً هر کس از هر طبقه‌ای باشد خود را برای همه کار، بخصوص برای سیاستمداری، لایق و صالح میداند. ساعت ساز و زیر تراش می‌شود، بنکدار لیدر سیاسی میگردد، جراح و کیل میشود و ماما حزب می‌سازد و ابدآ کسی معتقد بسلسله مراتب و «هیه رارشی» نیست - حتی در قشون هم سروان برای سرگرد و سرگرد برای سرهنگ تره خورد نمی‌کند... و با این طریق رشته نظام که مهمترین اساس قوامیک اجتماعیست پاره شده و هرج و مرج کاملی بوجود می‌آید. دریک چنین وضعیتی، که سگ صاحب خودش را نمی‌شناسد، همه مردم از آزارشی بتنگ آمده و از ته قلب خواستار یکمشت قوى میشوند که بیاید و نظمی در کارشان بدهد - آنوقت است که نطفه دیکتاتوری در خفا بوجود می‌آید.

با این معنی که ابتدا آن مشت قوى بنام خود ملت بر فرق شروران پائین می‌آید؛ ولی همینکه از این کار قدری فارغ شد و قائم بالذات گردید آنوقت یکمرتبه رضاخان‌های محبوب دموکرات، رضاشاه‌های



غیر محبوب و خودمختار میگردند

برگشتن ورق

جامعه شناسان مجرب، منجمله آندره موروا، معتقدند که «یک ملتی: خواه سوسياليست باشد، خواه کمونیست باشد، و خواه پاسيفیست، وقتی خود را مورد هجوم حوادث شدید دیده و خطر غرق شدن را احساس نماید، فوراً اختیارات زیادی بیک فرمانده نظامی میدهد تا از آزادیهای غیر لازم و مضر جلو گیری بعمل آید.» این مطلب کاملاً صحیح است، ولی مشروط براینکه آن ملت، بیست سال تمام گرفتار شلاق «یک فرمانده نظامی» نبوده و قلب فشرده و شکسته و مجروحش از هرچه نظام و نظامی است شدیداً بیزار نگشته باشد.

بدبختی بزرگ ما، در موقع رفتن رضاشاه، همین بود که کاملاً در یک چنین وضعیتی واقع شده بودیم.

یعنی بهترین موقعی که ایران میتوانست و میباشد نظم را از نظامی بخواهد و رشته گسیخته امور را بدست کفایت فرمانده باعزم و مصمم و میهن دوستی بگذارد، در آن موقع روحیه اش حقاً طوری بود که بهر ستاره بدوشی از قلب نفرین میکرد - فرار مقتضحانه چند نفر از سرداران سالون هم، که دریافت درجات خود را بیشتر

مرهون نابکاری بوده‌اند تا خدمت گذاری، این تنفر مردم را تشیدید و تأثیرد کرده بود، تا بحدیکه فرماندهان لایق و وطن دوست هم، که خوشبختانه هنوز در آتش وجود دارند، به آتش همقطاران خود سوخته و ناچار بودند، غیرت و همت صادق خود را فقط با جویدن سبیل اطفاء نمایند.

این بود که در خطرناکترین بحران سیاسی ایران، بجای اینکه منطق صحیح آندره موروا صدق کند، درست بعکس شد. یعنی بنابر «واکنش بیست سال قدری گذشته، زمام امور بجای اینکه در پنجه آهنین یک فرمانده لایق نظامی سپرده شود، در لای انگشتان چاق و نرم و شل و پنبه‌ای یک جوان بسیار باهوش و بسیار بی‌تصمیم گذاشته شد» و این خود یکی از عوامل مهم آن رأی اعتماد بیسابقه‌ایکه سهیلی دادند شمرده می‌شود.

در نتیجه این شلی و بی‌تصمیمی ارباب ایران در همان سرآشیبی بسیار خطرناکی که افتاده بود سرعت گرفت: از یک‌طرف جنبش ایلات و عشایر و ظهور راهزنان و چاقو کشان امنیت را در همه جا، حتی در خود پایتخت شدیداً متزلزل کرد و از طرف دیگر وضع خواربار بواسطه بسته شدن راهها، و قاچاق بخارج و خشکسالی در بعضی نقاط و احتکار غله داران و غیره؛ به منتهای سختی رسید.

سهیلی هم، مثل غالب سیاستمداران ما، که برای اصلاحات بیش از هرچیز باعجاز قانون و آئین نامه معتقد هستند، و نمیدانند که قانون اگر اعجازی داشته باشد در بدی و خرابی است نه در اصلاح،

(در این خصوص بعداً با تفصیل بحث خواهیم کرد) بمنظارش رسید که با قانون منع احتکار علاج درد را خواهد کرد و لایحه بسیار شدیدی در این موضوع تهیه کرده به مجلس آورد.

در جلسه ۲۷ اسفند آنرا بتصریب رسانید – ولی، چنانکه دیدید و حدس میزند مواد شداد و غلاظت این قانون، با همه شدت‌تر همین که بچرخ‌های « مجریه » رسید آتش مؤثرش مبدل به کاستر سرد مضری گردید، و تنها اثری که بخشید این بود که عده‌ای از مأمورین زرنگ دولت هم توanstند با استئصال این قانون درسفره محتکرین سهیم شوند.

این قانون که هنوز صد درصد معتبر است، با اینکه در بعضی از مواد اختیارات دیکتاتوری به دولت داده معدلک ۹۹ درصدش بلا اثر ماند؛ مثل در ماده ۳ حتی برای نسخه پزشکان هم بدولت حق داده است که مقررات و مجازاتهای خودش ایجاد کند – و در ماده یک فقط به صرف اینکه کسی کالای مورد احتیاج ضروری عامه را « زیاده از مصرف خود » داشته باشد محتکر معرفی نموده و در باره اش سه تا ششماه حبس و ضبط عین کالا و یک برابر هم جرمیه معین کرده است. هیچ‌جده ماده غلیظ از همین قبیل دنبال هم انداخته است.

ولی تنها نتیجه‌ای که از آن حاصل شد این بود که بعضی از مأمورین عجول توanstند واحد رشوه را در امور منع احتکار از « توان » به « میلیون » برسانند و بعد، بقول سعدی، « بگوشه‌ای نشسته و ترک تجارت کنند! »، یا سیاستمدار و حتی ایران مدار گردیده. و با تشخصی که تمول به آنها داده، سنگ ملت را علنی‌تر به سینه بزنند،

و بلندتر از دیگران بر علیه رشوه خواری واوضاع خراب مأمورین
دولت اعتراض نمایند...

* * *

خلاصه بعده از قریب سه ماه، همان وکلائی که، تقریباً با تفاق آراء، رأی اعتماد بهیلی داده بودند، مخالفش شدند - و مسئله قابل توجه اینجاست که علم مخالفت بیشتر از طرف وکلائی بلند شد که زیادتر از قبل سهیلی استفاده مشروع و نامشروع کرده و دندان ریز و گرد او را شمرده بودند.

اینهم، گرچه ظاهرآ تعجب آور بنظر میآید، ولی کاملاً منطقی است، زیرا چون طمع تقاضا کنندگان روز افزون را حدی نیست طبیعتاً هرچه نخست وزیری از ترس پاره شدن، سرکلاف را شل بدهد، آنها بیشتر خواهند کشید تاموقیمه کلاف تمام شود و سرنخ از پنجه زمامدار بیرون برود...

در آن موقع، البته بدون اشاره بموضع حقیقی رنجش خصوصی خود، نقاط ضعفی که در هر دولتی از لحاظ سیاسی وجود دارد مستمسک کرده و باو حمله میکنند.

نقاطهای ضعف سهیلی بطوریکه دیدیم، زیاد بود، ولی از همه مهمتر یکی قضیه اسکناس بود که در لایحه فروردین، او تقاضای هفتصد میلیون اسکناس، اضافه بردو هزار میلیون سابق نموده بود.

تمام مقدمات مفصلی که دولت برای توجیه هفتصد میلیون

ریال اضافی شرح داده بود، در نظر مطلعین ایران بقدر دو تا پول سیاه ارزش نداشت، زیرا میگفتند حتی در بحبوحه امنیت و رواج تجارت و فراوانی نعمت و زیادی معاملات هم؛ ایران از دو هزار میلیون اسکناس، حداقل هیچ وقت بیش از یک میلیون و شصصد و کسری لازمش نشد - پس چطور حالا که تمام راههای معاملات بسته شده، و در واقع اصلا تجاری وجود ندارد، دولت سهیلی تمام آن دو هزار میلیون را هم باز کم آورده و هفتصد میلیون دیگر اسکناس نشر میدهد...

در هر حال چون وکلاع «فورس ماژری!» در این امر احساس میکردند این لایحه را تصویب کردند، ولی از آنجاییکه حس وطن پرستی شان (با وجود تمام حرفها) بر تمام تمدنیات و شهواتشان غلبه داشت و دارد.

باينجهت، به پیروی افکار عمومی، سهیلی راجدآمقصر جلوه دادند که چرا با تهیه و تقدیم یک چنین لایحه‌ای مجلس را در آن موقع باریک، در محظوظ سیاسی انداخت و او را بکمک حوادث خارجی اجبار به چنین آلدگی نمود...

این مخالفت‌ها روز بروز شدت پیدا کرد و عوامل شنیدنی دیگری نیز (که در موقع نشر مجدد کتاب انشاع الله شرح خواهیم داد) کمک کرد تا بالآخره در جلسه پنجمشنبه هشتم مرداد سهیلی نطق چالب توجه زیرا در مجلس ایراد کرده و استغفا نمود.

عین نطق (۱) او را ذیلا درج میکنیم و فعلا شرح بازیگری نهمین رجل را که با همه حرفها، خدماتش باینملکت خیلی بیش از

ضررهاش بوده است بهمینجا خاتمه میدهیم.
 تا انشاع الله در موقع کتاب کردن این مقالات تفصیل بسیار جالب
 توجه نخست وزیری ثانی سهیلی را که خودم از نزدیک شاهد بوده‌ام
 آن اضافه نمایم.

نخست وزیر – بنده در اینجا حاضر نبودم که بیان آقایان چه فرمودند ولی اجمالاً از بیانات آقای اوحدی فهمیدم که صحبت راجع بدولت بوده این است که لازم میدانم مطالبی بعرض مجلس شورای ملی برسانم: از موقعیکه بحسب تمايل مجلس شورا اداره امور کشور بدولتی که اینجانب تشکیل داده ام تفویض شده است اکنون بیش از ۴ ماه و نیم میگذرد در عرض این مدت کوتاه که اگر تناسب آن با اوضاع آشته دنیا و مشکلات کشور درنظر گرفته شود کوتاهی آن بر اتاب بیشتر جلوه گر میشود نتایجی از همکاری و مساعدتهاي ذي قيمت مجلس شورای ملی در انجام خدمات دولت در اين مدت بدست آمده و همچنین مشکلات و موانعی دربرابر دولت بوده که هنوز هم متاسفانه موجود است بنده لازم دانستم در این امر در اینجا عرايسي بنمایم. البته اکثریت قاطعی که دولت در بدو امر در مجلس شورای ملی داشت بدولت وسیله داد که از همان ابتدا مشغول تدارک موجبات امنیت و تأمین خواروبار عمومی و سایر اصلاحات کشور بشود و در هر سه قسمت بحمد الله موقیت‌هائی حاصل گردید.

من در اینجا میل ندارم که در شرح اقدامات دقیق و طولانی که با صرف وقت و قوه برای اعاده امنیت در مملکت بعمل آمده خاطر آقایان را خسته نمایم ولی بطور اجمال حافظه آقایان را با اوضاع آشته کشور در ماه اسفند معطوف می‌نمایم که بمقایسه آن زمان با اوضاع امروز که باقتضای فصل بهترین موقع برای توسعه شرارت اشرار و راهزنان است بخوبی معلوم می‌شود که چگونه در اثر اقدامات سریع و بموضع دولت و درنتیجه جان فشانیها و مجاهدتهاي مأمورین وطن پرست از کشوری و

لشگری اوضاع سراسر مملکت بحال عادی برگشته است راهها که مسدود بود امن و شهرها که درحال غوغای بهمریختگی بود قرین آرامش شده، اشرار داخلی و سرحدی یا تسليم شده‌اند یامتواری گشته‌اند اگر بعضی تحریکات که متأسفانه سرنشسته آن در طهران است و بعضی دستهای محرک از جهل و نادانی که بضرر مملکت آنرا تحریک می‌کنند نمی‌بود مختصراً حوادثی هم که در این چندروزه اخیر در بعضی از شهرها پیش آمده واقع نمی‌شد زیرا ملت ایران بالطبع مطیع قوانین منظم و امنیت دولت بسوده و از هرگونه اغتشاش و هرج و مرج متنفر و بیزار می‌باشد و خوشبختانه این مختصراً پیش آمدها نیز در اثر جلوگیری سریع دولت بكلی خاموش گردید. همچنین نسبت بمسئله خواربار که این اوقات در اطراف آن خیلی بحث می‌شود این دولت در موقعی که زمام امور را بدست گرفت فصل کشت پائیز سپری شده بود و باین جهت نسبت به کمیت محصول سال ۱۳۲۱ نمی‌توانست عمل مؤثری بنماید معذلك در هرگونه عمل اساسی و سریع خودداری نکرد و با وجود ضيق وقت بیدرنگ برای ازدیاد کشت بهاره اقدام نمود و در تمام کشور بانواع تدابیر و با تقسیم مساعده‌های نقدی و جنسی بین مالکین و کشاورزان بقدرتی جدیت نمود که شاید بهاره کاری در ایران باین تفصیل بی‌سابقه باشد و از طرف دیگر در اینمدت که مضيقه جنسی بحد اعلای شدت خود بود طوری امر تهیه و تقسیم آذوقه را منظم کرد که باهیچگونه اشکالی مصادف نگردید و برای آتیه نیز اقدامات دولت بحدی مؤثر و مفید بود که درین ساعت باطلاع مجلس شورای اسلامی میرسانیم که خواربار کشور از محصول موجودی و اجناس خریداری تهیه شده از خارج برای مدت سه ماه که منتهای فصل حصاد است تأمین شده و نگرانی موجود نیست و برای آینده نیز اقداماتی در جریان است که برای جمع آمدن محصول و خرید جنس فعلی و کافی از گندم و جو و قند و شکر زمینه مطمئن برای آتیه حاضر و مهیا می‌سازد و اکنون دولت حاضر در برابر وجود آن خوبی نهایت سر بلند است که در انجام وظیفه ذره‌ای قصور و غفلت نکرده است از طرف دیگر بواسطه تغییرات و اصلاحاتی که در سازمان

اقتصادی بعمل آمده و اجرای نقشه‌هایی که طرح شده محققانه ام‌ور مالی و اقتصادی به ترتیب رضایت بخشی جریان خواهد یافت.

بودجه کشور که با کمال عجله در بدو تشکیل دولت تهیه شده و تصویب مجلس شورای ملی رسیده درین چندماه با کمال خوبی اجرا و بمحض ارقامی که از محاسبه خزانه در دست است درآمد عمومی دولت در آخر تیرماه به ریال و ارز بالغ بر ۸۴۶ میلیون ذکری و هزینه دولت بالغ بر ۸۷۶ میلیون ذکری است که تعادل و توازن کم نظیری را نشان میدهد و این نکته قابل توجه است که تقریباً دویست میلیون ریال از رسم هزینه مربوط بسال گذشته است و این دولت اطمینان دارد و تعادل حقیقی بودجه امسال برخلاف سال‌های قبل که مبتنى بر ارقام غیر واقع بود کاملاً واقعیت عملی گردد و هزینه کشور تا آخر سال از درآمد عادی با کمال سهولت پرداخت گردد و هیچگونه عسرت مالی برای خزانه پیش نیاید موضوع مشکل ارز نیز که مدتی محل صحبت بود و نگرانی ایجاد کرده بود درنتیجه مذاکرات با کارگزاران سفارت دولت انگلستان نیز حل گردیده و ترتیبی که متنضم منافع مملکت بود لایحه قانونی آن برای تصویب تقدیم مجلس - شورای ملی شده است

و نیز تسهیلات عمده‌ای در این چند ماهه در امر بازرگانی کشور بوجود آمد که در امر خواربار و سایر احتیاجات ضروری تأثیر مهمی داشت در آن جبهه موضوع تهیه لامتیک و کمی حمل و نقل میباشد که در این اوخر بعد اعلای اشکال رسیده بود اینک اقداماتی که شده به نتیجه مشبّتی رمیده و رفع اشکال اسباب کمال مسرت است.

آزادی ورود از عوارض مواد غذائی و جلوگیری از حدود اجناس مورد احتیاج آنی این کشور که تاسال گذشته نه تنها مجاز بلکه باعطایه جایزه حدود تشویق هم میشد این دولت با اجازه و تصویب مجلس جایزه حدود را ملغی و خارج کردن خواربار را بکلی ممنوع نمود وحدود بسیاری از اجناس دیگر را موقوف بورود اجناس خارجی قرار داد و البته اهتمامی که دول متفق می‌باشند از تطبیق سیاست سنواتی خود در تجارت با ایران

و با این تصمیم دولت بکار بردن، حاکی از حسن نیت و همکاری آنها با دولت ایران بوده است لیکن بدیهی است که توفیق کامل دولت در اجرای این تصمیم مرهون بوقت است و مناسب با مساعدهای اقتصادی مقابله خواهد بود که از متفقین خود انتظار داریم. در زمینه اقرارات دیگری که دولت در نتیجه حواضث جنگ ورود افراد نظامی و غیر نظامی متفقین ما بداخله کشور لازم بود بعمل آید بقدرتی مفصل و متنوع و طولانی است که احتیاج بذکر ندارد که از اقدامات سیاسی گرفته تا خدمات صحي و جلوگیری از سرایت امراض واگیردار و تهیه موجبات بهداشت عمومی دقیقه را فوت نکرده و بقدرات امكان فروگزار نشده است. قوانین و طرحهای سفیدی نافذ قانون رسیدگی املاک شمال که در زمینه دادگستری بعمل آمده همه از مجلس شورای ملي گذشته و خاطر آقایان از مساعی دولت نیز سابقه دارد. در عملیات راهسازی و راهآهن و ساختمانهای داخلی در برنامه دولت هیچ‌گونه وقفه روی ننموده و اینگونه اقدامات که برای حسن جریان اقتصادی در داخله کشور ضرورت داشت کماکان ادامه داشته و دارد و بالاخره آنکه از همه مهمتر بود این نکته است که سیاست خارجی حسن تفاهمی که بین ایران و دول همسایه در نتیجه انعقاد پیمان سه دولت ایجاد شده در این مدت تأیید گردید و مناسبات فیما بین تقویت شد بطوریکه میتوانیم بگوئیم که از این راه هیچ نگرانی باقی نیست.

روابط با کشورهای دیگر و مناسبات با دولت امریکا خوشبختانه بطرف همکاری واقعی نزدیکتری متوجه شد و مساعdet آن دولت در استخدام کارشناسان کشوری و لشگری و پلیسی و بهداری و غیره و همچنین مساعدهای اقتصادی کاملاً جلب گردید و یقین است که در آینده از این راه بهره‌های زیادتری نصیب مملکت خواهد گردید

در خلال این احوال که دولت مشغول انجام وظایف خود بود البته همیشه سعی میکرد که راه را برای اظهار یک مطالبی باز بگذارد و آنچه را که نماینده‌گان ملت و ارباب جراید و مطبوعات و اشخاص خیر اندیش اظهار میدارند با دقت کامل بشنو و همه آن دردها را در موقع خود بکار

نبرد و در جزئیات امور از طریق مشورت که اساس حکومت ملی است منحرف نگردد ولی متأسفانه نتیجه این صحبت‌ها و مشورتها و حسن نیت دولت که نمی‌خواست اندک عملی برخلاف مقررات مشروطیت بنماید این شد که بعضی عناصر اینطور جلوه دادند که در تمام اموری که در وقتی از اوقات و بیجهتی از جهات در یکی از نقاط کشور موجب عدم رضایت مردمی یا تضییع حقی شده این همه را دولت فعلی مسئول است و بالاخره دولت را بواسطه احترام کامل از مقررات مشروطیت به ضعف و سستی متهم کردند. در صورتی که اطاعت از قوانین و حفظ اصول آزادی برای دولت لازم‌تر و گوارانی‌تر از آن است که او را بسستی و ضعف نسبت دهد.

اگر دولت بواسطه حوادث جنگ و اشکالات سیاسی و موافع داخلی و خارجی لازم میداند که درامر مطبوعات بتوصیه عقلاء و دوراندیشان در مجلس و خارج وقتی بیشتر بشود و از طرف نویسنده‌گان متانت و عفت زیادتری ابراز گردد مبادا مملکت بواسطه غفلت نویسنده یاسوء نیت شخص مغرضی دچار زحمت گردد اگر انجام این نظر را مطالعه و تجدید نظر در قانون مطبوعات تصور نمود که با مشورت مجلس و باطلاع ارباب جراید از طریق تبادل نظر اصلاحات مهم در آن بعمل آمد. متأسفانه این عمل قانونی دولت را که صرفاً می‌خواست بامشورت مجلس اقدام نماید مخالفت بامطبوعات تعبیر نموده و حال آنکه در نظر دولت مطبوعات وسیله رهبری یک ملت بسر منزل سعادت است و بدون آزادی مطبوعات وصول به حکومت ملی ممکن نخواهد بود.

باری متأسفانه روز بروز بردامنه تبلیغات برعلیه دولت افزوده شد و در نتیجه موجبات فلج شدن امور دولتی در تمام اطراف کشور فراهم گردید و یأس و دلسربدی کارمندان دائمًا زیادتر می‌شد.

من و همکاران عزیزم عزم داشتیم که با اینگونه تبلیغات که میانه‌ای با حق و انصاف ندارد مقاومت کرده خدمت خود را که فقط از لحاظ ایمان بخدمت گذاری بکشور است در این موقع پرآشوب و خطرناک به عهده

گرفته ایم ناقص نگذاشته و باهمه موجبات دلسردی و یأس که از هر طرف مشاهده میشد غبار ملالی برخاطر نگیریم و بفداکاری خود ادامه دهیم و بارعاایت کامل اصول حکومت دموکراسی از انجام خدمت فروگذار نکنیم و آنرا رضایت حیثیات و حفظ حرمت خودمان ترجیح دهیم لکن متأسفانه مشاهده میشود که تحمل و صبر ما کم کم در اساس استحکام مملکت اختلال ایجاد میکند.

باین معنی که باین فداکاری و از خود گذشتگی اعضای دولت جنبه علاقمندی بمسند و مقام داده اند بنابراین پس از مشورت با همکارانم چون مسلم شد که صورت فعلی قضاایا که نمیخواهم معنای آنرا بفرض حمل کنم بضرر کشور تمام میشود پس چاره منحصر بآن دید که امروز تصمیم اعضای دولت را بکناره گیری بعرض مجلس شورای ملی برسانم زیرا با این وضع ادامه خدمت مقدور نبود و در این موقع که مملکت بوحدت کلمه عموم مردم و عموم طبقات و همه عناصر صالح وطن پرست محتاج است این تشتبه و اختلاف برای این دولت و هر دولت دیگر هم مانع از انجام وظیفه خواهد نمود و مزاوار است که مجلس شورای ملی و راهنمایان افکار عمومی بر حسب وظیفه ملی که بر عهده دارند موجبات این وحدت کلمه را که امروز دوای تمام دردها است فراهم میزنند و اصولی که مطبوعات شایسته است در نظر بگیرند که افکار و اذهان عامه دچار تشویش و اضطراب نشود برقرار دارند و تمام مردم ایران آمال و منافع عمومی ملی را که منشاء تمام تصمیمات و اجرائیات و مربوط به صالح عالیه مملکت است در نظر بگیرند بلکه انشاء الله کشتی امور کشور ما در این دریای پر - طوفان بساحل نجات برسد.

در خاتمه بعرض مجلس شورای ملی می‌رسانیم که برای آنکه تا - موقع انجام این مهم اداره امور مملکت گرفتار بحران نشود و امیدوارم که دوره آن از دو سه روزی بیشتر تجاوز نکند بر حسب از اعلیحضرت - همایون شاهنشاهی خود این جانب با کمک معاونین وزارت‌خانه‌ها سرپرستی امور کشور را بر عهده خواهم داشت تمام مجلس شورای ملی تصمیم مقتضی اتخاذ نماید»



قيمة ٩٨٠ ريال